

2.10.92

کتابخانه ایرانی شهرانوفر ۱

Iranische Bibliothek in Hannover

۹۸۶



ارگان مرکزی سازمان اتحاد فدائیان خلق ایران

مهر ۱۳۷۶ شماره ۴۲ سال چهارم

انتخابات تغییر تناسب نیروها و چشم انداز آینده

* دیدگاه های رفیق احمد
(عضو کمیته مرکزی سازمان اتحاد فدائیان
خلق ایران)

صفحه ۲۲

* دیدگاه های رفیق بهزاد
کریمی

(عضو شورای مرکزی سازمان فدائیان خلق
ایران - اکثریت)

صفحه ۲۳

"الیکارشی" امروزه روسیه

بحران ترکیه، ارتش و
حزب اسلامی

صفحه ۲۶

دولت خاتمی ادامه گذشته

* روز بیست و نهم مردادماه، بعد از دو روز بحث در مجلس شورای اسلامی، دولت خاتمی، رئیس جمهور جدید رژیم، رای اعتماد گرفت. نمایندگان، علیرغم مخالفت شدید جناح رسالت و بازار با برخی از وزرا، دست آخر اگرچه با تفاوت آرا، اما همه ی وزرای پیشنهادی را مورد تایید قرار دادند.

صفحه ۲

آغاز سال تحصیلی جدید و نابسامانی های نظام آموزشی

حرفهای وزیر جدید آموزش و پرورش

صفحه ۳

یک حکومت و هفت مرجع قانونگذاری

صفحه ۵

انشعاب اقلیت - اکثریت



برگی از تاریخ

برگی از تاریخ این شماره اتحاد کار به انشعاب اقلیت و اکثریت اختصاص یافته است. پیرامون این انشعاب چه در مقطع انشعاب و چه بعد از آن بسیار کم گفته و نوشته شده است. درحالیکه این انشعاب تاثیر بسیاری در تحولات بعدی فداییان و جنبش کمونیستی ایران داشته است.

مصاحبه با رفقا

* امیر ممبینی

* توکل کاروان

* رسول آزاد

صفحات ۹ تا ۲۰

جمهوری اسلامی با قانونگرایی سازگاری ندارد

* پرسیدنی است که آیا اصلا چنین شعاری، در چارچوب جمهوری اسلامی، امکان تحقق دارد و یا، همان گونه که "جمهوری" و "اسلامی"، در تجربه ی مشخص این حکومت، تناقض آشکار خود را نشان داده است، جمهوری اسلامی اساسا نمی تواند با "حاکمیت قانون" سازگاری داشته باشد؟

* عملکرد هیجده سال گذشته ی جمهوری اسلامی کواه و معیار مشخصی برای ارزیابی این مسئله و پاسخ به این سئوالات است. هر کس که تحولات جامعه ایران و عملکرد واقعی این رژیم را از نزدیک دنبال کرده است بروشنی می بیند که، طی این سالها، نه فقط اوضاع به لحاظ "حاکمیت قانون" هیچ بهبودی نیافته بلکه قانون شکنی، اجحاف و تبعیضات قانونی، پایمال کردن حقوق انسانی و قانونی مردم رواجی روزافزون یافته است.

صفحه ۴



دولت خاتمی ادامه گذشته

از نظر برنامه‌ای، دولت خاتمی، خود را در عمل مقید به ادامه‌ی برنامه‌های دولت قبلی نمود. وعده‌های انتخاباتی او، هم چنان در مجلس نیز بعنوان وعده‌ها، باقی ماندند. نه فقط دولت قبلی در اساس ابقا شد، سیاست‌های آن نیز، هم چنان جاری است. شکی نیست، جابجایی در مهره‌ها، بخصوص کنار گذاشتن برخی وزرا مثل میرسلیم و بشارتی، می‌تواند در برخی زمینه‌ها تعدیلاتی را در سیاست‌های رژیم، بدنبال داشته باشد، اما، هنوز هیچ نشانه‌ای مبنی بر تغییر جدی در این عرصه‌ها در دست نیست.

اما، ادامه‌ی گذشته، توسط خاتمی و دولت او، حتی در شکل تعدیل یافته‌آن، بعد از حضور میلیون‌ها نفر از مردم در پای صندوق‌های رای و برای جلوگیری از قبضه‌ی کامل قدرت توسط جناح مرتجع، رژیم، نشانه‌ی خواست تغییر در وضعیت فعلی حاکم بر جامعه‌ی ماست. اراده‌ای که در دوم خردادماه، با قدرت خود همه را حتی خود خاتمی را غافلگیر ساخت، ادامه‌ی گذشته در آیند را تحمل نخواهد کرد و راه‌های دیگری را برای دیکته کردن خواست‌های خود تجربه خواهد نمود.



یک معاون زن، برای اولین بار در طول حیات جمهوری اسلامی، بعنوان معاون رئیس جمهور و ریاست حفاظت محیط زیست است. این انتصاب، طبعاً پاسخی به حمایت همه‌جانبه زنان از خاتمی و آرای آنان است، اما، خاتمی برخلاف وعده‌های خود، رسماً قادر نشده است، یک وزیر زن به مجلس معرفی کند و در کنار یک کابینه‌ی کاملاً مردانه، مثل تمام دوران حکومت جمهوری اسلامی، به معرفی یک معاون از زنان بسنده کرده است.

واکنش مجلس، بخصوص نمایندگان جناح رسالت و بازار در برابر وزرای دولت خاتمی، متفاوت بود. ثقل اصلی حمله‌ی آنها متوجه دو چهره‌ی مهم، مهاجرانی و نوری بود. نشستن این دو به جای دو مهره‌ی جناح مقابل، میرسلیم و بشارتی، بیان عمق شکست رسانی‌ها در جریان انتخاب ریاست جمهوری بود. آنها که در طول دوران ریاست جمهوری رفسنجانی، با استفاده از اکثریت خود در مجلس، مهره‌های خود را یکی پس از دیگری وارد کابینه‌ی او کرده بودند، اینک، باید خروج شناخته شده خود در دولت را از طرف جناح مقابل تحمل نمایند. بنابراین از هیچ تلاشی برای تخریب چهره‌ی آنها، یعنی مهاجرانی و نوری فروگذار نکردند.

همین حملات نیز، دفاع خاتمی از کابینه‌ی خود را عمدتاً به دفاع از این دو وزیر و تعریف و تمجید از آنها و سرزنش نمایندگان و متهم نمودن آنها به برخوردهای غیرمسئولانه منحصر ساخت. خاتمی در سخنان خود، در مجلس تلاش نمود که به مخالفین دولت خود تفهیم کند که رای بیست میلیون‌ها نفر، معادلات را به هم زده است. او هم چنین از حکومت قانون و نهادن فکر در برابر فکر به جای برخورد فیزیکی، و از پلورالیسم در چارچوب نظام و تحمل یکدیگر دفاع کرد.

روز بیست و هشت مردادماه، بعد از دو روز بحث در مجلس شورای اسلامی، دولت خاتمی، رئیس جمهور جدید رژیم، رای اعتماد گرفت. نمایندگان، علیرغم مخالفت شدید جناح رسالت و بازار با برخی از وزرا، دست آخر اگرچه با تفاوت آراء، اما همه‌ی وزرای پیشنهادی را مورد تایید قرار دادند. خاتمی از هنگام انتخاب خود بعنوان رئیس جمهور تا اواخر مردادماه، یعنی حدود سه ماه، وقت لازم داشت که از میان توصیه‌های متعدد و نیز در هماهنگی با کانون‌های اصلی قدرت در جمهوری اسلامی، لیستی را ارائه دهد که مطمئن باشد که از فیلتر مجلس تحت نفوذ جناح غالب و ریاست رقیب شکست خورده‌ی او، عبور می‌کند. با این وجود، او حتی چند روز قبل از ارائه لیست وزرا به مجلس، حاضر نشد اسامی وزرای مورد نظر خود را در اختیار نمایندگان قرار دهد.

کابینه‌ی خاتمی چهره‌های جدید مهمی ندارد. اما ترکیب اصلی دولت رفسنجانی را در بردارد. مهم ترین تغییر در وزارت ارشاد، کشور و خارجه صورت گرفته است. چهره‌های برجسته‌ی رسالت در دولت میرسلیم، بشارتی و ولایتی کنار گذاشته شده‌اند و حداقل دو پست مهم وزارت ارشاد و کشور از دست رسالت بدر آورده شده است و وزارت خارجه به یکی از کادرهای این وزارت خانه نماینده‌ی جمهوری اسلامی در سازمان ملل، کمال خرازی واگذار شده است. هم چنین فلاحیان وزیر اطلاعات از کابینه‌ی جدید کنار گذاشته شده است. پست‌های کلیدی در دولت، بین چهره‌های شناخته شده‌ی دولت قبلی، تقسیم شده است. وزارت ارشاد به معاون فرهنگی رفسنجانی، عطاءالله مهاجرانی واگذار شده است. وزارت کشور را عبدالله نوری، چهره‌ی برجسته‌ی جناح کارگزاران، عهده دار شده است. معاون اول خاتمی، همان معاون اول رفسنجانی، حسن حبیبی معاون اجرایی او، محمد هاشمی برادر رفسنجانی است و... تنها نوآوری کابینه‌ی خاتمی، انتصاب

سـرنگـون باد رژیم جمهوری اسلامی

آغاز سال تحصیلی جدید و نابسامانی های نظام آموزشی

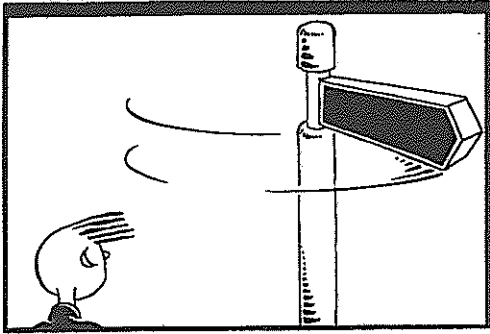
(در صورتی که طبق مقررات 'نظام جدید'، فارغ التحصیلان دوره متوسطه بایستی قبل از آزمون ورودی دانشگاه ها، در آزمون دوره 'پیش دانشگاهی' پذیرفته شده و این دوره را گذرانده باشند). کشمکش های میان دستجات حکومتی، علاوه بر اختلافات جاری بین وزارتخانه های آموزش و پرورش و آموزش عالی (که هر کدام می خواهند کنترل اصلی در مورد کنکور ورودی دانشگاه ها را در دست خود داشته باشند)، از موجبات اصلی این ابهام و سرگردانی است که تاثیرات شدید منفی آن طبعاً دامنگیر انبوه جوانانی است که می خواهند تحصیلات خود را ادامه دهند. قابل توجه است که در کنکور سراسری دانشگاه ها و مراکز آموزش عالی (وابسته به وزارت آموزش عالی) در سال جاری بیش از یک میلیون و سیصد هزار نفر شرکت داشتند که از میان آنها حداکثر ۱۱ درصد امکان ورود به دانشگاه را به دست خواهند آورد. این نیز یکی از معضلات عمده نظام آموزشی جامعه ما بوده است که هر سال بر دامنه و شدت آن افزوده می شود.

عدم پاسخگویی امکانات و تاسیسات آموزشی موجود به نیازهای فزاینده جامعه، و در نتیجه محروم شدن گروه کثیری از کودکان و نوجوانان از آموزش و یا از ادامه تحصیل، کماکان یکی دیگر از مشکلات اساسی کشورماست. رژیم حاکم که طی سالهای گذشته سیاستهای عمده خویش را بر مبنای شانه خالی کردن از مسئولیتهای خود در زمینه تامین خدمات عمومی و اجتماعی و یا پولی کردن هرچه بیشتر ارائه این قبیل خدمات، پیش برده است، در زمینه خدمات آموزشی نیز تلاش کرده است که طرح گسترش مدارس 'غیر انتفاعی' را به اجرا در آورد. لکن اجرای این طرح نیز، به دلایل گوناگون، به نتیجه مورد نظر (پاسخگویی به نیازهای خانوارهای مرفه) نرسیده و گسترش این قبیل مدارس تا به حال محدود مانده است. در همین حال، پولی کردن مدارس دولتی به اشکال گوناگون ایجاد مدارس 'نمونه مردمی'، 'نمونه دولتی'، 'شاهد' و غیره، و یا اخذ شهریه به عنوان مختلف 'کمک'، 'خودیاری' و نظایر اینها رواج یافته است. رسمیت بخشیدن و توسعه تبعیض و چندگانگی در نظام آموزش عمومی، از عوارض مستقیم چنین سیاستهایی است که اکنون در جامعه ما حاکم گردیده است. در نتیجه چنین وضعیتی، گروه های وسیعی از خانوارها، حتی از اقشار متوسط، بخش بزرگی از درآمد خودشان را صرف می کنند تا بتوانند امکان تحصیل فرزندانشان را در مدارس 'بتر' یا 'بهرتر' فراهم کنند و اکثریت بزرگ خانوارهای زحمتکش و کم درآمد نیز ناگزیر می شوند که یا به همان مدارس دولتی (که امکانات و کیفیت آموزشی آنها سال به سال کمتر و نازلتر می شود) رضایت بدهند و یا از ادامه تحصیل بچه هایشان چشم پوشی نمایند. بقیه در صفحه ۲۷

سال تحصیلی تازه در همین روزها آغاز می شود. اما، آغاز سال جدید به جای آن که پیام آور امیدها و آرزوهای تازه ای برای نو باوگان و جوانان ما باشد، به منزله دور دیگری از تشدید مشکلات و سرخوردگی ها برای غالب آنان و خانوارهای آنهاست. این واقعتاً از بحران و نابسامانی های گسترده حاکم بر نظام آموزشی و از شرایط اجتماعی و سیاسی حاکم سرچشمه می گیرد.

نابسامانی اوضاع، از همان موعد و تاریخ بازگشایی مدارس شروع می شود؛ امسال، تا چند روز مانده به تاریخ رسمی و اعلام شده شروع کار مدارس -۱۵ شهریورماه- هنوز بلا تکلیفی و سردرگمی در میان مسئولان آموزش و پرورش و مدیران و معلمان حاکم بود. در سال گذشته، وزارت آموزش و پرورش به منظور افزایش طول سال تحصیلی و توزیع مدت تعطیلات در طول سال (افزایش تعطیلات زمستانی) و غیره، بازگشایی مدارس را، به جای اول مهر، از نیمه شهریورماه به اجرا درآورد. این تصمیم که عملاً بدون مشورت و نظرخواهی از کادر آموزشی، دانش آموزان و والدین آنها، و بدون در نظر گرفتن امکانات اجرای آن در مناطق گوناگون کشور (بویژه نواحی گرمسیر جنوب)، اتخاذ شده بود، در سال جاری مورد مخالفت گروه های گوناگون و از جمله عده ای از نمایندگان مجلس رژیم قرار گرفت. در نتیجه، تاریخ بازگشایی مدارس بلا تکلیف و نامعلوم ماند، تا جایی که وزیر جدید آموزش و پرورش در سوم شهریورماه اعلام کرد که 'شورای عالی آموزش و پرورش' برای تصمیم گیری در این مورد تشکیل جلسه خواهد داد.

بلا تکلیفی و سردرگمی گردانندگان رژیم شامل حال اساسی ترین مسائل سیستم آموزشی نیز می شود. در حالی که از سوی وزارتخانه مسئول اعلام شده بود که در سال تحصیلی گذشته، 'نظام آموزشی جدید' در مقطع متوسطه فراگیر خواهد شد، نمایندگان مجلس در ۲۳ آبان گذشته، طرحی 'دو فوریتی' راجع به تغییر نظام جدید آموزش متوسطه به تصویب رساندند و ضمن آن اجازه دادند که کلیه دانش آموزانی که در سال تحصیلی ۷۵-۷۶ دوره متوسطه را به پایان رسانده اند در آزمون ورودی دانشگاه ها شرکت کنند



حرفهای وزیر جدید آموزش و پرورش

حسین مظفر، که پیش از انتصاب به وزارت در کابینه محمد خاتمی، مدتی مدیر کل آموزش و پرورش استان تهران بوده است، در مصاحبه ای با 'همشهری'، در مورد 'مهمترین مسائل و معضلات وزارت آموزش و پرورش' اظهار داشت که 'ناهماهنگی بین دستگاههای فرهنگی که مسئولیت مشترک فرهنگ سازی و رفتارسازی دارند، باعث شده است تا آموزش و پرورش در ساختن بچه ها و اصلاح دانش آموزان با مشکل روبرو شود'. وی با ارائه 'برنامه' خود برای این وزارتخانه، ضمن تاکید بر 'دین باوری و ارتقای معرفت دینی و احیای ارزشهای دینی در آموزش و پرورش'، افزود: 'در کنار این مسائل، ابعاد اجتماعی و سیاسی دانش آموزان در مواردی از قبیل انضباط اجتماعی، قانونگرایی، رعایت حقوق افراد و پرورش روح آزادی و عدالت اجتماعی و انضباط اقتصادی باید رشد داده شود'.

وزیر جدید آموزش و پرورش که در رشته الهیات و معارف اسلامی تحصیل کرده است، در مورد محور کارهای 'پرورشی' در وزارتخانه خود گفت: 'باید چهار محور با هم فعال شود: تبلیغ و ترویج مفاهیم اعتقادی در مدارس با بیان شیرین و جذاب، عقلانی کردن ارزشها و مفاهیم دینی با توجیه منطقی، درونی کردن ارزشهای دینی و به باور قلبی رساندن آنها (پذیرش قلبی) و رفتاری کردن ارزشهای دینی'.

حسین مظفر که قبلاً از مسئولان شرکتهای وابسته به 'بنیاد شهید' و رابط آن با مجلس بوده است، در دفاع از برنامه خویش در مجلس رژیم و در پاسخ به انتقادهای نمایندگان مخالف، در رابطه با گسترش مدارس غیر انتفاعی گفت: 'توجه به این مدارس نباید موجب تضعیف مدارس دولتی شود، به گونه ای که همه ما از این که فرزندان خود را به مدارس دولتی بفرستیم خجالت بکشیم'. وی در پایان سخنان خود در مجلس تعهد کرد که 'در صورت رای اعتماد مجلس، در انتقال آرزوهای انقلاب از جمله خدامحوری، دین باوری، ولایت پذیری و پرورش روحیه آزادی و عبودیت و رشد آزادی های سیاسی به نسل نوپای انقلاب' خواهد کوشید.

جمهوری اسلامی با قانونگرایی سازگاری ندارد

اول این که، منظور از قانونگرایی و حاکمیت قانون در جامعه، اجرای دقیق و یکسان همه قوانین و مقررات موجود در همه موارد نیست. در هیچ جامعه ای، حتی در جوامعی که حکومت قانون در آنها نهادی شده است. چنان حالت مطلق را نمی توان سراغ گرفت. بعلاوه، در جوامع طبقاتی، مفهوم و چگونگی اجرای قوانین در مورد طبقات مختلف فرق دارد: قانون برای "بالایی ها" و قانون برای "پایینی"، قانون سرمایه داران و قانون زحمتکشان،... معینا، به رغم نابرابری های شدید اقتصادی و اجتماعی بین اقشار مختلف، در جوامع مبتنی بر قانون، یک رشته حقوق برابر سیاسی، فردی و اجتماعی، برای همه شهروندان وجود دارد که عملا رعایت می شود و ضمانت های قانونی لازم برای احقاق و اجرای آنها پیش بینی شده و عموم افراد نیز در همین رابطه در برابر قانون مساوی هستند. تغییر و تعویض و اصلاح قوانین نیز، در چنین جوامعی، بر مبنای اصول و روش های شناخته شده، علنی و دموکراتیک صورت می پذیرد. دوم این که، منظور از قانونگرایی در اینجا اجرای صحیح همان قوانین و ضوابط موجود و اعلام شده، فارغ از مضمون آنهاست. بحث درباره مضمون قوانین، یعنی این که تا چه اندازه ظالمانه، ارتجاعی، غلط و یا غیر آن هستند، بایستی در جای دیگری، بر حسب مورد و به طور مشخص، انجام گیرد. بحث ما در اینجا تنها معطوف به چگونگی اجرا و یا عدم اجرای قوانین و مقررات توسط مقامات و نهادهای مسئول و علل اصلی آنست. این بحث نیز مبتنی بر این فرض اولیه است که اجرای قانون بد بهتر از بی قانونی است و یا این که بی قانونی و هرج و مرج فشارها و رنج های بیشتری را بر توده های مردم تحمیل می کند تا اجرای قوانین بد و ظالمانه.

۱- ولایت فقیه

تردیدی نیست که "ولایت فقیه" یکی از محورهای ویژگی های اصلی رژیم جمهوری اسلامی است. نقش این محور در سایر زمینه های مذهبی، سیاسی و اجتماعی هرچه باشد، کارکرد آن در زمینه مورد بحث ما آنست که قانونگرایی و حاکمیت قانون را شدیداً خدشه دار می کند. با اختیارات گسترده ای که قانون اساسی رژیم، بر فراز سه قوه رسمی و به عنوان "ضامن عدم انحراف از وظایف اصیل اسلامی"،

کردن حقوق انسانی و قانونی مردم رواجی روزافزون یافته است. با وجود همه تغییراتی که به هر ترتیب در چهره ها، مهره ها، جناح ها، سیاست ها و برنامه های این حکومت در بسیاری از عرصه ها رخ داده، روند عمومی سیر پایندی به ضابطه و قانون، در دستگاه ها و ارگان های رژیم، در این مدت فقهرائی بوده است. این کارنامه چندین ساله نشان می دهد که جمهوری اسلامی اساساً با قانونگرایی و قانونمداری سازگاری ندارد و این مسئله ریشه در ماهیت و ساخت و بافت این حکومت دارد. با این همه، پیروزی انتخاباتی حجت الاسلام خاتمی و تشکیل دولت جدید فضایی را پدید آورده که به انتظارات افشاری از مردم، از جمله در مورد امکان حاکمیت قانون در چارچوب رژیم حاکم، دامن زده است. از این رو بر خوردی دوباره به این مسئله، به منظور یادآوری سوابق و گرهگاه های اصلی آن و همچنین نشان دادن این که این گونه انتظارات تا چه اندازه با واقعیات عینی فاصله دارند، ضروری می نماید. تحلیل ها و تبلیغات برخی از نشریات و جریانات اپوزیسیون در داخل و خارج کشور که به دلایل گوناگون، به توهم پراکنی پیرامون وعده ها و برنامه های دولت خاتمی مبادرت می کنند نیز لازم می سازد که نگاهی مجدد به این مسئله بیندازیم. در اینجا صرفاً به بررسی اجمالی علل و زمینه های اصلی بی قانونی و قانون شکنی در دستگاه های حکومتی پرداخته و، بر حسب مورد، به ذکر دو یا سه مورد یا مثال اکتفا خواهیم کرد. چه بر شماری موارد و نمونه های عمده و آشکار تخلفات قانونی و یا شیوه های رایج نقض و پایمال کردن قوانین توسط مسئولان و نهادهای حکومتی، نه در یک مقاله و نه حتی در یک کتاب نمی گنجد. دامنه و ابعاد واقعی قانون شکنی های این رژیم فقط بعد از برجیده شدن بساط آن می تواند آشکار و عیان گردد. لکن مروری بر روزنامه ها و مجلاتی که هم اکنون در داخل منتشر می شوند و از جمله مشروح مذاکرات مجلس شورای اسلامی (مندرج در "روزنامه رسمی") می تواند تصویری تقریبی در این زمینه به دست خواننده بدهد. پیش از پرداختن به عوامل عمده ی رواج و تداوم قانون شکنی در جمهوری اسلامی، ذکر دو نکته ی مقدماتی ضروری به نظر می رسد.

رئیس جدید جمهوری اسلامی، به مناسبت های گوناگون، از قانونگرایی سخن به میان آورده است. وی پس از ادای سوگند در مجلس اظهار داشت که "تمام تلاش خود را برای نهادینه کردن قانون و در راس آن قانون اساسی" به کار خواهد گرفت. هنگام معرفی کابینه ی خود نیز وی بر "قانونی عمل کردن" و "برخورد در چارچوب قانون" تأکید کرد. خاتمی در برنامه انتخاباتی خویش هم "تلاش برای نهادینه کردن حاکمیت قانون" را "رسالت رئیس جمهوری در شرایط کنونی" اعلام داشته بود زیرا که، به گفته ی او، "از این طریق است که می توان به بهترین نحو، تداوم انقلاب، پویایی نظام و... را تضمین کرد". صرف نظر از نیت وی از طرح و تأکید مکرر این سخن، پرسیدنی است که آیا اصلاً چنین شعاری، در چارچوب جمهوری اسلامی، امکان تحقق دارد و یا، همان گونه که "جمهوری" و "اسلامی"، در تجربه ی مشخص این حکومت، تناقض آشکار خود را نشان داده است، جمهوری اسلامی اساساً نمی تواند با "حاکمیت قانون" سازگاری داشته باشد؟

صحبت از قانونگرایی در این حکومت حرف تازه ای نیست. چه در زمان خمینی و چه در دوره ی میراث داران وی، از رفسنجانی و خامنه ای گرفته تا یزدی و دیگران، بارها درباره ی "ضرورت اجرای قانون" (نه تنها در ارتباط با توده های مردم بلکه همچنین در خود دستگاه حکومتی) سخن به میان آمده، "رهنمود" صادر گردیده، "سال قانون" اعلام شده و... اما در عمل هیچ حاصلی نداشته است، چنان که اکنون نیز محمد خاتمی آن را به عنوان یکی از شعارها و محورهای اصلی برنامه دولت خود اعلام می دارد. باید پرسید که چه چیزی در ماهیت و ساختار اساسی این حکومت عوض شده است تا این بار، برخلاف دفعات و سالیان گذشته، زمینه اجرای چنین شعاری را فراهم آورد؟

عملکرد هیجده سال گذشته ی جمهوری اسلامی گواه و معیار مشخصی برای ارزیابی این مسئله و پاسخ به این سئوالات است. هر کس که تحولات جامعه ایران و عملکرد واقعی این رژیم را از نزدیک دنبال کرده است بروشنی می بیند که، طی این سالها، نه فقط اوضاع به لحاظ "حاکمیت قانون" هیچ بهبودی نیافته بلکه قانون شکنی، اجحاف و تبعیضات قانونی، پایمال

یک حکومت و هفت مرجع قانونگذاری

۱- ولایت مطلقه فقیه: طبق اصل ۵۷ قانون اساسی رژیم، "قوای حاکم در جمهوری اسلامی ایران عبارتند از: قوه مقننه، قوه مجریه و قوه قضائیه که زیر نظر ولایت مطلقه امر و امامت است... اعمال می کردند." ولی فقیه یا رهبر، علاوه بر اختیارات دیگری که دارد، در زمینه قانونگذاری نیز از اقتدار وسیعی برخوردار است. مطابق اصل ۱۱۰، "تعیین سیاست های کلی نظام"، نظارت بر حسن اجرای سیاست های کلی نظام، "حل اختلاف و تنظیم روابط قوای سه گانه" و "حل معضلات نظام که از طرق عادی قابل حل نیست..." در حیطه اختیارات رهبر است. اعضای برخی از نهادهای حکومتی را که به امر قانونگذاری می پردازند نیز رهبر تعیین می کند.

۲- مجمع تشخیص مصلحت نظام: این 'مجمع' به منظور تشخیص مصلحت در مواردی که مصوبه مجلس شورای اسلامی را شورای نگهبان خلاف موازین شرع یا قانون اساسی بداند و مجلس با در نظر گرفتن مصلحت نظام نظر شورای نگهبان را تأمین نکند، و مشاوره در اموری که رهبری به آن ارجاع می دهد... تشکیل شده است. ایجاد چنین نهادی که توسط خمینی صورت گرفته، در بازنگری قانون اساسی در سال ۱۳۶۸، در این قانون گنجانده شده است (اصل ۱۱۲). اعضای ثابت و متغیر این 'مجمع' را رهبر تعیین می کند. در آخرین ترکیب این نهاد که در اسفند ۷۵ تعیین شده، علاوه بر روسای سه قوه، فقهای شورای نگهبان و وزیر مربوطه (برحسب موضوع مورد بررسی)، ۱۵ عضو جدید از جناح های مختلف حکومتی حضور دارند. ریاست این 'مجمع' به مدت ۵ سال به رفسنجانی واگذار گردیده است ولی اکثریت آن را وابستگان جناح خامنه ای- رسالتی ها تشکیل می دهند.

۳- شورای نگهبان: وظیفه این 'شورا' بررسی کلیه مصوبات مجلس از نظر عدم مغایرت آنها با احکام اسلامی و قانون اساسی است و از این رو مستقیماً در کار قانونگذاری مشارکت دارد. این 'شورا' صرفاً به اعلام نظر اکتفا نمی کند بلکه در همین رابطه غالباً انشا و متن قانونی مورد نظرش را جهت تغییر یا جایگزینی در مصوبه مجلس ارائه می دهد. طبق اصل ۹۸، تفسیر قانون اساسی نیز به عهده ی شورای نگهبان است.

۴- مجلس شورای اسلامی: با وجود تصریح قانون اساسی به این که 'اعمال قوه مقننه از طریق مجلس شورای اسلامی است' (اصل ۵۸) و این که 'مجلس شورای اسلامی در عموم مسائل در حدود مقرر در قانون اساسی می تواند قانون وضع کند' (اصل ۷۱)، طبق همان قانون و در عمل، حیطه ی قانونگذاری این مجلس، به انحاد و عرصه های گوناگون، محدود... ●●

مجلس سوم، ترکیب و تأیید کابینه موسوی در مجلس، و... را می توان برشمرد. صدور دستور "پاکسازی" زندان های رژیم به وسیله خمینی، بر خلاف تمامی قوانین و مقررات موجود، که به فاجعه ملی کشتار زندانیان سیاسی انجامید، نمونه بارز دیگری از آنهاست.

چنین عملکردی از ولایت فقیه برفراز و در کنار همه قوانین و قواعد موجود، در سابقه و سنت سیاسی و اجرایی رژیم جمهوری اسلامی ثبت و حک شده است. صرف نظر از نظریه پردازان های مختلف و یا بحث های پراکنده ای که پیرامون اختیارات رهبر (در چارچوب قانون اساسی یا فراتر از آن) صورت گرفته و می گیرد، ولایت فقیه آن چیز است که طی سالیان گذشته پیاپی شده و می شود و تمامی طرفداران رژیم، و به طریق اولی آنانی که خود را بیشتر از سایرین "پیرو خط امام" می دانند، ناگزیر به توجیه و دفاع از آن هستند. هر چند که جانشین خمینی فاقد اقتدار مذهبی و سیاسی همتراز با اوست، اما به واسطه ی همان "قانون" و همان "سنت" دارای اختیارات بسیار وسیعی در نادیده گرفتن و نقض قوانین و مقررات است که شواهد فراوانی از آن را در سال های اخیر دیده ایم (مثلاً دخالت در چگونگی وضع عوارض شهری یا برقراری شهریه دانشگاهی، تصویب لایحه نظام پرداخت هماهنگ، انتخابات مجلس پنجم و...).

۲- تلفیق دین و دولت

یکی از بارزترین نمودهای ادغام دین در دولت، همان اصل ولایت فقیه است که در بالا بیان شد. لکن این امر به هیچ وجه در اعطای اختیارات مطلقه قانونی و عملی به ولی فقیه خلاصه نمی شود و عرصه های متعددی را در برمی گیرد که، به سهم خود، زمینه ساز قانون شکنی های آشکار است.

مقوله ی "حلال" و "حرام" در آیین و مقررات مذهبی می تواند، چنان که تجربه حاکمیت جمهوری اسلامی هم نشان داده است، در تعارض با قوانین و مقررات جاری قرار بگیرد. بحث حلال و حرام بودن استعمال و خرید و فروش مواد مخدر از نمونه های معروف در این باره است ولی مسئله فراتر از اینهاست. زیرا که هر کدام از مراجع تقلید می توانند فارغ از مقررات موجود "حکم" متفاوتی راجع به این و یا آن موضوع، به لحاظ مذهبی، داشته باشند و مقلدین خود را به قانون شکنی و یا برخوردی دوگانه و ریاکارانه در عمل سوق دهند. علاوه بر آن، حکم مذهبی یک مرجع راجع به یک موضوع نیز می تواند در طی زمان تغییر بکند و چیزی که قبلاً حرام بوده بعداً حلال تشخیص داده شود (مثلاً فرستادن کودکان و خاصه دختران به مدارس دولتی، رادیو، تلویزیون،

به ولی فقیه واگذار نموده آشکارا نوعی از استبداد فردی را برقرار کرده که چاشنی غلیظی از مذهب نیز به آن افزوده شده است. با این همه اختیارات، رهبر رژیم عملاً در مقابل کسی و یا نهادی پاسخگو نیست. البته استبداد سیاسی و مذهبی فردی نیز می تواند مبنی بر "مقررات" و یا "موازین" خاصی باشد، لکن آنچه در عمل و نهایتاً تعیین کننده است، مصلحت بینی های فردی و یا اراده، امیال و هوس های شخصی رهبر خودکامه است.

"قوری" ولایت فقیه هر چه باشد- که در اینجا مورد بحث نیست- "پراتیک" آن بروشنی نشان می دهد که اعمال این "اصل" هیچ سازگاری با قانونگرایی ندارد. اشاره ای خیلی کوتاه به چند نمونه از عملکرد آن این نکته را معلوم می دارد. هنوز مرکب قانون اساسی تهیه شده به وسیله "خبرگان" خشک نشده بود که خمینی، با تغییر نام "مجلس شورای ملی" به "مجلس شورای اسلامی" آشکارا نشان داد که حتی به رعایت ظاهری تشریفات قانونی نیز اهمیتی قائل نیست. چگونگی نصب بالاترین مقامات قضایی (رئیس دیوان عالی و دادستان کل) توسط خمینی و همچنین تعیین سه عضو دیگر "شورای عالی قضایی"، نقض آشکار اصول ۱۵۸ و ۱۶۲ قانون اساسی بود (بعداً، در بازنگری قانون اساسی، انتصاب ریاست قوه قضائیه کاملاً به رهبر واگذار گردید و مقررات این قوه اساساً در دست رئیس آن متمرکز شده و هر گونه دخالت و یا اظهار نظر قضات در تعیین مقامات و سیاست های حاکم بر آن، حذف شد). هنوز دو سه سال از تصویب قانون اساسی نگذشته بود که به واسطه ی بروز تناقض های نهفته در آن و بالا گرفتن اختلافات مجلس و شورای نگهبان، شیوه ی "قانونگذاری" با استفاده از "احکام ثانویه" و یا مبنای "ضرورت" یا "مصلحت" نظام، توسط خمینی ابداع گردید که در نهایت به ایجاد نهاد دیگری به نام "مجمع تشخیص مصلحت نظام" منجر شد. چندی بعد، بحث علسنی "ولایت مطلقه فقیه" و موضوع اولویت قطعی "احکام حکومتی" که توسط ولی فقیه صادر می شود، مطرح گردید و خمینی رسماً و علناً اعلام کرد که به خاطر حفظ نظام، ولی فقیه می تواند اجرای احکام و مقررات مذهبی (واجبات و محرمات دینی، نماز، روزه و...) را طی دوره ای متوقف و تعطیل نماید. با چنین وضعیتی برای قوانین "الهی" و "آسمانی"، دیگر سرنوشت قوانین و مقررات "زمینی" کاملاً آشکار بود. نمونه ها و موارد بسیار متنوعی، از دخالت های آشکار ولی فقیه در زمینه قانونگذاری و یا بی اعتنائی و نقض قوانین موجود، و از جمله صدور حکم "اسلامی کردن همه قوانین"، صدور "فرمان هشت ماده ای"، چگونگی اجرای "طرح (توزیع) برنج"، انتخابات

ویدئو... چنین وضعیت تناقض باری صرفا به آداب و رفتارهای خصوصی افراد مربوط نمی شود بلکه مناسبات اجتماعی آنها را نیز تحت تاثیر قرار می دهد. صدور فتوای حرام بودن استفاده از آتن های ماهواره ای از سوی فلان آیت اله و یا حرام شمردن بعضی ورزش ها برای زنان از جانب بهمان آیت اله، در صورتی که به تغییر و یا تعویض مقررات موجود منجر نشود، عملایی قانونی و یا حالت "چند قانونی" را دامن می زند. در یکی از نمونه های فراوان فساد و ارتشا که در مطبوعات حکومتی منعکس شد، آشکار گردید که مسئولان یکی از ارگان ها از "بعضی از علما مشهور" فتوایی گرفته بودند که رشوه دریافتی آنها از مراجعه کنندگان را زیر عنوان "پاداش" (بخاطر انجام سریع کار) شرعی و حلال اعلام می کرد.

"تکلیف شرعی"، در مقابل تکلیف قانونی، نیز یکی دیگر از عرصه هایی است که موجب رواج قانون شکنی، به ویژه در بالاترین مناصب حکومتی و توسط کسانی که خود را مجتهد می دانند، می شود. هر مسلمانی، طبق این آیین، خود را در درجه اول ملزم به اجرای "تکلیف شرعی" خویش (طبق تشخیص مرجع تقلید یا خودش) می داند و هر گاه عملا تعارضی بین این "تکلیف" و ضوابط قانونی کشور وجود داشته باشد، این ضوابط را نادیده گرفته و یا نقض می کند. بی جهت نیست که بسیاری از مسئولان و مقامات حکومتی غالبا بر "تکلیف شرعی" تاکید می کنند. توسل به چنین مستمسکی می تواند عدم اجرای برخی از قوانین توسط آنها را توجیه نماید. به عنوان مثال، تقلب در انتخابات، بر اساس مقررات موجود رژیم، تخلف قانونی محسوب می شود ولی فلان عضو شورای نگهبان و یا فلان عضو "هیات نظارت" (طبق شواهد موجود) می تواند "استدلال" کند که، در رد "صلاحیت" و یا جلوگیری از انتخاب این یا آن کاندیدا، به "تکلیف شرعی" اش عمل کرده است.

اجرای یکی دیگر از تکالیف مذهبی یعنی "امر به معروف و نهی از منکر" نیز در چارچوب رژیم حاکم زمینه دیگری برای نقض قوانین موجود، به ویژه در مورد حقوق و آزادی های باقیمانده افراد و از جمله زنان، شده است. مقرراتی که تاکنون در همین رابطه در مجلس رژیم تدوین شده، از جمله تبدیل دستجات بسیجی و حزب اللهی به "ضابطین" قوه قضایی، در عمل این بی قانونی را "قانونیت" و رسمیت بخشیده است.

۳- تداخل قوا

اصل ۵۷ قانون اساسی، سه قوه مقننه، مجریه و قضائیه را تفکیک کرده و آنها را ظاهرا "مستقل" از یکدیگر دانسته است. اما نه این قانون و نه بسیاری از قوانین عادی، چنین

تفکیک و تمایزی را رعایت نکرده اند و در عمل نیز، کرارا نقض شده و می شود. تداخل قوای سه گانه نیز یکی از عوامل زمینه ساز قانون شکنی در جمهوری اسلامی است.

تداخل قوای سه گانه در این رژیم تا حدیست که حتی گردانندگان آن نیازی به توجیه و یا کتمان آن نمی یابند: معاون اول رئیس جمهوری، عضو (حقوقدان) شورای نگهبان و دو معاون رئیس قوه قضائیه نیز عضو (حقوقدان) همان شورا هستند. شورای نگهبان زیر عنوان "نظارت استصوابی" بر انتخابات و یا به بهانه جلوگیری از مغایرت قوانین و آیین نامه ها، عملا در امور اجرایی دخالت می کند و...

مطابق اصل ۱۴۱ قانون اساسی، اعضای قوه مجریه نمی توانند بیش از یک شغل دولتی (غیر از کارهای آموزشی و تحقیقاتی) داشته باشند و نمایندگان مجلس نمی توانند حقوق بگیر دولت باشند. موارد متعددی که نمایندگان مجلس ریاست و کنترل ارگان هایی مثل "بنیاد شهید"، "کمیته امداد" و... (که از بودجه دولتی استفاده می کنند) و یا ریاست دانشگاه و دانشکده (که طبق قانون سمت اجرایی محسوب می شود) را بر عهده داشته اند، می توان برشمرد. آخرین نمونه از این گونه تداخل و بی قانونی، که در جریان دعوی میان غرضی و مهدی نصیری (مدیر ماهنامه "صبح") فاش شد، آنست که ۲۴ نفر از نمایندگان مجلس به عنوان کارمندان شرکت مخابرات به کار گرفته شده و به همین عنوان نیز مبالغ کلانی به صورت وام مسکن دریافت داشته اند. موارد چند شغلی بودن مقامات و مدیران وزارتخانه ها نیز بسیار زیاد و شرح آنها از حوصله این بحث خارج است.

۴- تعدد مراجع قانونگذاری

مراجع متعدد و رسمی قانونگذاری در جمهوری اسلامی، که بسیاری از آنها همعرض بوده و یا در کار یکدیگر تداخل دارند، در عین آن که نشانه ای دیگر از تناقضات نهفته در ماهیت و ساختار این رژیم هستند، عامل دیگری برای تعارضات قوانین و مقررات مختلف، و دور زدن یا عدم رعایت قوانین موجود، به شمار می روند (رجوع شود به مطلب پیوست). هر کدام از این "مراجع" بر حسب مصلحت یا سلیقه خاصی ایجاد شده اند و نقش هر کدام و مناسبات فیما بین آنها نیز، طبق اوضاع و احوال سیاسی و در اثر منازعات میان دستجات حکومتی، متغیر است. بنابراین، تصور این که مجلس رژیم تنها مرجع اصلی قانونگذاری است و یا با تغییر ترکیب درونی این مجلس نیز (به رغم اهمیت سیاسی آن) ترتیبات قانونگذاری در این رژیم دگرگون می شود، نادرست است. تا موقعی که چنین تعدد و تناقضی در سیستم قانونگذاری رژیم وجود دارد، پیش از هر چیز قانون شکنی

●●● گردیده است. ضمن آن که، مطابق اصل ۹۳ نیز، مجلس شورای اسلامی بدون وجود شورای نگهبان اعتبار قانونی ندارد.

۵- مجلس خبرگان رهبری: هر گونه تغییر یا تجدید نظر در قوانین مربوط به تعداد و شرایط خبرگان، کیفیت انتخاب آنها و همچنین آیین نامه داخلی جلسات مجلس خبرگان به عهده خود این مجلس است. تصویب مقررات مربوط به وظایف خبرگان در رابطه با اصول ۱۰۹ و ۱۱۰ قانون اساسی (شرایط و وظایف و اختیارات رهبر) نیز در اختیار همین مجلس است. هر چند که دامنه قانونگذاری مجلس خبرگان بسیار محدود است ولی، تا آنجایی که به عزل و نصب رهبر ارتباط می یابد، حائز اهمیت فراوان است. اعضای فعلی این مجلس (۸۳ نفر) که طی انتخاباتی فرمایشی به مدت ۸ سال تعیین شده اند، اکثرا وابسته به جناح خامنه ای و رسالتی ها هستند.

۶- شورای عالی امنیت ملی: این 'شورا' که در جریان بازنگری در قانون اساسی رژیم کنجاند شده، گذشته از وظایف هماهنگی و اجرایی، در زمینه تعیین سیاست های دفاعی- امنیتی کشور در محدوده ی سیاست های کلی تعیین شده از طرف مقام رهبری نیز فعالیت دارد. از آنجا که سیاست ها و مسائل 'امنیتی' در رژیم جمهوری اسلامی دامنه ی گسترده ای می یابد، حیطه ی قانونگذاری این 'شورا' نیز عملا وسیع است. شورای عالی امنیت که از روسای سه قوه، سه وزیر، دو نماینده رهبری و تعدادی از مقامات نظامی تشکیل می شود، تحت ریاست رئیس جمهوری است ولی مصوبات آن پس از تایید رهبر قابلیت اجرا می یابد.

۷- شورای عالی انقلاب فرهنگی: این نهاد، که نخست زیر عنوان 'ستاد انقلاب فرهنگی' در سال ۱۳۵۹ به وسیله خمینی ایجاد شده و بعدا با نام 'شورای عالی انقلاب فرهنگی' ادامه حیات داده است، رسما جایی در قانون اساسی رژیم ندارد ولی عملا از اختیارات بسیار وسیعی در مورد قانونگذاری در عرصه های فرهنگی، آموزشی و اجتماعی برخوردار است. براساس مصوبه ی ۷۱/۷۰۲۸ این 'شورا' راجع به بازنگری اهداف و وظایف آن، اختیارات آن موارد زیر را در برمی گیرد: تدوین اصول سیاست فرهنگی نظام... و تعیین اهداف و خط مشی های آموزشی، پژوهشی، فرهنگی و اجتماعی کشور، تصویب ضوابط تاسیس موسسات و مراکز علمی و فرهنگی و تحقیقاتی و فرهنگستان ها و دانشگاه ها و...، تصویب ضوابط کلی کزینش مدیران، استادان، معلمان و دانشجویان دانشکاه ها و مراکز تحقیقاتی و فرهنگی و مدارس کشور و تعیین مرجع برای کزینش آنان، تصویب اصول کلی و سیاست های توسعه روابط عملی و فرهنگی با کشورهای دیگر، سیاست گذاری برای ●●●

و تخلفات قانونی رواج می یابد که دود آن بیش از همه به چشم توده های مردم می رود که از حق حاکمیت خویش، از جمله در زمینه قانونگذاری، محرومند.

۵- تداخل خصوصی و عمومی.

یکی دیگر از ویژگی های بارز جمهوری اسلامی، که تأثیرات زیادی در مورد قانونگرایی و حاکمیت قانون بر جای می گذارد، در هم ریختن مرزهای متعارف و شناخته شده بین امور "عمومی" و امور "خصوصی" است. این مسئله که ریشه در ماهیت مذهبی و ساختار سیاسی رژیم دارد، با از بین بردن تمایز و تفکیک بین خصوصی و عمومی، زمینه بسیار مساعدی را برای نادیده گرفتن حقوق فردی و اجتماعی و برای سواستفاده و فساد و تصرفات غیرقانونی فراهم می سازد. با تلفیق دین و دولت و با حاکمیت ولایت مطلقه فقیه، همان اندازه از تفکیک و تمایز عرفی و مرسوم که در این زمینه در جامعه ما وجود داشت، عملاً منتفی یا مغشوش شده و راه برای تفسیرهای موردی و دلبخواهی و یا دست اندازی و قانون شکنی هموار گردیده است.

ایجاد انواع بنیاد و نهادهای تحت اختیار ولی فقیه که، در عمل، نه خصوصی اند و نه عمومی، و هم خصوصی اند و هم عمومی، یکی از نمودهای مشخص این تداخل آشکار و گسترده است. این گونه بنیادها، از جمله "بنیاد مستضعفان"، از بودجه و امکانات دولتی برخوردارند ولی در برابر هیچ مسئول یا دستگاه دولتی پاسخگو نیستند و هر گاه بخواهند می توانند خود را از شمول مقررات و کنترل های دولتی مستثنی بدانند.

ایجاد انواع شرکت های "اقماری" یا "شترمرغی" نیز که مخصوصاً در سال های اخیر خیلی رونق یافته است از عوارض همان تداخل و ادغام خصوصی و عمومی در چارچوب جمهوری اسلامی است. این شرکت هم که غالباً به وسیله مدیران و مسئولان حکومتی و وابستگان آنها به وجود آمده اند، از منابع و امکانات دولتی بهره می گیرند در حالی که خود را موسسات "خصوصی" و تابع "قانون تجارت" قلمداد می کنند (رجوع شود به مقاله "نه دولتی" نه خصوصی، بلکه اسلامی، اتحاد کار شماره ۳۱).

علاوه بر اینها، جریان خصوصی سازی بنگاه ها و کارخانه های دولتی طی سال های گذشته نیز، تعبیر و تفسیر رایج مسئولان حکومتی را از مقولات "خصوصی" و "عمومی"، آشکارا به نمایش گذاشت. در اینجا بحث درباره ی ابعاد گسترده تخلفات و سواستفاده هایی که در جریان این خصوصی سازی به وقوع پیوسته، نیست بلکه تنها اشاره به این نکته است که در

این قضیه (و یا در قضایای مشابه دیگر در مورد "منافسه" ها و پیمانکاری ها و...) عملاً تمایز و تفکیک بین "فروشنده" (دولت)، "واسطه" (وزارتخانه ها و مراکز دولتی) و "خریدار" (مدیران دولتی و بستگان آنها) در هم ریخته شده و قانون شکنی های آشکار حالت "قانون" یافته است.

در همین رابطه می توان اشاره کرد که در سال های گذشته گسترش "فرهنگ جهادی" یا "جهادی عمل کردن" یکی از شعارهای رایج حکومتی بود. این شعار، اگر هم اساساً نیت مقابله با بوروکراسی وسیع حاکم را داشت، عملاً به وسیله ای برای زیر پا گذاشتن مقررات و ضوابط موجود و حیف و میل "بیت المال" تبدیل گردید، همان گونه که امروزه شعار "بسیجی عمل کردن" همان معنی و مفهوم را پیدا کرده است.

۶- فساد فراگیر

دامنه ی گسترده فساد در نهادها و ارگان های حکومت اسلامی، چیزی نیست که تنها مخالفان این حکومت بر آن انگشت نهاده اند بلکه مسئولان آن نیز، گرچه فریبکارانه، از ضرورت مبارزه با "ثروت های بادآورده" و "اموال نامشروع" و غیره حرف می زنند. اغتشاش، تناقض و ابهام در مفاهیم و ترتیب اساسی و قانونگذاری و رواج بی قانونی، از عوامل عمده رشد و گسترش دامنه فساد است و این نیز، به نوبه خود، به تخلف و قانون شکنی بیشتر منجر می شود.

فساد فراگیر به معنی آنست که، تا جایی که به ارگان ها، مقامات و مسئولان دولتی مربوط می شود، اجرای قانون تنها در مواردی انجام می پذیرد که متضمن منافع شخصی یا گروهی و جناحی آنها باشد. فساد فراگیر بدان معنی است که اجرای مقررات و انجام وظایف در عادی ترین امور، از صدور شناسنامه گرفته تا دریافت جواز ساختمان، غالباً با پرداخت رشوه صورت می گیرد. فساد فراگیر به معنی آنست که موسسات و مراکز دولتی و شهرداری ها و بنیادها، برای اجرای ضوابط (و یا چشم پوشی از اجرای آنها) نه فقط از مردم مراجعه کننده بلکه از سایر موسسات و نهادهای دولتی نیز رشوه و "حق حساب" مطالبه می کنند و فساد، در واقع، نهادی می شود.... در یک کلام، این فساد بستر بسیار مناسبی برای اینهمه اجحافات، پارتی بازی، تبعیض و تخلفات قانونی است که انجام می گیرد و روز به روز هم ابعاد وسیع تری می یابد. این فساد و قانون شکنی، طبعاً بی "قاعد" و "حکمت" نیست؛ چنین وضعیتی، به بهای محرومیت و خانه خرابی اکثریت اقشار مردم، موقعیت بسیار

••• نشر کتاب به ویژه کتاب های دانشگاهی و... قلمرو کار این 'شورا' موارد بسیار متنوعی چون تدوین قانون هیات های امنا دانشگاه ها، تشکیل شورای عالی جوانان، تهیه آئین نامه اعطای مدرک به ملایان فاقد مدرک دانشگاهی، مقررات مربوط به تشکل های اسلامی در دانشگاه ها را شامل می شود. شورای فرهنگ عمومی نیز که زیر نظر همین 'شورا' فعالیت می کند، به نوبه خود، در زمینه های متعددی به وضع مقررات و ضوابط می پردازد. خامنه ای در آذر ماه سال گذشته ترکیب اعضای شورای عالی انقلاب فرهنگی را تغییر داد و علاوه بر اعضای ثابت (روسای سه قوه، چهار وزیر و...) تعدادی دیگر را به عضویت آن برگماشت به طوری که، در مجموع، عناصر وابسته به جناح خود وی اکثریت آن را در دست دارند.

مساعیدی برای کسب سودهای گزاف و انباشت سرمایه های کلان فراهم آورده است. با توجه به مجموعه علل و عواملی که قانون شکنی را به صورت یکی از "قانونمندی" های جمهوری اسلامی در آورده است. اکنون می توان بروشنی ملاحظه کرد که صحبت کردن از قانونگرایی، در قالب این رژیم، تا چه اندازه با واقعیات عینی و ملموس فاصله دارد. می توان مشاهده کرد که، صرف نظر از نیت باطنی کسانی که آن را مطرح می سازند، حاکمیت قانون در این حکومت با چه گرهگاه ها و موانع اساسی روبروست.

در چنین وضعیتی است که اجرای بسیاری از قوانین مصوب و اعلام شده، از طرف دستگاه های اجرایی، علناً متوقف و تعطیل می شود. به عنوان مثال، گزارشی که در جلسه علنی مجلس رژیم در ۱۵ اسفند ۷۳ ارائه شده است، به اندازه کافی گویاست: "در دوره چهارم مجلس شورای اسلامی تا پایان سال ۷۲، پیاده شدن ۲۶ قانون ما منوط به تهیه آئین نامه بوده. در ۷۳/۹/۹ فقط ۶ تا از این آئین نامه ها تصویب و ابلاغ شده. یعنی قوانینی که ما می بایستی پیاده بکنیم و فکر می کردیم در کشور پیاده شده از این ۲۶ تا فقط ۶ تا آئین نامه تهیه شده...". اصول متعددی از قانون اساسی رژیم را می توان بر شمرد که اجرای آنها تا به حال معوق مانده، و یا دقیقاً برخلاف آنها عمل شده است.

در این وضعیت حاکم است که اجرای بسیاری از قوانین در اثر رقابت ها و کشمکش های جاری بین جناح های حکومتی ابر می ماند و یا در مواردی اجرا می گردد که مورد توافق و مصالحه دستجات رقیب است. باندها و گروه های فشار درون و یا در حاشیه حکومت، طبعاً برای تغییر و تعویض قوانین و ضوابط در جهت منافع خاص خویش می کوشند لکن در جایی که به تفسیر مورد نظر نائل نشوند و یا مسیر تشریفات آن را طولانی ببینند، راساً به اجرای

نامه ای از ایران

این روزها مساله یک قاتل قوجانی و محاکمه او که حدودا یازده زن و دختر را مورد تجاوز و سپس بطرز فجیعی بقتل رسانده و سوزانده است مساله روزاست. او که قبلا افغانی معرفی شده بود در سال ۷۲ توانسته از چنگ مامورین فرارکند. از آن بدتر برخورد مسئولین نیروهای انتظامی رژیم مانند ابوالفتحی و شمشیری در تلویزیون، که بسیار خونسرد و گوئی اینکه هیچ مساله ای رخ نداده یا اتفاقی بی اهمیت و عادی بوده در جواب سؤال مردم، اینکه پس از چند قتل اولیه چرا به مردم هشدار ندادید و از طریق رسانه های عمومی و رادیو و تلویزیون مردم را مطلع نکردید جوابی نداد و حتی طرح و اقداماتی برا جلوگیری از تکرار این حوادث نداشت. اگرچه پس از اعتراضات فراوان و سؤالهای مکرر در مناطق شمال غرب مانند شهرک غرب، سعادت آباد، پونک، زیباشهر و دهکده المپیک و شهرک جنوب و راه آهن گشت های ویژه نیروهای انتظامی مستقر شده اند و بر کنترل خود افزوده اند. بعضی از این مناطق مانند شهرک غرب، سعادت آباد و زیباشهر عمدتا مرفه نشین بوده و جز مناطق لوکس تهران هستند ولی بعلت گستردگی و سرعت و دامنه کارهای ساختمانی و خصوصا برج سازی دچار یک تناقض و ناهمگونی عجیبی است که در کنار این ثروت و آسایش و رفاه، کارگران خیلی فقیر، کارگران فصلی ساختمانی و غیر ساختمانی از کرد و ترک و لر و ... همچنین بخش زیادی از افغانه فضای مبهم و متناقضی را بوجود آورده است.

شایع است که از طرف نیروها و جناحهای مختلف رژیم ۳۰۰۰ نفر برای تشکیل کابینه معرفی شده اند که از میان آنها ۳۰۰ نفر انتخاب شده تا از بین آنان وزرای کابینه خاتمی انتخاب بشوند. با نزدیک شدن ۱۲ مرداد درگیریهای جناحهای مختلف رژیم گسترش و شدت بیشتری یافته مثلا اینکه وزارت اطلاعات شدیدا فعال شده و عناصر زیادی از وکلا و قضات و معاونین و روسای ادارات و کارخانجات و شهرداریهای تهران مورد دستگیری و بازداشت قرار گرفته اند. وزارت اطلاعات کارخانه های دولتی و نیمه دولتی زیادی را مورد بازرسی مرتب و گسترده قرار داده و حتی بسیاری از قرار دادها و مناقصه ها و مزایده های کارخانه ها و شرکتها و ... را مورد بررسی قرار داده و حتی به اتاق کارمندان و مدیران سرک می کشند و از بالا بودن روسری فلان منشی یا فلان کارمند خام ایراد می گیرند و بقول بعضی ها دوباره به همه چیز گیر می دهند. مثلا در کارخانه کاشی الوند تقریبا تمام قراردادهای و مناقصه ها با پیمانکاران را مورد بررسی قرار داده اند. مدیریت کارخانه از آنجا که با سازمان صنایع و گسترش روابط گسترده ای بلحاظ تامین اعتبارات، مسائل مالی، تخصیص ارز، ترخیص کالا و ... را داشته اند برای جلب رضایت مدیران و کارمندان آنان بخشی از سهام کارخانه را با تسهیلاتی در اختیار آنها قرار داده که مورد اعتراض شدید وزارت اطلاعات قرار گرفته و مدیران کارخانه مورد بازخواست و بازجویی قرار گرفته اند. یکی از کارگران کارخانه نوشابه سازی ساسان گفته است درگیریهای بین مدیریت از یک سو و انجمن و شورای اسلامی از سوی دیگر شدت و گسترش بی سابقه ای یافته است. بگونه ای که مدیر عامل از پیش بردن کارهای معمول و عادی عاجز است. ناگفته نماند که مدیر عامل خود منتخب سازمان صنایع و وزیر صنایع است. بخش عمده کارگران از شورا و انجمن حمایت می کنند. انجمن و شورا نیز در نهادهای دولتی صاحب نفوذند. در آخرین انتخابات شورای کارخانه مدیر عامل از شخص وزیر کار خواسته بوده که بنوعی صلاحیت چند نفر از اعضا شورا را تأیید نکنند ولی وزیر گفته بود توانایی انجام اینکار را ندارد و خواسته بود که بطریقی با شورا کنار بیاید.

رشته خواری در کارهای دولتی و ... هر روز امری عادیتر می شود. مثلا تمام کارخانه ها و شرکت های وابسته به دولت برای ترخیص کالاهای وارداتی برای کارخانه های خود باید از ابتدای ورود به گمرک رشوه بدهند تا درب خروج. بهمین دلیل این کارخانه ها و شرکت ها برای انجام این کارها به شرکت های پیمانکار متوسل می شوند و برای جبران پرداخت این مبالغ به پیمانکاران از آنان می خواهند که تمام مبلغ را پرداخت کنند و چند روز بعد عین همان مبلغ را بعنوان پاداش و یا پاداش حسن انجام کار دریافت کنند. مهمتر اینکه این مبالغ در هر سیکل کاری افزایش مجدد خواهد داشت.

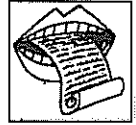
"قانون" مطلوب خود می پردازند و این چیزیست که در شهرداری ها، شرکت های دولتی و بنیادها به کرات اتفاق افتاده است. از میان حدود دو هزار شرکت دولتی که، طبق مقررات، بارها موظف به ارائه بودجه و دخل و خرج خودشان به مجلس شده اند، تنها قریب به چهارصد شرکت اقدام به این کار کرده اند. اکثر این شرکت ها، در چتر حمایت دولت، اصلا خود را ملزم به رعایت قوانین جاری و ارائه صورت حساب ها به "دیوان محاسبات" نمی بینند.

در چنین وضعیتی است که نمایندگان ولی فقیه، استانداران یا شهرداران، هر استان و منطقه یا شهر را عملا "تیول" خود می پندارند و تا جایی که بتوانند می کوشند که "قانون" مورد نظر خودشان در آنجا به اجرا درآورند. بر کسی پوشیده نیست که، مثلا، حجت الاسلام واعظ طبسی به عنوان "تیولدار" خراسان عمل می کند و هر کدام از مسئولان دولتی را بسا وی "همانگ" نباشد ناگزیر به کناره گیری کرده و یا تعویض او را مطالبه می نماید.

در چنین شرایطی است که تغییر و "اصلاح" مستمر قوانین نیز (که به دلایل مختلف و از جمله کشاکش جناح ها و سردرگمی و ندانم کاری مسئولان و نمایندگان) صورت می گیرد، مزید بر علت می شود. مقررات خلق الساعه، خاصه در عرصه های اجتماعی و اقتصادی، وضعیتی را پدید می آورد که هر چه بیشتر به تخلفات قانونی دامن می زند.

و بالاخره در همین وضعیت حاکم است که اکثریت وسیع توده های مردم حقوق اولیه و اساسی خودشان پایمال شده و ابتدایی ترین خواست ها را سرکوب شده به وسیله ی نهادها، ارگان ها و مراکز حکومتی می بینند و لمس می کنند. در حالی که با خشن ترین و ظالمانه ترین روش ها و اقدامات، و زیر عنوان "اجرای قانون"، فریاد حق طلبی و عدالت خواهی اقشار محروم و زحمتکش سرکوب می شود، قانون شکنان دولتی و غیردولتی به کارهای خود ادامه می دهند و حتی "پاداش" و "ترفیح" هم به دست می آورند. در چنین شرایطی است که توده های مردم، نه فقط در برخورد با ارگان ها و نهادهای امنیتی و پلیسی و نظامی، بلکه در مواجهه با سایر دستگاه ها و موسسات حکومتی، از ادارات دولتی گرفته تا شهرداری ها و بانک ها و غیره، نیز به نوعی دیگر خودشان را در معرض فشار و زورگویی و اجحاف دیده و حقوقشان را بر بادرفته می بینند. قانون شکنی و بی قانونی عمومیت یافته و به صورت جزئی جدایی ناپذیر از جمهوری اسلامی درآمده است. برقراری حاکمیت قانون و قانونگرایی مستلزم برچیدن بساط و بنیان این حکومت است.

انشعاب اقلیت - اکثریت



برگی از تاریخ این شماره اتحاد کار به انشعاب اقلیت و اکثریت اختصاص یافته است. پیرامون این انشعاب چه در مقطع انشعاب وجه بعد از آن بسیار کم گفته و نوشته شده است. در حالیکه این انشعاب تاثیر بسیاری در تحولات بعدی فداییان و جنبش کمونیستی ایران داشته است. از این رو برای عده ای از رفقا در این باره سئوالاتی ارسال داشته ایم که در این شماره تعدادی از پاسخهای دریافتی را منتشر میکنیم. پاسخهای رفقای دیگر در شماره آتی درج میشوند. رفقا کاروان و آزاد به ترتیب از فعالین سازمان در کردستان و فارس، رفقا رسول (عضو وقت هیئت تحریریه کار)، توکل (عضو مشاور مرکزیت و عضو هیئت تحریریه کار در جریان شکل گیری اقلیت و اکثریت) و امیر ممبینی (عضو مرکزیت و هیات سیاسی در جریان شکل گیری اقلیت و اکثریت) بوده اند.

مصاحبه با رفیق امیر ممبینی

سئوالات

۱- اقلیت و اکثریت بطور رسمی در پلنوم مهرماه ۵۸ شکل گرفت، ولی روند شکل گیری جناح بندیهای درونی سازمان، پس از انقلاب بهمین آغاز می شود. این روند چگونه بود؟ حول چه مسائلی نظری، سیاسی و تشکیلاتی این جناح بندیها شکل گرفت؟ حول مسائل مهم از جمله برخورد به حاکمیت، ارزیابی از گذشته و مشی چسبکی، جنگ اول سنندج، جنگ اول گنبد، نامه به بازرگان، جنگ مرداد ماه در کردستان و... اختلاف و صف بندیها در سازمان و رهبری چگونه بود؟

۲- چه کسانی در شکل گیری جناح بندیهای درونی نقش مهم داشتند؟ پیشبرد مبارزه ایدئولوژیک بچه نحوی بود؟ و حول نحوه پیشبرد آن چه نظرات و اختلافاتی وجود داشت؟ نقش و تاثیر نیروهای دیگر در جناح بندیهای درونی سازمان چه بود؟

۳- چرا و بچه دلائلی تصمیم گرفته شد پلنوم مهرماه تشکیل شود؟ این پلنوم با چه تدارکی و چگونه تشکیل گردید؟ چه نوشته هایی به پلنوم ارائه شد؟ مضمون اصلی اختلافات در پلنوم، صف بندیها و نتایج پلنوم چه بود؟

۴- جناح بندیهای اقلیت و اکثریت پس از پلنوم چه شکلی بخود گرفت؟ مناسبات بین آندو چگونه بود و تا مقطع انشعاب چه روندی طی کرد؟ مبارزه ایدئولوژیک درونی در اقلیت و اکثریت در این فاصله چه تغییر و تحولی کرد و چگونه اعضا و فعالین سازمان در جریان اختلافات قرار داده می شدند؟

۵- آیا قبل و بوسه بعد از پلنوم مهرماه ۵۸ نظر و دیدگاه اعضا را در سازماندهی دخالت می دادید؟ دلائل و هدف اصلی تغییرات در تشکیلات و از جمله تشویه کار چه بود؟

۶- ایده انشعاب در اقلیت و اکثریت از چه زمانی مطرح شد؟ در مقطع انشعاب موضوعات و اختلافات اصلی چه بود؟ انشعاب چگونه عملی شد؟

۷- در جناح اکثریت حول نحوه پیشبرد مبارزه با اکثریت و مساله انشعاب چه نظرات و اختلافاتی وجود داشت؟ نظر خود شما چه بود؟

۸- چرا پیشنهاد اقلیت برای مبارزه ایدئولوژیک در پلنوم مهرماه رد شد و در مقطع انشعاب ابتدا پذیرفته شد و سپس در نشریه کار پذیرفته شد و چرا وبه پیشنهاد چه کسی عنوان سازمان و اقلیت انتخاب و سپس به اکثریت و اقلیت تبدیل شد؟

۹- امروز که به گذشته نگاه می کنید، این انشعاب را چگونه ارزیابی می کنید؟ آیا می شد جلوی انشعاب را گرفت؟ آیا انشعاب اقدام درستی بود؟

۱۰- اگر نکته مهم دیگری به نظرتان میرسد که در سئوالات مطرح نشده است، لطفا ذکر کنید.

با تشکر از نشریه ی 'اتحاد کار' و با آرزوی گسترش اینگونه زمینه های تبادل نظر در همه ی بخش های جنبش. از آنجا که پرسش ها از نظر در برگرفتن رویدادها گسترده هستند و در این فرصت امکان پرداختن به همه ی آنها وجود ندارد، ناچارم به نوعی در هم آمیزی و انتخاب دست بزنم. همچنین برای حفظ روال مطلب پاسخ ها را توالی زمانی داده ام و کوشیده ام تا به نوعی این مطلب جنبه های تاریخی و خاطراتی داشته باشد. من سعی کردم تا آنجا که می توانم از تحلیل سنگین پرهیز کنم و به رویدادها به پردازم. نقض مطلب می تواند بدهی من به نشریه ی اتحاد کار تلقی گردد، باشد که روزی جبران گردد.

وضعیت سازمان فداییان خلق ایران در آستانه ی "انقلاب" و سال های ۵۸ و ۵۹

'سازمان چریک های فدایی خلق ایران' در نتیجه ی ضربه های سال ۵۴ و ۵۵ بخش اعظم اعضا، رهبری و کادرهای آزموده ی خود را از دست داد. از این رو، در سال های ۵۶ و ۵۷ که دوران تکوین بحران سیاسی

و اوجگیری مبارزه با رژیم شاه بود، سازمان ناچار بخش بزرگی از نیروی خود را صرف بازسازی نظری و تشکیلاتی خویش می کرد. سازمان در این دوره یک مرحله ی گذار را پشت سر می گذاشت و می رفت تا با بازبینی انتقادی بینش ناظر بر مبارزه چریکی چشم خود را بیشتر بروی واقعیت های موجود جامعه باز کند. در این دوره مسایل نظری- سیاسی بیشتر در زندان پیش برده می شد. بحث ها در آنجا سخت داغ بود و بینش گذشته زیر فشار قرار گرفته و از سوی برخی از فداییان رد شده بود. در داخل سازمان، اگرچه در مقایسه با زندان دانش و تجربه ی کمتری وجود داشت اما بدلیل تاثیر شرایط عینی و همسویی برخی رفقا مثل قربانلی عبدالرحیم پور (رفیق مجید) و زنده یاد غبرایی (رفیق منصور) که خود مشوق بحث و گفتگو بودند و از دارندگان اندیشه های نو استقبال می کردند بحث ها- اگرچه با تاخیر- در همان سمت سازماندهی بحث های درون زندان پیش می رفت. اما در خارج از کشور، با همه ی امکاناتی که در اختیار رفقا بود، در مقایسه کمتر جهش فکری به چشم می خورد. مسئولین اعزام شده به خارج و فداییان خارج از کشور در کردآوری و چاپ اسناد و نوشته های سازمانی کوشش شایسته ای کردند. اما آنها از روند بحث ها عقب مانده بودند. این ناهمگونی در سیر بحث را می شد در داخل، در مقایسه ی سازمان با گروه های هوادار آن دید. این گروه ها (که خیلی از آنها پس از انقلاب به سازمان پیوستند) گاهی در همان مواضع سال ۵۰ باقی مانده بودند. دیکتاتوری به طور کلی و شکل چریکی مبارزه به طور اخص جلو یک تبادل نظر فراگیر و درخور را می گرفت و هر جمعی را ناچار در پیله ی خود حبس می کرد. فشرده ی کلام، در آستانه ی 'انقلاب' در جمع فداییان خلق ایران از پیروان کامل دیدگاه آغازین سازمان تا منکرین کامل آن جمع شده بودند. این در حالی بود که هم تشکیلات هنوز قوام پیدا نکرده بود و هم بدلیل کشتار رهبران شناخته شده ی سازمان اتوریته ی فراگیر

تحلیل خود صریحا گفت که اگر این موج چیره شود روزی خواهد آمد که همین مردم انقلاب کننده دوران شاه را عصر طلایی نام بگذارند. متأسفانه این هشدارهای مسئولانه در هیاهوی 'انقلاب' کم و فراموش می شدند.

جنبش فداییان خلق ایران با چنین وضعیتی در 'انقلاب' شرکت کرد. از پیش می توانست روشن باشد که این جنبش و همه ی دیگر جنبش هایی که نتوانستند سمت فاجعه را تشخیص دهند پیش از پیش در بحران فرو خواهند رفت. انشعاب های متعددی که در جنبش فداییان خلق و دیگر یگان های چپ صورت گرفت، پیش از آنکه پاسخی به یک 'بحران ایدئولوژیک- سیاسی' باشند معلول همین بحران فراگیر بوده اند. بحران ندانم کاری. طبیعتا این پدیده انشعاب اقلیت را نیز در بر می گرفت.

تکوین زمینه های انشعاب

بر زمینه ی این شرایط بحرانی، پس از انقلاب اختلاف های درون سازمانی رو به گسترش نهادند. نخستین تلاطم هنگامی به وقوع پیوست که رفقا اشرف دهقانی و حرمتی پور در اوایل اسفندماه ۵۷ به ایران برگشتند. آنها از مدت ها پیش از آن، از وقتی که سازمان در نشریه ی پیام دانشجو (آذرماه ۵۶) اعلام کرد که از آن پس نظریات رفیق جزئی را رهنمای فعالیت های خود می کند، مخالفت با این ستمگیری را آغاز کردند. مذاکرات نمایندگان سازمان با رفقا در تهران به جایی نرسید. من به هیچوجه نمی توانم تأیید کنم که کوشش های لازم برای قانع کردن آن رفقا صورت گرفته است. آنها در برخورد با خود یک محیط به اندازه ی کافی صمیمی را احساس نکردند. اما، متأسفانه اشرف نیز جای واقعی خود را در جنبش تشخیص نداد و اجازه داد تا بدست هواداران خود تباد شود. او انسانی بسیار صمیمی، پاک و مبارز. با روحی شاعرانه و سرشار از عشق به مردم است. کسی چون او، اگر هم می خواست انشعاب کند می بایست پس از یک نبرد گسترده تر برای بهسازی سازمانی که به خاطر آن جانبازی های بسیاری کرده بود این کار را می کرد. اما چنین نشد و این رفقا بیشتر از موضع دفاع از نظریات مسعود راه خود را از اکثریت سازمان جدا کردند.

تشکیل نخستین 'مرکزیت' سازمان پس از 'انقلاب' (در اردیبهشت سال ۵۸) هم نخستین کام جدی جدید در راستای سامانمایی سازمان بود و هم یک عامل تسریع کننده ی صف آرایی های جدید. این مرکزیت که طی یک جلسه ی با شرکت انحصاری رفقای چریک، دو تن از زندانیان سیاسی تازه آزاد شده (رفیق انوشیروان لطفی و من) و یک تن از مسئولین سازمان در خارج از کشور (رفیق حیدر) تشکیل شده بود، پس از یک رشته بحث و بررسی درباره ی وضعیت جدید جنبش و سازمان و ضرورت سپرده شدن رهبری به تواناترین کادرها، با رای رفقای سازمان یک مرکزیت

مارکسیسم بوروکراتیک را کشف کردیم، پدیده ی بی روحی که با روح آتشین لنین هیچ همگونی نداشت و آنچنان پوسیده بود که حتی می توانست سرمه بر ابروی دیو بگذارد.

در رابطه با بحران دوم نیز وضع همین گونه پیچیده بود. تاریخ معمای شگفتی را در برابر ایرانیان گذاشته بود. کلید 'بهشت' در دست دیو افتاده بود!! یا بیعت یا دیو و یا دست کشیدن از آن 'بهشت' شیطان زده، راه دیگری در عمل وجود نداشت. خیلی ها با غریزه ی خود این را احساس کرده بودند. در اواخر آبان ۵۷، در زندان کرمان، رضا علامه زاده و من که آنزمان در آنجا تبعید بودیم، در همین زمینه بخشی داشتیم. رضا نظر مرا راجع به اوضاع پرسید. من گفتم: یک کام به پیش دو کام به پس! اشک در چشمان رضا جمع شده بود. گفت: شاید این ملی ها، این اتحاد دموکراتیک مردم (به رهبری به آذین)، این نیروها اوضاع را مهار کنند. این ها می توانند آخوندها را مهار کنند. در ادامه هر دو این نظر را بیان داشتیم که اگر ماجرا در همان نقطه ای که بود متوقف می شد از همه بهتر بود. این آقایان خیلی صریح و روشن به همه گفته بودند که اگر روی کار بیایند ما را ذبح خواهند کرد. آنها ایهامی باقی نگذاشته بودند. این خود ما بودیم که خود را فریب می دادیم. این دکماتیسم بود که ما را کور کرده بود. نه فداییان خلق و نه هیچ نیروی سازمان یافته ی دیگری از چپ نتوانست درک کند که چه فاجعه ای در شرف وقوع است. حزب توده ایران به عنوان پخته ترین نیروی چپ آن زمان، پس از چیرگی گروه بندی حزبی آقای کیانوری و مسلط شدن سیاست مبتنی بر بسیج ضد غربی- ضد لیبرالی، پیشاپیش در برابر رویدادهای هول انگیز کشور خلع سلاح شده بود. نیروهای خط ۳ نیز اسیر محاسبات خودشان بودند و کمتر تحلیلی مرتبط با واقعیت های ایران بدست می دادند. می توان گفت با چیره شدن بنیادگرایان بر جنبش عمومی ضد شاهی در نیمه ی نخست سال ۵۷، جنبش ضد دیکتاتوری دیگر منجمد شده بود و از آن پس مسیر، مسیر تکوین فاجعه بود. از این رو حرکت چپ در این مسیر حرکت به سوی همان دوزخی بود که دادند، دوزخی که در پس سرابی برآمده از خواب و خیال پنهان شده بود تا به موقع ما را به آتش بکشد. متأسفانه جنبش چپ ما در آن زمان (همچنان که در این زمان) ندای برخی از روشنفکران و متفکرین مستقل را که بهتر از همه وضع را درک کرده بودند نمی شنید یا ناشنیده می گرفت. از آن جمله دکتر مهدی بهار در آستانه ی قیام تحلیلی ارائه داد که برای من به زندان کرمان ارسال شد. او در این تحلیل بسیار خردمندانه و آینده نگرانه به نیروی چپ و دموکرات صریحا هشدار داد که بسوی قتلگاه روان هستند و با قاطعیت اعلام کرد که اگر این جریان پیش برود این نیروها یا قتل عام خواهند شد، یا به زندان خواهند افتاد و یا به جلا ی وطن ناچار خواهند شد. او در

شخصیت ها عمل نمی کرد. بدینگونه، در حالی که سازمان برای ده ها هزار نفر از هواداران و مبارزین یک نماد بسیجگر و یک اتوریته و ثقل بود، در درون خود و برای خود هنوز به یک اتوریته و ثقل سازماندهنده و یکپارچه کننده دست پیدا نکرده بود. بسیاری از شخصیت ها و ارگان ها بیشتر در شعاع مسئولیت مستقیم خود منشا اثر رهبری کننده بودند و خارج از آن حدود ممکن بود کاملا بی تاثیر بوده باشند. ضعف مدیریت نیز به نوبه ی خود مراجعین به رهبری سازمان را گاه ناچار می کرد به افراد و نهادهایی در حوزه ی دسترسی خود متوسل شوند و رهنمود یا دستورالعمل را تنها از آنها بگیرند. این وضعیت از آستانه ی 'انقلاب' تا یکی دو سال پس از آن به نوعی محفل گرایی بر پایه ی دوستی های گذشته، حوزه بندی سازمانی، اشتراک در وظیفه، تعلق منطقه ای و غیره دامن زد که به نوبه ی خود زمینه ساز تحمیل نوعی گروه بندی نظری- سیاسی و تشکیلاتی مصنوعی به جنبش فداییان بود. برای اینکه نمونه ای از تاثیر این عوامل در تفکیک مصنوعی نیروهای سازمان بدست بدهیم می توانیم ترکیب رهبری و کادرهای برجسته ی دو انشعاب خرداد ۵۹ (انشعاب اقلیت) و آذر ۶۰ (فدائیان خلق) را نگاه کنیم. انشعاب اقلیت عمدتا با رهبری و کارسازی بخشی از چریک ها (رفقای که پیش از انقلاب مخفی بوده اند) و رفقای که از خارج برگشته بودند سازمان یافته بود. نیروی زندان از این انشعاب چندان حمایتی نکرد. اما در انشعاب آذر ۶۰ تشکیلات خوزستان، اصفهان و لرستان نقش بزرگ را ایفا کردند و عمده ی رهبران و کادرهای این انشعاب از مسئولین یا اهالی خوزستان و لرستان بودند (رفقا همایون، اعظمی، غفاری، رحیم خانی، منصور خاکسار، میرجانی و... همه از مسئولین یا از اهالی خوزستان بوده اند). در واقع انشعاب آذر ۶۰ به یک تعبیر عمدتا یک انشعاب جنوبی بود. جالب اینجاست که این انشعاب مورد حمایت بخشی از نیروی زندان واقع شد اما چریک ها از آن حمایت نکردند.

بحران در بحران

جنبش فداییان خلق ایران با این وضعیت بحرانی خود، در میان دو بحران نیز محاصره شده بود. یکی بحران رو به رشد جنبش جهانی کمونیستی که ما هنوز از آن آگاهی چندانی نداشتیم، دیگری بحران بزرگ اجتماعی که کشور را بر سر دو راهه ی مرگ و زندگی قرار داده بود.

در رابطه با بحران نخست وضعیت چنین بود که ما عملا نیروی خود را صرف کشف مجدد و اشاعه ی 'اصولیت لنینیستی' می کردیم که خود در مقیاس 'جنبش جهانی کمونیستی' رو به سرایشب نهاده بود. به دیگر کلام، ما ناآگاهانه می کوشیدیم با اشاعه ی یک بحران بزرگتر بحران محدودتری را که در آن گرفتار شده بودیم حل کنیم. بدیختانه در این پروسه ی کشف لنینیسم نیز ما نه خود لنین بلکه لنین به روایت

۷ نفره انتخاب شد. این ترکیب عبارت بود از مجید، منصور، امیر، حیدر، خسرو، فرخ، جواد و در این ترکیب، به جز حیدر که بعداً در رهبری انشعاب قرار گرفت همه (اگرچه با فاصله) از منتقدین پیش ناظر بر جنبش چریکی بودند. مرکزیت ۷ نفره اندکی پس از انتخاب در یک نشست ویژه به گسترش خود دست زد. این هفت نفر از میان کادرهای برجسته‌ی سازمان با اکثریت آرا ۵ نفر را برای عضویت در ترکیب رهبری انتخاب کردند. این ۵ نفر عبارت بودند از انوشیروان لطفی، بهزاد کریمی، (بهمن، حسن) و بهرام (رفیق اکبر دوستدار صنایع). از رفقای جدیدی که به ترکیب اعضا مرکزیت افزوده شدند نیز هیچکدام از مدافعان پیش گذشته نبودند. به این ترتیب تناسب نیرو در مرکزیت دوازده نفره، یازده به یک به سود گرایش دور شونده از پیش گذشته شد. چنین تناسبی با تناسب واقعی نیرو در سازمان (در آن مقطع) منطبق نبود. این امر به نوبه‌ی خود این تأثیر را می‌گذاشت که تکوین انشعاب تا حدی زیر زمینی انجام گیرد.

از اسفند ۵۷ تا مهرماه ۵۸ که نخستین پلنوم وسیع سازمان، و در واقع یکی از مهمترین کنفرانس‌های سازمان برگزار شد، یعنی در طول هفت تا هشت ماه پس از انقلاب، دو گرایش موافق و مخالف پیش ناظر بر پیکار چریکی به سرعت از هم متمایز شده و در برابر هم قرار گرفتند و در همین راستا محور حیدر-هادی، از جمله بدلیل این که سخنگوی نگرش گذشته در مرکزیت شده بود، تدریجاً به کانون گرایش مدافع این پیش (بر پایه‌ی دفاع از نظریات رفیق بیژن) تبدیل گشت.

صف‌آرایی اقلیت و اکثریت آگاه و ناخودآگاه زیر تأثیر بحران‌های سه گانه‌ی بود که پیش از این بر شمرده‌ایم. اما چنانچه که بخواهیم زمینه‌های ویژه‌ی فکری آن را باز شناسیم می‌توانیم به طور کلی بر دو گرایش نظری و سیاسی دست بگذاریم. گرایش نظری، همچنانکه پیش از این گفتم گرایشی مبتنی بر حفظ بخش‌های هر چه بیشتری از نگرش گذشته، بر پایه‌ی نظریات بیژن بود. می‌گویم گرایش، چرا که در اینجا بیشتر تمایل هنوز شکل نگرفته غالب بود و نه یک شناخت کامل از نگرش گذشته و کاستی‌های آن، اما در زمینه‌ی سیاسی اقلیت سازمان به طور بیشتر غریزی از رژیم ارزیابی منفی تری داشت و مایل به درگیری تدریجی با آن بود. نکته‌ی بسیار مهم و بسیار منفی این بود که اقلیت هنگامی که می‌کوشید نظر منفی تر خود درباره‌ی جمهوری اسلامی را تسویر کند بدلیل نوعی دکماتیسیم و کم تجربگی فکر می‌کرد که این کار را باید از راه اثبات بورژوازی بودن حکومت وقت و زد و بند آن با لیبرال‌ها مدلل کند، از دید رهبری اقلیت، دو چیز مشخص بود، یکی ارتجاعی بودن حکومت و دیگری نارتجاعی بودن خرده بورژوازی در آن مقطع. از این رو تلاش عمده‌ی این یاران صرف این می‌شد که ثابت کنند حکومت نه خرده بورژوازی بلکه بورژوازی است، یا آنچنان که بعدها می‌گفتند ارکان سازشی از

خرده بورژوازی و بورژوازی) است. آنها به جای اینکه در برابر این حکومتی که آن را ارتجاعی و آزادی ستیز اعلام می‌کردند به ضرورت نزدیکی با نیروی آزادیخواه یا لیبرال جامعه برسند، می‌کوشیدند تا برعکس ثابت کنند که علت اصلی ارتجاعی بودن حکومت، سازش آن با بورژوازی و درست شدن یک ارکان سازش بورژوازی-خرده بورژوازی است. بدین ترتیب آنها فکر درست آزادی ستیزی حکومت را با فکر نادرست زد و بند آن با لیبرال‌ها ترکیب می‌کردند و از این طریق آنچه را با یک دست می‌بافتند با دست دیگر رشته می‌کردند. این در حالی بود که به چشم خود می‌توانستند ببینند که لیبرال‌ها روز به روز بیشتر زیر فشار حکومت قرار می‌گیرند و از نهادهای دولتی بیرون رانده می‌شوند. به نظر من (و این را همواره گفته‌ام) واقعی ترین تحلیل از ساختار نیروی حاکم در سالهای نخست انقلاب را سازمان راه کارگر بدست داده بود. تحلیل راه کارگر چنانچه با اندیشه‌ی دفاع از آزادی (همچون آماج عمده و مقدم جنبش) ترکیب می‌شد و از جوانب ماجراجویانه‌ی آن پیراسته می‌گردید می‌توانست در سمت دهی جنبش تأثیر مثبتی بر جای بگذارد. مسأله این بود که ما با یک کاست با یک اتحاد عمودی مرکب از روحانیون و پیروان بنیادگرایی آنان روبرو بودیم و این کاست مافوق طبقات و تحزب معمول عمل می‌کرد. تحلیل‌های کلیشه‌ای مارکسیستی که همه مبتنی بر یک ارزیابی کنکرت طبقاتی بودند نمی‌توانست سر از کار این حکومت درآورد. بازی تاریخ چنان شد که بی پایه‌ترین ارزیابی از آن با تجربه‌ترین یگان چپ، یعنی حزب توده ایران باشد، متاسفانه.

پلنوم مهر ماه ۵۸

پلنوم مهرماه ۵۸ در واقع یک کنفرانس بود. تصمیم به برگزاری این پلنوم در 'مرکزیت' گرفته شد و هدف عمده نیز تعیین تکلیف با مشی گذشته بود. هدف ابتدایی این بود که این پلنوم، به گونه‌ی یک پلنوم تدارکاتی، شرایط گسترش بحث‌ها و سازماندهی مبارزه‌ی ایدئولوژیک بر سر پیش گذشته و سیاست روز سازمان را فراهم کند. اما با تشکیل پلنوم روشن شد که کمابیش اکثریت شرکت کنندگان با سمتگیری مشخص به جلسه آمده‌اند و آنچه می‌خواستیم در آینده روشن شود خود پیش از آن روشن شده بود (البته با همان معیارهای پایین گذشته). در واقع این پلنوم نه آغاز پایان، بلکه پایان دفاع اکثریت سازمانی از پیش گذشته بود. صف‌آرایی‌های قبلاً تشکیل شده در این پلنوم رسمیت یافته و علنی شدند و به قول زنده یاد بهروز سلیمانی 'روند بی بازگشت شد'.

پلنوم مهر ۵۸ در شرایط بسیار خطرناکی تشکیل شد. برای کاهش خطر تصمیم گرفته شد این پلنوم به صورت نا متمرکز برگزار گردد. بدین گونه تا آنجا که به یاد دارم شرکت کنندگان در چهار گروه تقسیم شدند و به هر گروه نامی، یعنی شماره‌ای داده شد. این

شماره‌ها با شماره‌ی گروه‌ها منطبق نبوده بلکه صرفاً جای اسم را پر می‌کردند. من خود در گروه ۹ شرکت داشتم از هر یک از این گروه‌ها دو نفر به عنوان مسئول هماهنگی در کمیسیون هماهنگی شرکت می‌کردند. به این خاطر دو نفر در نظر گرفته شده بود که هر نظر بتواند نماینده‌ی خود را به آن کمیسیون بفرستد. در جزوه‌ای که پس از پلنوم تهیه و بدون اجازه‌ی سازمان پخش شد بخش مهمی از مباحث گروه‌های ۳ و ۵ و ۹ آمده است. برآستی که چه اندوهی با این خاطرات همراه است. نزدیک به نیمی از یاران شرکت کننده در آن پلنوم بدست جلاخان جمهوری اسلامی تیرباران شدند. و بسیاری هم در گروه‌های جداگانه‌ی سنکر گرفتند.

باری، پلنوم ۵۸ عملاً با مشخص کردن یک اکثریت مخالف و یک اقلیت مدافع پیش گذشته پایان یافت. سیاست در این پلنوم جای بزرگی را اشغال نکرد. با این همه این اقلیت و اکثریت هر یک گرایش سیاسی خود را نیز داشتند. این گرایش‌ها هنوز پخته شده نبودند و در یکدیگر تداخل هم می‌کردند. اکثر نظریات بسیار مغشوش بودند و آنچه از سوی هر جناح حقیقت نامیده می‌شد غالباً خود روی کرده‌ی یک توهم سوار شده بود. اگر بخواهم از دید خود این صف‌آرایی را توصیف کنم آنگاه باید به گویم که، در عرصه‌ی ایدئولوژی اختلاف عمده‌ی نه بر سر یافته‌ها و نظریات تکوین یافته‌ی مشخص بلکه بیشتر بر سر سمت تفکر و دریافت بود. یعنی، نه نتیجه‌ی بحث‌ها بلکه سمت بحث‌ها نقش عمده‌ی ایفا می‌کرد. در کنار این مسأله، همان محفل مدارها و حلقه‌های خصوصی دوستان، همان روابط خصوصی و بلوکه شده‌ی که پیش از این به آنها اشاره کرده‌ام، و در نهایت نوعی گروه‌بندی ناآشکار، و نیز علاقه‌ی شکفت انکیز و پایان ناپذیر برخی از دوستان به پدیده‌ی انشعاب، به اختلافات دامن می‌زد و تدریجاً افراد را از هم دور و دورتر می‌کرد.

فرایند انشعاب

با پلنوم مهرماه ۵۸ صف‌آرایی میان دو گرایش اصلی سازمان کاملاً وارد مرحله‌ی جدیدی شد. چنانچه مناسبات رفقا نزدیک تر و تجربه و شناخت آنها بیشتر می‌بود، چنانچه دکماتیسیم بیکران ما را رنج نمی‌داد، قطعاً میشد جلو انشعاب را در آن شکل و ابعاد گرفت. اما این ضعف‌ها و نیز برخی برخوردهای شخصی روند مخرب واکرایی را پیش می‌تازاند. من خود تقریباً در همه‌ی انشعاب‌هایی که در سازمان صورت گرفت رابطه‌ام با انشعاب کنندگان به همان نزدیکی رابطه‌ام با جناح اکثریت بوده است. کادرهای اصلی اقلیت از (چریک‌های قدیمی)، کسانی چون رفقا هادی، مستوره، کاظم، زهرا، اسکندر و بسیاری دیگر در حوزه‌ی ایدئولوژیک من شرکت داشتند. در رابطه با انشعاب ۱۶ آذر باید بگویم که نزدیکترین و قدیمی‌ترین دوست من یعنی همایون در رأس آن

اگر امروز به کار ۶۱ نگاه کنید می بینید که همه جا اقلیت و اکثریت آمده مگر در مقدمه مطلب. با این همه قبل از آنکه اولین شماره ی حاوی ویژه نامه بیرون آید انشعاب به مرحله ی عمل درآمده بود. در کار ۶۲ (۲۱ خرداد ۵۹) ما با اعلام انشعاب اقلیت از سازمان روبرو می شویم.

من امروز که به گذشته فکر می کنم در می یابم که تلاش کافی برای جلوگیری از انشعاب صورت نگرفته است و این انشعاب، در آن شکل و یا آن ابعادی که رخ داد تقریباً تحمیل شده بود. به نظر من این انشعاب و نیز انشعاب ۱۶ آذر و جناح چپ همگی ناپخته و زیانمند بوده اند. گناه این خطاها به نظر من بر عهده ی هر دو طرف است. من نمی گویم که می شد از همه ی انشعاب ها جلوگیری کرد. نه! من می گویم می شد انشعاب را به همان انشعاب های ناکزیر محدود کرد و توان سازمان و جنبش چپ با این شقه شقه شدن ها از میان نمی رفت. همین امروز هم من از انشعاب اخیر سازمان راه کارگر متأسف هستم و تصور می کنم که این انشعاب تنها زیان به همراه دارد. این رفقا باید می توانستند با همکاری هم مباحثات خود را پیش می بردند. حداقل می توان وحدت را به اتحاد تنزل داد اما از فروپاشی سازمانی که این همه رنج برده و تازه آماده ی شگوفی می گردد جلوگیری کرد. راست این است که این انشعاب ها معمولاً نه وسیله ی غلبه بر بحران بلکه نمودار مغلوب شدن در برابر بحران هستند.

که در کار به جای اقلیت و اکثریت، در یکی دو جا نوشته شود اقلیت و سازمان. این مساله هم به حق رفقای رهبری جناح اقلیت را به خشم آورده بود و هم به ناحق آنها را بران داشت تا از این موضوع بهانه ای برای یکسره کردن کار درست کنند. من همان روز ۱۴ خرداد ۵۹ در نزدیکی تقاطع خیابان فاطمی و مصدق با ماشین سفید حیدر روبرو شدم که اکبر کامیابی، هاشم و اگر اشتباه نکنم حماد شیبانی در آن بودند. ماشین ایستاد و من سوار شدم. اما یکباره احساس کردم در ماشین خشم و کین سوار شده ام. رفقا را دیگر به جا نمی آوردم. چنان خشمگین بودم که نمی شد با آنها حرف زد. به من اطلاع دادند که علیرغم توافقات قبلی فرخ رفته است در دفتر کار و اقلیت و اکثریت را به 'سازمان و اقلیت' تبدیل کرده است. به نظر من چنین کاری می توانست به طور بدیهی از سوی هر یک از نویسندگان کار صورت بگیرد و لزومی نداشت که به منظور تشدید مشاجرات این همه بر موضوع تکیه گردد و به هر گونه پای رفیق فرخ پیش کشیده شود. من رو به اکبر گفتم که اگر مساله همین است من تلفن می زنم و مطلب را اصلاح می کنیم. بدبختانه احساس من این بود که انکار برخی از رفقا از این حادثه خوشحال شده و آن را بهترین بهانه برای انشعاب تشخیص داده اند. من کمی پایین تر پیاده شدم و به دفتر کار تلفن زدم و ماجرا را در میان گذاشتم و درخواست کردم که کار به آن صورت بیرون نیاید. اما گویا دیگر کار از کار گذشته بود.

جریان بود. من هرگز در مقطع این انشعاب ها احساس نکردم که دو جریان دیگر نمی توانند با هم همکاری داشته باشند. از دید من آنجا که همدلی و پیوند متقابل وجود داشت امکان حفظ وحدت نیز وجود داشت. از این رو من، علیرغم همه ی اختلافاتی که پدید آمده بود انشعاب های سازمان را در آن مختصاتی که رخ دادند بیشتر حادثه ارزیابی می کنم تا الزام. خصوصاً انشعاب ۱۶ آذر و جناح چپ (با رهبری رفیق مصطفی مدنی) از دید من سخت متأثر از فضاها ی غیرصمیمانه و غیرسازنده ای بودند که هر دو طرف در ایجاد آن نقش داشتند. به خصوص باید بگویم که با مصطفی، و بیش از همه با هلیل رودی برخورد های نامناسب صورت گرفت. من هلیل رودی را از نزدیک می شناختم. او در کمیسیون ترجمه که زیر نظر من کار می کرد عضو بود. هلیل رودی یکی از باسوادترین و پاکدل ترین کادرهای سازمان ما بود و برخوردش با سازمان نیز یک برخورد صمیمانه و اصولی بود، فرصت را غنیمت شمرده و به خاطره ی این سوسیالیست و مبارز صدیق درود می فرستم.

تجربه ی من این است که اغلب انشعاب های پس از انقلاب در جنبش چپ گاه کمتر و گاه بیشتر متأثر از کم و کیف روابط و فضای عاطفی موجود بوده اند. برای نمونه می توان ماجرای کار ۶۱ و تاثیر آن را در تسریع انشعاب اقلیت مثال آورد. با تصمیم قبلی قرار شد که از کار ۶۱ بعد در این نشریه ویژه نامه ای برای مبارزه ی ایدئولوژیک اقلیت و اکثریت اختصاص داده شود. نوعی برخورد سیاسی ناسودمند باعث شد

مصاحبه با رفیق توکل

رفیق توکل در پاسخ به سئوالات زیر مقاله ای را که منتشر می کنیم تدوین و ارسال داشته که از نظرتان میگذرد.

سئوالات

۱- اقلیت و اکثریت بطور رسمی در پلنوم مهرماه ۵۸ شکل گرفت. ولی روند شکل گیری جناح بندیهای درونی سازمان، پس از انقلاب بهمین آغاز می شود. این روند چگونه بود؟ حول چه مسائل نظری، سیاسی و تشکیلاتی این جناح بندیها شکل گرفت؟ حول مسائل مهم از جمله برخورد به حاکمیت، ارزیابی از گذشته و مشی چریکی، جنگ اول ستندهج، جنگ اول کنید، نامه به بازرگان، جنگ مرداد ماه در کردستان و... اختلاف و صف بندیها در سازمان و رهبری چگونه بود؟

۲- چه کسانی در شکل گیری جناح بندیهای درونی نقش مهم داشتند؟ پیشبرد مبارزه ایدئولوژیک بچه نحوی بود؟ و حول نحوه پیشبرد آن چه نظرات و اختلافاتی وجود داشت؟ نقش و تاثیر نیروهای دیگر در جناح بندیهای درونی سازمان چه بود؟

۸- چرا وقتی اکثریت به توافق خود برکشت و پذیرفت که عنوان 'سازمان و اقلیت' را با عنوان 'اکثریت و اقلیت' عوض کند، جلوی انشعاب را نگرفتید؟

۹- امروز که به گذشته نگاه می کنید، این انشعاب را چگونه ارزیابی می کنید؟ آیا می شد جلوی انشعاب را گرفت؟ آیا انشعاب اقدام درستی بود یا نه؟

۱۰- اگر نکته مهم دیگری به نظرتان میرسد که در سئوالات مطرح نشده است، لطفاً ذکر کنید.

همکان به این حقیقت اذعان دارند که سازمان ما در جریان قیام و سرنگونی رژیم شاه به بزرگترین و با اتوریته ترین سازمان چپ ایران تبدیل گردید که در میان کارگران و روشنفکران انقلابی از نفوذ قابل ملاحظه ای برخوردار بود.

از نظر من این موقعیت جدیدی که سازمان در آن مقطع کسب نمود، محصول چیز دیگری جز مبارزات گذشته سازمان با تمام جوانب مثبت و منفی آن نبود. لذا بر مبنای این پشتوانه مبارزاتی بود که یک سازمان چریکی محدود که تعداد اعضایش در آستانه قیام از ۲۰ تن نیز تجاوز نمی کرد، طی چند ماه به چنان سازمانی بزرگ

۳- چرا و بچه دلائلی تصمیم گرفته شد پلنوم مهرماه تشکیل شود؟ این پلنوم با چه تدارکی و چگونه تشکیل گردید؟ چه نوشته هایی به پلنوم ارائه شد؟ مضمون اصلی اختلافات در پلنوم، صف بندیها و نتایج پلنوم چه بود؟

۴- جناح بندیهای اقلیت و اکثریت پس از پلنوم چه شکلی بخود گرفت؟ مناسبات بین آنها چگونه بود و تا مقطع انشعاب چه روندی طی کرد؟ مبارزه ایدئولوژیک درونی در اقلیت و اکثریت در این فاصله چه تغییر و تحولی کرد و چگونه اعضا و فعالین سازمان در جریان اختلافات قرار داده می شدند؟

۵- ایده انشعاب در اقلیت و اکثریت از چه زمانی مطرح شد؟ در مقطع انشعاب موضوعات و اختلافات اصلی چه بود؟ انشعاب چگونه عملی شد؟

۶- چرا و بچه دلائلی از مرکزیت و هیئت سیاسی استعفا دادید؟ چرا از شرکت در هیئت تحریریه نشریه کار خودداری کردید؟ تاثیر این اقدام شما چه بود؟

۷- در جناح اقلیت حول نحوه پیشبرد مبارزه با اکثریت و مساله انشعاب چه نظرات و اختلافاتی وجود داشت؟ نظر خود شما چه بود؟

همان فردای سرنوینی رژیم شاه بر سر مسئله حاکمیت و شیوه برخورد به آن آغاز گردید و روز به روز این اختلاف عمیق تر شد.

البته ناگفته نماند که در همین مقطع نیز گرایشی که به نظرات رفیق مسعود احمدزاده معتقد بود، از سازمان جدا شد که البته مشکل جدی رهبری سازمان نبود و انعکاسی هم نداشت. آنچه که در این مقطع مسئله جدی سازمان بود، اختلاف بر سر ماهیت حاکمیت بود. اما بدیهی است که اختلاف بر سر ماهیت حاکمیت، اختلاف در تاکتیک ها و شیوه برخورد با حکومت را در پی داشت. گرایش انقلابی که رژیم جمهوری اسلامی را ضدانقلابی می دانست، بر سازماندهی کارگران و زحمتکشان برای مقابله با حکومت و آماده نمودن آنها برای سرنوینی حاکمیت تاکید داشت. پیگیرانه از خواست های رادیکال و انقلابی توده مردم دفاع می کرد. و خواهان مقابله و ایستادگی جدی در برابر هرگونه تعرض حکومت به دست آورد توده مردم حتی مقاومت مسلحانه توده مردم در برابر حملات مسلحانه حکومت بود. هیئت تحریریه نشریه کار در اوائل تیرماه ۵۸ طی نامه ای به مرکزیت مواضع خود را در این مورد اعلام نمود و با تحلیل اوضاع جاری خواستار انجام اقدامات عاجل برای جلوگیری از تثبیت و استیلای کامل ضد انقلاب گردید. طبیعی بود که از مقاومت مسلحانه توده های مردم در کنبه، کردستان، خوزستان و غیره نیز در برابر حاکمیت دفاع کند.

اما گرایش اپورتونیستی که روزه روز بیشتر در منجلا ب راست فرو می رفت، از آنجایی که حکومت جمهوری اسلامی را 'حاکمیت خلق' میدانست، نه تنها از هر گونه درگیری با حکومت و سازماندهی توده های برای مقابله با آن خودداری می کرد بلکه برای سازش و اتحاد رسمی با حکومت تلاش می کرد. این اختلافات عمیق و روزافزون در زمینه تاکتیک ها و راست روی های مرکزیت بحران را عمیق تر کرد. برغم تلاش گرایش انقلابی برای برون رفت از این بحران از طریق یک مبارزه اپیدئولوژیک علنی هیچ کاری در این زمینه از سوی مرکزیت صورت نگرفت.

در همین ایام بود که اختلاف دیگری هم به اختلافات افزوده شد که مربوط به نحوه برخورد به گذشته سازمان بود. در پی مصاحبه رفیق اشرف دهقانی، مرکزیت تصمیم گرفت که برخوردی کوتاه با این مصاحبه صورت گیرد و در نشریه کار به چاپ برسد. اما نویسنده آن فرسخ نگهدار که در پی فرصتی برای رد تمام گذشته سازمان و مواضع آن بود، یک جزوه مفصل تهیه کرد و به اظهار نظر در مورد مسائلی پرداخت که قرار بود در سازمان به بحث گذاشته شوند. انتشار بیرونی این نوشته با مخالفت اقلیت مرکزیت و هیئت تحریریه روبرو گردید و نقدی هم از جانب رفیق حیدر بر آن نوشته شد که قرار شد در اختیار تشکیلات قرار بگیرد، که در واقع قرار نگرفت. بالعکس مرکزیت به تهدید و فشار متوسل گردید و در یک جلسه مشترک

باشند، از میان توده های کارگر و زحمتکش برخاسته و در کوران مبارزه ی مورد اعتماد آنها قرار گرفته باشند.

کادرهای سازمان ما در میان توده مردم زیسته و از بطن مبارزه آنها برخاسته و امتحان خود را در کوران مبارزه پس داده بودند، اما متأسفانه دیکتاتوری و اختناق و سرکوب و کشتار دوران رژیم شاه، تشکیلات ما را از کادرهای به قول معروف همه فن حریف محروم کرده بود. از این گذشته کادرهای سازمان ما برای یک مبارزه چریکی تربیت شده بودند و نه اشکال متنوعی که پس از قیام با آنها روبرو بودیم. نکته آخر این که هدایت یک سازمان قدرتمند و جنبش طبقاتی کارگران، نیازمند یک رهبری فوق العاده توان آگاه و با تجربه است که در جریان مبارزه صلاحیت و لیاقت خود را به اثبات رسانده و در نتیجه این صلاحیت در رهبری یک تشکیلات پرولتری قرار گرفته باشد. متأسفانه باید گفت که سازمان ما در این مقطع با یکی از ضعیف ترین رهبری های دوران حیات خود روبرو بود. رژیم شاه رفقای برجسته و با تجربه ما را نابود کرده بود.

نتیجتاً به علل فوق الذکر سازمان قادر نبود به مسائل جنبش پاسخ دهد و این جنبش را رهبری کند، و در عین حال به دلایلی که در همین واقعیت های فوق الذکر نهفته است، زمینه برای رشد گرایش اپورتونیسم راست در سازمان و بالاخره تسلط آنها در کمیته مرکزی و کل سازمان فراهم گردید. لذا بدیهی است که در چنین اوضاعی می باید اختلافات شدیدی بروز کند و بحران های جدی به امری اجتناب ناپذیر تبدیل می گردند. بر این اساس درست از همان لحظه سرنوینی رژیم شاه و کسب قدرت توسط هیات حاکمه جدید، اختلافات جدی در سازمان بروز نمود.

نخستین عرصه درگیری اختلاف نظر، مسئله ماهیت حاکمیت و شیوه برخورد به آن بود. بروز این اختلاف را می توان از همان آغاز در مواضع کاملاً متفاوت کمیته مرکزی و هیئت تحریریه نشریه کار دید. مواضع اکثریت کمیته مرکزی را نامه به بازرگان منعکس می ساخت که از حاکمیت ملی و مترقی سخن می گفت و خواستار حمایت و پشتیبانی از آن بود. نشریه کار، بیان نظرات گرایش بود که حاکمیت را در کلیت آن ارتجاعی و ضدانقلابی می دانست. نشریه کار در اولین شماره اعلام کرد که هر چند رژیم شاه سرنگون شده است، اما در اساس تغییری صورت نگرفته است، و همه چیز دست نخورده باقی مانده است. در شماره دوم نشریه کار از زبان یک کارگر شعار انقلاب مجدد مطرح گردید و در کل نشریه کار به افشای ماهیت ضدانقلابی هیئت حاکمه جدید پرداخت.

در جلساتی که در همین ایام به منظور بحث و بررسی در مورد ماهیت حاکمیت جدید تشکیل گردید، باز هم اختلاف و دو نگرش متفاوت نسبت به حاکمیت نشان داده شد. پس تا آنجا روشن است که اختلاف از

و قدرتمند تبدیل گردید که می توانست میتینگ ها و راهپیمایی های چند صد هزار نفره در تهران برگزار کند و تشکیلاتش در سراسر ایران در عموم شهرهای بزرگ و کوچک مراکز مهم و حتی در پاره ای از دوره افتاده ترین روستاهای کشور، استقرار یافته بود. اما به همان نسبت که این تشکیلات وسعت گرفت بر دامنه معضلات آن نیز افزوده شد و روز به روز سازمان ما در بحران همه جانبه در وجوه اپیدئولوژیک - سیاسی و تشکیلاتی فرو رفت.

کارگران و زحمتکشان و روشنفکران انقلابی پرولتری که مبارزه پیکر سازمان، صداقت انقلابی، و یگانگی حرف و عمل را در سازمان ما دیده بودند، به سوی سازمان ما روی آوردند و به آن اعتماد کردند. این مهمترین چیزی است که یک سازمان سیاسی باید در طول حیات خود به آن دست یابد. یعنی اعتماد سیاسی بدست آورد. اما متأسفانه از این اعتماد سیاسی در خدمت پیشبرد امر انقلاب و اهداف آرمان های طبقاتی کارگران استفاده نشد. مردمی که به سازمان اعتماد کرده بودند، خواهان ادامه مبارزه پیکر سازمان، مانند گذشته، مبارزه آشتی ناپذیر با ارتجاع و تمامیت نظم موجود، و حصول به خواست ها و اهداف انقلابی خود بودند، ولی انجام این وظائف در آن مقطع از حیات سازمان امکانپذیر نبود، چرا که با تحول و دگرگونی اوضاع سیاسی، در چارچوب مواضع و شیوه های گذشته نمی شد به مبارزه ادامه داد، و از جانب دیگر سازمان هنوز ملزومات پیشبرد یک مبارزه نوین در شرایط جدید فاقد بود.

یک سازمان انقلابی پرولتری که وظیفه سازماندهی مبارزه طبقاتی و رهبری جنبش را برای برپایی انقلاب اجتماعی در برابر خود قرار می دهد باید دارای برنامه ای مشخص و مدون باشد که از واقعیت زندگی و مبارزه توده ها برخاسته و مطالبات و اهداف کارگران و زحمتکشان با دقت و به روشنی در آن فرمولبندی شده باشند. اما سازمان ما فاقد چنین برنامه مدون و مشخصی بود. ما بطور کلی به سوسیالیسم اعتقاد داشتیم. بطور کلی از مراحل انقلاب و وظایف پرولتاریا شناخت داشتیم و بطور کلی مطالبات مردم را مطرح می کردیم. چیزی در این میان مشخص و مدون نبود، یعنی شکل برنامه ای مشخص نداشت. در زمینه تاکتیک ها نیز وضع بر همین منوال بود. تاکتیک های گذشته، دیگر کار آئی گذشته را نداشت. مواضع نوین، تاکتیک های نوینی را می طلبید. سازمانی که می خواست جنبشی با آن عظمت و وسعت را سازماندهی و رهبری کند بایستی اساسی ترین تاکتیک های خود را مشخص می ساخت و تاکتیک های روزمره خود را در خدمت تحقق تاکتیک های اساسی و به عنوان حلقه های بهم پیوسته برای تحقق استراتژی اتخاذ می نمود. سازمان در آن مقطع این را هم نداشت، سوای برنامه و تاکتیک، هدایت و رهبری جنبش انقلابی و پیروزی آن نیازمند کادرهایی است که از لحاظ اپیدئولوژیک - سیاسی و تشکیلاتی توانایی و تجربه لازم را داشته

مدون و مشخص نداشت، معهذا مشکلی هم نداشت چرا که مواضع حزب توده حی و حاضر در خدمت آنها بود و زرادخانه اپورتونیسیم بین المللی نیز منبع دیگر تغذیه آنها.

ما در فرصت محدودی که در اختیار داشتیم، نمی توانستیم به همه مسائلی که فوقاً به آنها اشاره شد پردازیم. لذا می بایستی روی دو مسئله حاکمیت و برخورد به گذشته متمرکز شویم. با توجه به مصوبه پلنوم و ضرب العجل محدودی که کمیته مرکزی برای ارائه بحث ها داده بود، با توجه به بحران سازمان و بحرانی که در سطح جامعه وجود داشت و سلطه جناح راست بر سازمان چاره ای جز این نبود که برخی از رفقا تمرکز بیشتری روی تدوین نظرات داشته باشند. لذا من و رفیق حیدر از هیئت تحریریه استعفا دادیم و ایضا من و رفیق هادی که اعضای مشورتی کمیته مرکزی بودیم و رفیق حیدر که عضو اصلی کمیته مرکزی بود، از این ارکان نیز استعفا دادیم. این استعفا یک جنبه اعتراضی به شیوه ها و برخوردهای غیراصولی کمیته مرکزی داشت. در عین حال ناشی از نتیجه گیری ما بود مبنی بر این که وقتی ما نمی توانیم در یک ارکان تشکیلاتی نقشی داشته باشیم و موثر باشیم، بودن در این ارکان بیهوده است. ما دیگر نمی توانستیم در ارکانی که اکثریت بسیار عظیم آن عناصر اپورتونیست و ریویزیونیست بودند، حضور داشته باشیم. البته وقتی که در این مورد صحبت می شود باید به شیوه های غیراصولی، فرصت طلبانه و بورکراتیک اپورتونیستها هم توجه داشت. البته تردیدی نیست که اگر ما استعفا هم نمی دادیم آنها ما را بهر حال تصفیه می کردند چنانچه در یک تجدید سازماندهی رفقای ما را که در تحریریه باقی مانده بودند، کنار زدند و گویا برای آنها مسئولیت های دیگر در نظر گرفتند و همچنین در جایی که مسئولیت تشکیلاتی قابل ملاحظه ای داشتند مسئولیت ها را به افراد مورد اعتماد خود واگذار کردند. با تمام این اوصاف اگر برغم همه اختلافات، برخورد های اصولی و جود می داشت و ما می توانستیم تاثیر مثبت خود را بر اعضای کمیته مرکزی و نظرات آنها بر جای بگذاریم، در آن صورت برغم این که تعداد ما در آن جمع مرکزیت بسیار هم محدود بود می بایستی به حضور خود ادامه دهیم. اما در واقعیت چنین جوی وجود نداشت و مرکزیت بعنوان یک باند و محفل عمل می کرد از این رو ماندن ما در آنجا کاملاً بی فایده بود.

پس از مجادلات شدید با کمیته مرکزی بالاخره آنها موافقت کردند که رفقای اقلیت برای پیشبرد مبارزه ایدئولوژیک چند حوزه محدود تشکیل دهند. در این دوران که چندان هم به طول نیانجامید، ما یک مبارزه ایدئولوژیک فعال در میان خود داشتیم، و در مدتی کوتاه نظرمات را راجع به ماهیت و ترکیب حاکمیت، شیوه برخورد نسبت به آن ارزیابی اوضاع اقتصادی و سیاسی و بالاخره وظایف ما در این اوضاع و نیز مسائل

تحریریه گرفته است و چندین عضو مرکزیت را به عضویت هیئت تحریریه در آورده است. این افراد بدون استثنا کسانی بودند که حتی در طول عمر خود یک مقاله و یک صفحه مطلب نوشته بودند. برای ما بدیهی بود که کمیته مرکزی با این شیوه در تلاش است، یک اکثریت در هیئت تحریریه برای خود دست و پا کند و مانع انتشار نظرات و خط مشی جناح انقلابی گردد. اما در عمل نتوانسته به اهداف خود جامعه عمل بپوشاند، چرا که حتی نمی توانستند در تدوین یک مقاله کوچک و ساده شرکت داشته باشند. این برخوردهای بوروکراتیک و غیراصولی در جریان برگزاری پلنوم نیز ادامه یافت.

هر کس که در آن مقطع در جریان مسائل سازمان و اختلاف نظرات قرار داشت، به خوبی می دانست که این پلنوم با عجله و بدون هر گونه تدارک و مقدماتی، صرفاً برای منکوب کردن جناح انقلابی سازمان تشکیل شده است. همه نیز واقف بودند که کانون مخالفت علیه اپورتونیسیم کمیته مرکزی، در هیئت تحریریه نشریه کار است. اما کمیته مرکزی گذشته از این که تماماً با حق رای در این پلنوم شرکت کردند و نیروهای دستچین شده طرفدار خود را نیز به این پلنوم آوردند مانع از ورود نیروهای گرایش انقلابی سازمان به پلنوم شدند. آنها حتی برای تحریریه نشریه کار تنها این حق را قائل شدند که یک نماینده با حق رای در پلنوم داشته باشد. من دیگر از سایر مسائل شرم آور در این باصطلاح پلنوم سخنی نمی گویم و فقط اشاره می کنم به این که این پلنوم در چند نقطه جدا از هم تشکیل شده بود یعنی سازماندهی کار به نحوی بود که جناح انقلابی در اقلیت قرار بگیرد. بنابراین تعجب آور نبود که مشی صحیح اقلیت مبنی بر این که از کانال پاسخ به نیازهای مبرم جنبش و تدوین برنامه استراتژی و تاکتیک می توان و باید در جهت حل بحران حرکت کرد، و در این پروسه با انحرافات گذشته هم برخورد کرد و مرزبندی نمود رد شد و بالعکس این دیدگاه مورد تأیید و تصویب قرار گرفت که ابتدا باید با گذشته برخورد کرد و سپس به مسائل مبرم، مشخص و اساسی پرداخت. یعنی قطعنامه ای تصویب گردید که مبلغ جدایی تئوری از پراتیک بود. البته قطعنامه دیگری هم بود که فقط به مسئله گذشته و اصول می پرداخت. در هر حال آنها بعداً نیز به همین مصوبه خود نیز عمل نکردند و چند ماه بعد بدون هرگونه برخورد و انتقاد به نادرستی آن اعتراف کردند. آنها همانگونه که اشاره شد هدف دیگری داشتند که تحت فشار قرار دادن جناح انقلابی سازمان و در نهایت تصفیه آن بود. پس از پلنوم، ما می بایستی سریعاً دست به کار می شدیم و مواضع خود را به عنوان جناح انقلابی سازمان یا 'اقلیت' در برخورد به گذشته، تحلیل از حاکمیت و شیوه برخورد به آن و استراتژی و تاکتیک و ایضا مرزبندی با اپورتونیسیم و اپورتونیسیم در عرصه بین المللی مشخص می ساختیم. جریان اپورتونیست موسوم به اکثریت به رغم این که هنوز در این زمینه مواضع

حتی تهدید به اخراج من از سازمان کردند. معهذا آنها در موقعیتی نبودند که بتوانند از طریق اخراج این مخالفت پایان دهند. استدلال ما علیه آنها اصولی بود. ما می گفتیم، مسائل مربوط به گذشته سازمان ابتدا باید در درون تشکیلات به بحث گذاشته شوند و پس از آنکه کنگره فراخوانده شود و در این مورد تصمیم گیری کرد، موضع سازمان علناً اعلام شود. اما مرکزیت می خواست به شکلی غیردمکراتیک نظر خود را به تشکیلات تحمیل کند و خط مشی و مواضع گذشته سازمان را بکلی رد کند. در هر حال آنها ناگزیر شدند برخی تغییرات در این نوشته بدهند، و به شیوه ای غیردمکراتیک یعنی از طریق نظرخواهی صوری آن را منتشر ساختند.

لشکرکشی رژیم به کردستان، عملاً جناح راست را در بن بست قرار داد. این جناح که تاکنون می کوشید ماهیت خود را پوشیده نگه دارد، اکنون در نقطه ای قرار گرفته بود که می بایستی حرف آخر خود را در زمینه مقاومت مسلحانه توده های زحمتکش بزند و رسماً مبارزه مسلحانه را در کردستان نفی کند. اما این موضع می بایستی با تأیید باصطلاح تشکیلات همراه باشد. لذا مسئله فراخوانی پلنوم مطرح گردید. هدف کمیته مرکزی از تشکیل این پلنوم ظاهراً تصمیم گیری در مورد کردستان بود، اما در واقع منظور اصلی کمیته مرکزی، تسویه حساب با جناح انقلابی سازمان، گرفتن تأییدیه ای از پلنوم برای ادامه خط سازش با بورژوازی حاکم، نفی تمام گذشته کمونیستی و مبارزاتی سازمان و بالاخره نفی مبارزه مسلحانه در کردستان بود.

جناح انقلابی مارکسیست-لنینیست سازمان، پیش از تشکیل این پلنوم، مواضع خود را در مورد بحران سازمان و راه حل برون رفت از آن مطرح نمود. هیئت تحریریه کار در نامه ای خطاب به رفقای سازمان به تجزیه و تحلیل بحران عمیقی پرداخت که در کلیه سطوح و در زمینه های سیاسی-ایدئولوژیک و تشکیلاتی سازمان را فرا گرفته است و هشدار داد که از این بابت خطری جدی سازمان ما را که نیروی عمده جنبش کمونیستی ایران است، تهدید می کند. در این نامه هیئت تحریریه نشریه کار، خواهان یک مبارزه ایدئولوژیک همه جانبه و علنی برای حل مسائل سازمان و جنبش گردید.

راه حل فوری هیئت تحریریه برای مهار این بحران ۱- تدوین نقطه نظرات حول مسائل مشخص ۲- بررسی عملکرد سازمان در چند ماه پس از قیام ۳۰-۳۱- پس از طی یک دوره، تشکیل یک اجلاس وسیع و تصمیم گیرنده در مورد مسائل مورد اختلاف. اما کمیته مرکزی به جای برخورد اصولی با پیشنهادات ما، به شیوه های بوروکراتیک برای حل معضلات سازمان از طریق تصفیه جناح انقلابی ادامه داد. یکی از کارهای حقیقتاً خنده آور و حیرت آور کمیته مرکزی لشکرکشی برای تسخیر نشریه کار و تحریریه آن بود. یک روز خیردار شدیم که مرکزیت تصمیم به تجدید سازماندهی

مربوط به خط مشی گذشته سازمان روشن کردیم و آنها را در دو جزوه مدون ساختیم.

ما علیرغم برخوردهای غیراصولی کمیته مرکزی در آغاز حداکثر تلاش خود را به کار بردیم که در جریان پیشبرد مبارزه ایدئولوژیک دچار انحرافات غیرتشکیلاتی، از جمله فزاکسیونیسیم نشویم. لذا حقیقتاً حوزه های ایدئولوژیک ما فوق العاده محدود بود، و نوشته ها در یک دایره کوچکی به بحث گذاشته می شد و از اینرو ما نمی توانستیم بحث های خود را به اطلاع نیروهای وسیع تشکیلات برسانیم. ما هنوز در آن مقطع فکر می کردیم که با تدوین مواضع اقلیت، مرکزیت آنها را در درون تشکیلات به بحث خواهد گذاشت اما مرکزیت نه تنها از انجام چنین اقدامی سر باز زد بلکه در درون تشکیلات به تبلیغات شدیدی علیه اقلیت پرداخت و در یکی از جلسات خود تهدید نامه ای علیه اقلیت صادر کرد. دیگر برای اکثریت نیروهای فعال اقلیت تردیدی باقی نمانده بود که با گرایش روزافزون کمیته مرکزی به حزب توده و یک خط مشی تماماً اپورتونیستی با محدودیت ها و موانعی که آنها برای پیشبرد مبارزه ایدئولوژیک در سازمان پدید آورده بودند انشعاب امری حتمی است. خود من نیز همین نظر را داشتم. اما برخی ها تصور می کردند که هنوز می شود با اکثریت در درون یک تشکیلات کار کرد و حتی مبارزه ایدئولوژیک را پیش برد. این گرایش از اقلیت جدا شد و بعداً به نام جناح چپ اکثریت معروف گردید. بهر حال، پس از آنکه اصلی ترین مواضع اقلیت مدون گردید، ما خواستار توزیع آنها در تشکیلات شدیم. مرکزیت از انجام این امر سر باز زد، از این زمان است که نیروهای اقلیت متشکل حرکت کردند. و نوشته هایی که تهیه شده بود در اختیار تعداد وسیع تری قرار گرفتند و حتی جلسات وسیع تری برگزار گردید. در اردیبهشت ماه ۱۳۵۹ پاسخ اقلیت به نامه مرکزیت داده شد. در این نوشته که به تحلیل روند اختلافات و بحران در سازمان و نقش مخرب کمیته مرکزی اپورتونیست اختصاص یافته بود ما راه حل بحران و جلوگیری از انشعاب را ارائه دادیم، در آنجا ما گفتیم که تا برگزاری یک کنگره و تعیین تکلیف قطعی باید حقوق دمکراتیک اقلیت برسمیت شناخته شود. ما خواستار مبارزه ایدئولوژیک علنی شدیم. ما مطرح کردیم که آن عده از رفقای اقلیت که مسئولیت های آنها در تشکیلات از آنها سلب شده، در همان مسئولیت ها به کار گمارده شوند

و رفقای اقلیت در تمام ارکان های اجرایی و تصمیم گیرنده سازمان حضور داشته باشند.

پیشنهاد ما این بود که مسئله حاکمیت بنا به اهمیت آن و به عنوان مسئله محوری مورد اختلاف در کوتاهترین مدت مورد بحث قرار گیرد، نظرات در درون تشکیلات به شکل دمکراتیک به بحث گذاشته شوند و از هم اکنون تاریخ قطعی برگزاری کنگره مشخص گردد. ما خواسته بودیم که این نامه در اختیار تشکیلات قرار گیرد و تا ۱۵ روز بعد از وصول نامه توسط مرکزیت این ارکان موضع خود را در قبال مسائل مطرح شده در این نوشته روشن سازد. ما صریحاً هشدار دادیم که اگر مرکزیت باز هم از پذیرش این خواست های اصولی ما سر باز زند مبارزه ایدئولوژیک را علنی خواهیم کرد.

کمیته مرکزی از پذیرش خواست های ما سر باز زد، اما هنگامی که پی برد ما جدا قصد داریم خودمان مبارزه ایدئولوژیک علنی را آغاز کنیم، ابتدا طرح مسئله مبارزه ایدئولوژیک در نبرد خلق را مطرح کرد که مورد پذیرش ما قرار نگرفت و سرانجام ظاهراً پذیرفت که در نشریه کار ستونی به این امر اختصاص یابد. ما هم پذیرفتیم که بدین طریق مبارزه ایدئولوژیک را تا رسیدن به یک تصمیم گیری و راه حل منطقی ادامه دهیم. ما نوشته ای را برای درج در این ستون فرستادیم که قبل از انتشار نشریه متوجه شدیم که باز هم توافقات را زیر پا گذارده، و قبل از اینکه یک ارکان ذی صلاح در مورد خط مشی سازمان تصمیم گیری کند، آنها با مواضع شان شده بودند سازمان و ما اقلیت. لذا راه دیگری باقی نمانده بود جز اینکه خودمان نشریه کار ویژه مبارزه ایدئولوژیک را منتشر کنیم. آنها دوباره مطرح کردند که تغییراتی در نشریه کار در راستای توافقات خواهند داد و سپس آن را منتشر خواهند ساخت. اما به نظر ما دیگر مطلقاً نمی شد به حرفهای آنها اعتماد کرد. از این رو به آنها اعلام کردیم که مبارزه ایدئولوژیک را خودمان علنی خواهیم ساخت. ما برغم این که مبارزه ایدئولوژیک را علنی کردیم، هنوز تلاش می کردیم که مرکزیت را واداریم که یکرشته مطالبات و ضوابط اصولی ما را بپذیرد، اما آنها طی اطلاعیه ای به انشعاب رسمیت دادند.

در این مسئله تردیدی نیست که انشعاب امری ناگزیر بود. ما و اکثریت دیگر نمی توانستیم در یک تشکیلات فعالیت کنیم، مواضع ما و آنها در زمینه های ایدئولوژیک سیاسی و تشکیلاتی کاملاً متفاوت بود. معهذاً ما می خواستیم تا حد ممکن تعداد بیشتری از

نیروهای تشکیلات بویژه در شهرستان ها در جریان مواضع و نظرات قرار گرفته و آنگاه اگر مرکزیت از برگزاری کنگره سر باز می زد، ما راساً اقدام می کردیم و یا حتی اعلام جدائی می کردیم. اما رهبری تشکیلات چنین امکانی را بما نداد. امروز هم من معتقدم که اگر شرایطی وجود میداشت که ما می توانستیم برای مدت کوتاهی هم که شده، به مبارزه ایدئولوژیک علنی در درون تشکیلات ادامه دهیم، طبیعتاً به نفع جناح انقلابی سازمان و جنبش بود، البته این را هم اضافه کنم که تغییر جدی و اساسی در اوضاع پدید نمی آورد. این حقیقت را ماندن گروهی که بر خود نام جناح چپ اکثریت را گذاشته نشان داد. آنها بدون این که بتوانند بر روی نیروهای تشکیلات وابسته به اکثریت تأثیری بگذارند و یا نتیجه مثبتی از باقی ماندن در درون تشکیلات اکثریت بگیرند، پس از مدتی سرانجام ناگزیر به جدایی شدند. در اینجا باید بر این نکته تأکید کنم که در هر حال در آن مقطع کمیته مرکزی نیز هرگونه امکانی را از ما گرفته بود، منتهای تلاشش این بود که صدای ما به جایی نرسد، لذا راه دیگری جز انشعاب را باقی نگذاشته بود. با تمام این اوصاف مستثنی از تمام مسائل فوق الذکر، انشعاب در سازمان و جدایی اقلیت و اکثریت امری حتمی و ناگزیر بود. این انشعابی بر سر مسائل جزئی و بی اهمیت نبود. انشعابی بر سر دو خط مشی اساساً متفاوت در جنبش بود. اقلیت که از خط انقلابی مارکسیستی-لنینیستی دفاع می کرد، نمی توانست با خط اپورتونیستی-رفرمیستی اکثریت سازش و همزیستی داشته باشد.

اکنون که سال ها از آن انشعاب گذشته است، حداقل، نیروهای انقلابی جنبش به این حقیقت اذعان دارند که همه کسانی که به عنوان اقلیت رودروی اکثریت قرار گرفته و راه و خط خود را از آنها جدا کردند نگذاشتند که حیثیت کمونیسم و فدایی با افتضاحات اکثریت لکه دار شود.

قضایات من هم این است که اقلیت با دفاع پیکر خود از مارکسیسم-لنینیسم، با دفاع از سوسیالیسم و طبقه کارگر، با مبارزه علیه رژیم جمهوری اسلامی، خدمت بزرگی به جنبش کمونیستی ایران کرد. این حقیقت چنان عیان است که امروز، انبوهی از نیروهای جنبش، حتی کسانی که دیگر با سازمان فعالیت نمی کنند، افتخار می کنند که در صفوف اقلیت مبارزه کرده اند.

رسید صورت گرفت. خصوصیت تشکیلاتی سازمان در آن زمان از یکطرف و شرایطی که در آن هنگام بر منطقه ی کردستان حاکم بود از طرف دیگر زمینه هایی می توانند باشند که بتوان عدم بازتاب وسیع این شکل گیری اختلافات را در آن جستجو نمود. بدین ترتیب که اولاً در کردستان بعد از قیام و دائر شدن دفاتر

تاریخی تعیین کنیم. حداقل برای من و بسیاری از رفقای که در یک حوزه در یکی از مناطق کردستان فعالیت داشتیم، آگاهی از صف بندی درون پلنوم و چگونگی اختلافات و ترکیب و وزن دو طرف، نه با حصول گزارشی تشکیلاتی از لحظه ای معین بلکه در مدت زمانی دراز که حتی به بعد از انشعاب هم می

مصاحبه با رفیق کاروان

س- کی و چگونه از شکل گیری اقلیت و اکثریت مطلع شدید؟

ج- برای آگاهی از شکل گیری اقلیت و اکثریت، که منبای آن باید پلنوم کمیته مرکزی س.ج.ف.خ.ا در پائیز سال ۱۳۵۸ در نظر شما باشد، نمی توانم

علنی سازمان در شهرهای مختلف، هر شهرستانی کمیته ای هدایت کننده داشت که تحت نظر 'شاخه' کردستان که برخا از مسئولین کمیته های شهرستان ها تشکیل می شد فعالیت می کردند. اغلب مسئولین نه با انتخاب اعضای پایه ای نهادها بلکه بطور مستقیم از طرف 'مرکزیت' عنوان شده بودند. این را هم در نظر بگیریم که بطور کلی اتوریته 'فدایی' مسئله رهبری صرف از 'بالا' و سانترالیزم شدید را ایجاب می کرد. دوما همانطور که می دانید فضای باز سیاسی در کردستان و ویژه در شهرهای آن با جنگ تحمیلی رژیم بر مردم کردستان دیری نپائید و تماس نهادهای مختلف سازمانی را بجز برای عده ای محدود با دیگر مناطق ایران محدود ساخت. نتیجه ی طبیعی این شرایط این می شد که نهادهای سازمانی در امور مختلف جنبش انقلابی خلق کرد مداخله کرده و بیشتر بجای عمده شدن مسائل نظری صرف به نکات و موارد روزمره سیاسی و بحث و فحوص حول آنها را طلب بکنند و چنانچه کهکاه اخباری از مباحث درونی مرکزیت می رسید با نکاتی چون 'برخی از رفقا'، 'نظریاتی' دیگر ارائه می دهند روبرو می شدیم و تنها بعنوان اخباری نه زیاد تعیین کننده با آنها برخورد می شد. در خاتمه این را هم اضافه کنیم که هیچیک از رفقای اقلیت با افراد سازمان در منطقه کردستان تماس حاصل نکرده و نتوانستند برای آن نیز برنامه ریزی کنند.

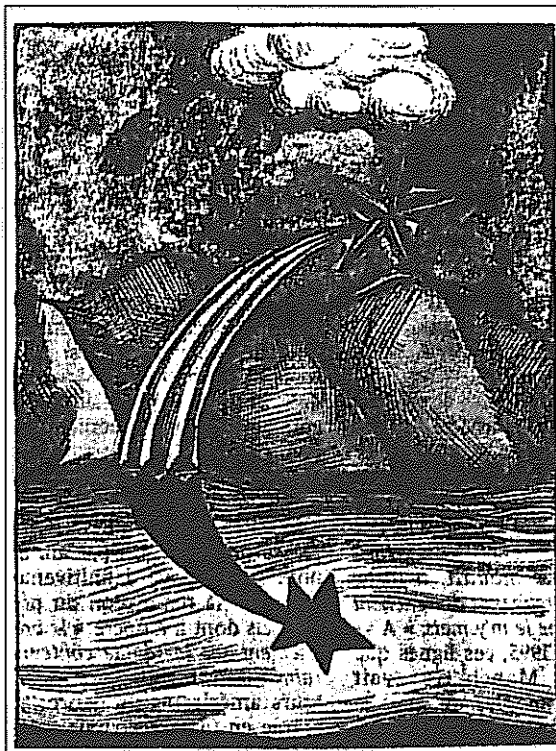
س- اختلافات بین اقلیت و اکثریت در منطقه محل فعالیت شما چگونه و حول چه مسائلی مطرح گردید؟

ج- اما در مورد صف بندی درون رفقا باید بگویم که تمامی نکات فوق نشان دهنده ی این امر نیستند که گویا پس در درون تشکیلات های منطقه کردستان اختلافی نبود و یا بحث هایی صورت نمی گرفت بلکه کاملا بعکس از آنجا که این نهادها بطور روزمره با مسائل سیاسی درگیر بودند و نیز وقایع کردستان و تحولات جنبش در آنجا که خیلی سریع به صف بندی قاطعی میان نیروهای سیاسی و مردم از یکطرف و رژیم و طرفداران آن از طرف دیگر منتهی گشت این امکان بوجود آمد که بحث های کاملا ملموس و پرمحتوایی در میان افراد سازمانی درگیرند. اما متاسفانه بخاطر همین دلایلی که در بالا ذکر شد یعنی سانترالیزم حاکم بر تشکیلات، وضعیت ویژه کردستان بلحاظ ارتباط گیری با سایر نقاط در ایران و تعلق داشتن اغلب مسئولین 'شاخه' به جناح اکثریت و نبود تماس میان رفقای اقلیت با نهاد یا نهادهایی در منطقه کردستان نه تنها این بحث ها نمی توانستند در رهبری شاخه کردستان ره بجایی ببرند بلکه با مخفی نمودن چشم انداز واقعی تغییرات در رهبری سازمان و اعمال سانسور و کاها زیکزاگ هایی در برخورد برخی از مسئولین

منطقه ای به پیدایش گرایش یا گرایشاتی ملموس در تقابل با نظریات ارائه شده از جانب اکثریت نیز منجر شوند بدین سبب از آن 'صف بندی' هم که مد نظران است نمی توان صحبتی بعمل آورد. اغلب این بحث ها بصورت اعتراضات فردی، پراکنده و گاها در مواردی محدود در حوزه ای بیان می شدند. تا آنجا که بیاد دارم از مهمترین عرصه ی این بحث ها، زیر سؤال بردن سیاست مماشست با حزب توده و از آن طریق نقد روش و ماهیت برخورد کشورهای 'سابقا سوسیالیستی' موجود و نفی راه رشد غیرسرمایه داری، ماهیت رژیم و سرنوشت انقلاب و حقوق ملی ملت های تحت ستم و روش برخورد نیروهای چپ و انقلابی به آن، می توان یاد نمود. بدون اغراق حتی بعد از گذشت سال های سال فکر می کنم بحث های آن زمان که متاسفانه بیانی وسیع پیدا نمودند از پختگی لازمی برخوردار بودند.

س- مبارزه درونی اقلیت و اکثریت چه انعکاسی داشت؟ چه جزواتی بدست شما رسید؟

اما جزواتی که در آنزمان در تشکیلات توزیع می شد نه بیانگر دو گرایش جداگانه در سازمان بلکه بیشتر همانطور که می دانید نظرات فردی اعضایی از سازمان که نه موقعیت و نه وزن آن ها قابل تشخیص بود را بیان می کرد. در نزدیکی های انشعاب کم کم محتویات این جزوات تغییر کردند بدین صورت که اول بیشتر با اعضای یکنفر و عمدتا مسئول شاخه کردستان که از عناصر اکثریت بود (فردی به نام 'جواد') منتشر می شدند و سریعتر از نشریه ی 'کار' راه را برای تسلط هر چه بیشتر گرایش اکثریت بخصوص در زمینه ی ملی و در کردستان هموار می نمود. در این جزوات به یکباره کردستان سنگر آزادگان به تمام سلطنت طلبان



و 'ضدانقلاب' تبدیل می شد و با نضرتی از 'محیط' خرفت روستاها' در مقابل مدنیت 'شهری' و کار سیاسی در کارخانه ها صحبت می شد. تشییح در نهادهای مختلف کم کم بالا می گرفت همین فرد نویسنده ی جزوات مجبور می شد با نضرتی از رهبری شاخه از این قرارگاه به آن مقرر در جولان باشند تا 'بحث توجیهی و اقلیتی' ارائه دهند اما در بیشتر موارد با غلبان افراد مختلف و فعالین سازمان روبرو می شدند پس می بایستی کاری صورت می گرفت که تا آرام شدن اوضاع کمترین صدمه ای به تشکیلاتی که دیگر سمت و سوی آن داشت مشخص می شد وارد نیاید. یکی از این اقدامات برگزاری مانوری کاملاً حساب شده علیه نیرویی محدود بنام 'رزگاری' که از افراد شیخ عثمان نقشندی از نزدیکان دربار شاه در منطقه میوان که بعد از انقلاب به عراق پناهجو شده بود، می باشد جناح اکثریت برای به انحراف کشیدن اذهان و یا خوش خدمتی به یاران توده ای خود و یا شاید هم رژیم حاکم، در ارائه به لجن کشیدن جنبش ملی خلق کرد می خواست از یک طرف وانمود کند که هم ضدانقلاب در کردستان عمده شده است پس اهمیت انقلابی آن زیر سوال است و هم اینکه با سرکرم کردن تشکیلات امکانات سازمان را 'جمع و جور' کنند و از همه مهمتر اینکه علیرغم تمایل اکثریت نهادها زیرکانه از زیر جنگ و مقابله با نیروهای رژیم بگریزد چرا که دیگر جنگ در کنار 'ضدانقلاب' علیه حکومتی خرده بورژوازی که 'سمت سوسیالیستی' دارد معنایی نداشت. این مانور، اغلب نیروهای مسلح سازمان در کردستان را در جنوب متمرکز ساخت و بعد از چند هفته سرگردانی غریب گونه هیچ تصادمی با نیروهای 'رزگاری' صورت نگرفت بلکه بعد از برکشت به مناطق خود متوجه امر غریب تر جابجایی برخی امکانات تسلیحاتی و تدارکاتی مقرهای خود شدیم. انشعاب اقلیت و اکثریت صورت گرفته بود بدون اینکه بازتاب رسمی سریعی پیدا کند من شخصا چند روز قبل از ماموریت کذایی در 'مانور' یاد شده از فعالین 'پیکار' در کردستان مطلع شده بودم در جریان 'مانور' متوجه شدم که فقط چند تن از رفقا از این مسئله آگاهی پیدا کرده اند. بعد از برگشت از مانور و در شهریور ماه ۵۹ بود که با تنی چند از رفقا در حوزه ی خود انشعاب کردیم و متوجه شدیم که رفقای اقلیت توانسته اند در مهاباد که هنوز بدست رژیم نیفتاده بود جمع شده و ستادی برپا کنند متاسفانه دیری نپائید که مهاباد بدست نیروهای رژیم افتاد و اقلیت در بوکان یعنی تنها شهر منطقه که هنوز آزاد بود متمرکز شد آنجا بود که با رفقا تماس گرفتیم و فعالیت را در کنار 'اقلیت' و سازمان جدید آغاز نمودیم. اکثریت مدتی در مناطق کردستان به حضور خود ادامه داد اما جو سیاسی شدید علیه وی و سیاست های مماشست جویانه با رژیم و ضدیت با نیروهای انقلابی باعث شدند که بطور کلی از صحنه ی

ساختند و یا شاید هم واقعا اعتقاد داشتند که تو یا همه ی اینها یعنی اقلیت و اکثریت فرقی نداشته و از یک خانواده هستند. بدون اینکه به واقعیت صف بندی این که بهر حال نیروی اساسی جنبش چپ در آن زمان بود وقعی بگذارند بهمین سبب در چنین فضایی بود که آن عده ی محدود اقلیت فعالیت خود را ادامه دادند و باید بگویم نه تنها آسان نبود بلکه با فداکاری و از جان گذشتگی بسیاری از رفقا بود که توانست در فضای سیاسی کردستان باقی بماند و هر چند جزئی اما از دامنه ی تاثیرات منفی انحرافات اکثریت بر جنبش مردم کردستان و ایران بکاهد.

خروج اکثریت از فضای سیاسی کردستان (از یک طرف حزب دمکرات که خود نیز آن زمان به سرنوشت مشابهی دچار آمده بود یعنی انشعاب گروهی از آن بنام 'کنگره ی چهارمی ها' که خطی مشابه حزب توده و اکثریت داشت این سیاست را دنبال می کرد که بخاطر برخی مصالح سیاسی بتواند هم چنان با اکثریت رابطه ای سیاسی داشته باشد حتی با این وجود که برخلاف اکثریت جناح انشعابی از حزب دمکرات اقلیت محدودی را تشکیل می دادند. و از طرف دیگر کومه له گرچه نه بطور رسمی اما تقریبا فعالین منطقه ای آنان در موضع گیری های خود این طور وانمود می

سیاسی کردستان لااقل در مناطق آزاد شده حذف شوند. بدینگونه انشعاب در کردستان به چند دلیل توانست آن کسانی را که بالقوه نیروی اقلیت بودند و یا بهتر بگویم نیروی اکثریت نبودند را جذب کند علاوه بر دلایلی که در آغاز اشاره کردم و همچنان برای انشعاب هم صادق هستند باید به ذکر نکته ای هم پرداخت که البته بصورت قطعی نمی توان تاثیرات آن را ارزیابی نمود ولی بهرحال اهمیت داشت و آن هم موضع گیری دو نیروی عمده ی جنبش ملی و انقلابی در کردستان یعنی کومه له و حزب دمکرات است. بدین معنی که بهنگام انشعاب (و البته نه دیگر بعد از

مصاحبه با رفیق رسول

پیش از برگزاری پلنوم و در جریان آن، اینکه کدامیک از دو موضوع ارزیابی از گذشته سازمان و ماهیت حاکمیت جدید می بایست به مساله محوری پلنوم تبدیل شده و صف بندی درونی سازمان بر آن اساس توضیح داده شود، از دیگر عرصه های کشاکش بین اقلیت و اکثریت بود. برای اکثریت، اساس قبول یا رد مشی چریکی در گذشته سازمان بود و هویت جناح های درونی بر این پایه تعیین می شد. در حالی که ما بعنوان اقلیت بر ماهیت حاکمیت و مشی سازمان در برابر آن تاکید و پافشاری داشتیم.

در رابطه با نقش و تاثیر نیروهای دیگر در جناح بندی های درونی سازمان باید از رفقای 'راه کارگر' صحبت کرد و اینکه بموازات بروز اختلافات درونی سازمان، فکر همگرایی و وحدت با 'راه کارگر' - که از اعضای سابق سازمان و شماری از فعالین پرسابقه جنبش کمونیستی بر مبنای رد مشی چریکی تشکیل شده بود - مطرح شده ولی پیش شرط رفقای راه کارگر این بود که سازمان می بایست طی بیانیه ای مشی گذشته را رسماً و در سطح جنبش مردود اعلام نماید. باین ترتیب راه کارگر علیرغم آگاهی از چگونگی تحول نظرات در سازمان، شرطی را پیش کشید که از قبل میدانست تحقق آن در آنزمان اصولاً عملی نبود. باین ترتیب راه کارگر این فرصت تاریخی را درنیافت و بهمین خاطر نقش و تاثیرش در تحولات درونی سازمان بسیار ضعیف بود. اگر راه کارگر اوضاع را درست درک می کرد و وحدت عملی می شد، قطعاً نقش مهمی در صف بندی ها، نتایج پلنوم و بویژه در تحولات بعدی سازمان ایفا می کرد. گو اینکه موضع راه کارگر در قبال مشی چریکی به زبان اقلیت بود، اما آنجا که پای تاکتیک و استراتژی سازمان در برابر حاکمیت به میان می آمد - که همین هم در واقع حال و آینده سازمان را رقم می زد - حضور راه کارگر در سازمان بدون شک تعادل نیروها را بنحوی اساسی به سود اقلیت تغییر می داد و در این صورت چه بسا سرنوشت دیگری پیدا می کرد.

غلیان اولین سال های بعد از انقلاب مدام زنده و زنده تر شده و با نیروی بیشتری گسترش یافت.

۲- چه کسانی در شکل گیری جناح بندیهای درونی نقش مهم داشتند؟ پیشبرد مبارزه ایدئولوژیک بچه نحوی بود؟ و حول نحوه پیشبرد آن چه نظرات و اختلافاتی وجود داشت؟ نقش و تاثیر نیروهای دیگر در جناح بندیهای درونی سازمان چه بود؟

ج- اختلافات سیاسی نخست از کمیته مرکزی و هیئت تحریریه شروع شد و سپس در سازمان گسترش پیدا کرد. زمانی که اختلافات نظری عمیق درباره ی ارزیابی از حاکمیت و شیوه ی برخورد به آن آشکار شد، ایده ی ضرورت همفکری و همکاری نیروهای مخالف در درون سازمان به منظور تدوین یک خط مشی آلترناتیو و پیشبرد یک مبارزه موثر علیه خط اکثریت که با نوساناتی در جهت حمایت از حاکمیت سیر می کرد، مطرح شد. پس از پلنوم ایده تشکیل حوزه های مبارزه ایدئولوژیک طرح شد. با این وجود، اقلیت به این ارتباطات خود ادامه داد و از آن بعنوان حق دموکراتیک خود، در جریان بحث با اکثریت دفاع می کرد. در واقع، هدف اقلیت نه ایجاد تشکیلات در تشکیلات، بلکه شکل دادن به یک گرایش سیاسی - ایدئولوژیک آلترناتیو در برابر خط حاکم بر سازمان بود. اندیشه اقلیت بر خلاف اتهاماتی که مدام علیه اش صادر می شد، نه ایجاد یک فراکسیون تشکیلاتی که یک فراکسیون نظری بود که بتواند اپوزیسیون را بسیج کند. بحث های موجود در ارگان های مرکزی را در سطح تشکیلات دامن بزند و اعضا و فعالین سازمان را از خطراتی که ناشی از جهت گیری اکثریت کمیته مرکزی می شد و آینده سازمان را تهدید می کرد آگاه سازد.

بحث و جدل پیرامون مساله ارتباط و جلسات مستقل اقلیت، بالاخره با عقب نشینی اکثریت و رسمیت یافتن حق گرایش نظری در سازمان به پایان رسید. از آن پس جلسات اقلیت رسماً و بطور منظم تشکیل می شد.

- اقلیت و اکثریت بطور رسمی در پلنوم مهرماه ۵۸ شکل گرفت، ولی روند شکل گیری جناح بندیهای درونی سازمان، پس از انقلاب بهمین آغاز می شود. این روند چگونه بود؟ حول چه مسائلی نظری، سیاسی و تشکیلاتی این جناح بندیها شکل گرفت؟ حول مسائل مهم از جمله برخورد به حاکمیت، ارزیابی از گذشته و مشی چریکی، جنگ اول سنندج، جنگ اول کتبد، نامه به بزرگان، جنگ مرداد ماه در کردستان و... اختلاف و صف بندیها در سازمان و رهبری چگونه بود؟

ج- شکل گیری جناح های اقلیت و اکثریت در سازمان همانظوری که اشاره کردید، به دوره ی بعد از انقلاب بهمین برمی گردد. البته اختلاف نظری بر سر مبارزه ی مسلحانه و نقش آن در کلیت فعالیت های سازمان، در سال های قبل از انقلاب وجود داشت. اما جناح های اقلیت و اکثریت بطور مشخص در دوره ی بعد از انقلاب شکل گرفتند و در پلنوم مهرماه ۵۸ رسمیت یافتند. محورهای اختلافات هم همین ها بودند که بر شمردید. البته اهمیت و جایگاه آنها یکسان نبود. اختلاف نظر بر سر ارزیابی از گذشته سازمان و مشی چریکی ثابت و تمام شده بود بدین معنا که اقلیت به این یا آن شکل از مشی چریکی دفاع می کرد در حالی که اکثریت بر کلیت آن خط بطلان کشیده بود. مشی چریکی فصلی از تاریخچه سازمان را تشکیل می داد که با انقلاب بهمین به پایان رسیده بود و دیگر ما به ازای خارجی نداشت، از این رو این موضوع نمی توانست عامل تعیین کننده ای برای صف بندی های درونی سازمان باشد چون با واقعیت های عینی جامعه سازگار نبود. بحث های زیادی حول مشی چریکی تا مقطع پلنوم صورت گرفته بود. بعد از پلنوم، علیرغم تلاش های اکثریت مبارزه نظری بر سر مشی چریکی دیگر موضوعیت خود را از دست داده و تحت تاثیر حوادث پرتلاش آن زمان کم رنگ و کم رنگ تر شده بود. در حالی که اختلاف بر سر چگونگی برخورد به حاکمیت، بر متن شرایط سیاسی و اجتماعی در حال

۳- چرا و بچه دلانلی تصمیم گرفته شد پلنوم مهرماه تشکیل شود؟ این پلنوم با چه تدارکی و چگونه تشکیل گردید؟ چه نوشته هائی به پلنوم ارائه شد؟ مضمون اصلی اختلافات در پلنوم، صف بندیها و نتایج پلنوم چه بود؟

ج: در نخستین سال بعد از انقلاب حوادث و رویدادهای سیاسی بسیار سریع و ناگهانی بودند - علاوه بر هر بزنگاهی اختلاف نظرات بروز می کرد و لذا تشکیل این پلنوم را ضروری می ساخت. پلنوم اما بسیار ضعیف از لحاظ چگونگی پیشبرد بحث ها و جانبدارانه از جهت ترکیب شرکت کنندگان تدارک شده بود. بسیاری از نمایندگان بی خبر از کم و کیف اختلافات در پلنوم شرکت می کردند.

در پلنوم همانطور که پیشتر اشاره کردم، تمام هم رهبری اکثریت این بود که هویت و ماهیت عمیق جناح بندی درونی سازمان را بر پایه قبول یا رد مشی چریکی قرار دهد، چرا که حساب می کرد این پاشنه آشیل اقلیت است که با کوبیدن روی آن می تواند اقلیت را ایزوله کند. پاره ای حتی چنین القا می کردند که دفاع اقلیت از مشی گذشته صرفا به گذشته مربوط نمی شود و اقلیت در برابر حاکمیت بعد از انقلاب نیز گویا خواهان پیشبرد مشی چریکی است.

این البته یک تحریف آشکار بود که تنها در جاهایی می توانست کاربرد داشته باشد که فعالین سازمان بکلی با بحث های درونی بیگانه بودند. اما قابل ذکر است که اقلیت در دفاع از مشی گذشته همگون نبود. بیشتر یک طیف نظری وجود داشت.

خلاصه کنم، من بر این عقیده ام که دفاع اقلیت از مشی چریکی اشتباه بود. این ضعف مهم اقلیت در رویارویی نظری با اکثریت بود. ما محق بودیم که مساله حاکمیت را در اختلافات درونی اساس قلمداد می کردیم ولی چسبیدن اقلیت به مشی چریکی به اکثریت امکان می داد که از بحث جدی روی مسایل اساسی طفره رود. کما اینکه، گرد و خاکی که در پلنوم بر سر مشی چریکی برپا شد عملا باعث گردید که استراتژی و اهداف سازمان در پایان پلنوم همچنان در حاله ای از ابهام باقی ماند.

در پلنوم، همچنین حق داشتیم که جهت گیری عمومی اکثریت را در راستای پشتیبانی از حاکمیت تعیین کنیم گو اینکه در آن هنگام اکثریت هنوز در فاز به نعل و میخ زدن قرار داشت و ما هنوز از ماجرای گروگان گیری در سفارت آمریکا و پشتیبانی آشکار اکثریت از 'خط امام' فاصله داشتیم.

۴- جناحبندهای اقلیت و اکثریت پس از پلنوم چه شکلی بخود گرفت؟ مناسبات بین آن دو چگونه بود و تا مقطع انشعاب چه روندی طی کرد؟ مبارزه ایدئولوژیک درونی در اقلیت و اکثریت در این فاصله

چه تغییر و تحولی کرد و چگونه اعضا و فعالین سازمان در جریان اختلافات قرار داده می شدند؟

ج: اختلافات بعد از پلنوم گسترش بیشتری پیدا کرد و با گروگانگیری اعضای سفارت آمریکا توسط دانشجویان خط امام در آبانماه ۵۸ که پشتیبانی اکثریت را در پی داشت، حدت یافت. اکثریت با این اقدام جبهه اپوزیسیون را بطور تمام و کمال ترک گفت و به پشتیبانان رژیم پیوست. این نقطه عطفی در روند اختلافات اکثریت و اقلیت بود که نشان می داد اختلافات ما به نقطه بازگشت ناپذیری رسیده است.

جو 'ضدامپریالیستی' حاصله از گروگانگیری در سطح جامعه از یک طرف و پشتیبانی اتحاد شوروی و آکادمیسین هایش از 'رژیم ضدامپریالیستی' و سپس نزدیکی جمهوری اسلامی به شوروی از طرف دیگر به رهبری اکثریت امکان می داد تا با کمک حزب توده خط حمایت از رژیم را جا انداخته و سرکوب ها و لگدمال شدن حقوق مدنی و آزادی های سیاسی را یا اساسا نادیده گرفته و یا به 'انجمن حجتیه ها' نسبت دهد و در این راه تا آنجا پیش برود که همگان از آن آگاهیم. در این اثنا تحت تاثیر اقدامات پوپولیستی رژیم، فضای ضدامریکایی حاکم و زیر فشار روانی- سیاسی اکثریت بخشی از رفقا هم که تا آن زمان با اقلیت همدلی نشان می دادند، از ما فاصله گرفتند و به تدریج به اکثریت نزدیک شدند که بعدا به 'جناح چپ اکثریت' موسوم گشتند. این جریان البته بعد از جنگ ایران و عراق جبهه اکثریت را ترک کرد و مجددا به اقلیت نزدیک شد.

درباره ی چگونگی برخورد آرا و اطلاع یافتن اعضا و هواداران سازمان از اختلافات و مشارکت آنها باید بگویم که این خود یکی از نکات برجسته اختلافات بود. همانطور که اطلاع دارید اقلیت از مبارزه ی سیاسی ایدئولوژیک علنی جانبداری می کرد و خواستار انتشار همین نظرات مختلف در نشریه سراسری سازمان بود تا از این طریق همگان در جریان چند و چون نظرات در درون سازمان قرار بگیرند و بتوانند با اطلاع از واقعیات موضع گیری کرده و در تدوین نظرات شرکت کنند، در حالی که اکثریت بر آن بود که مسائل بنحوی در 'بالا' رفع و رجوع شده و فیصله پیدا کند. آنها تحت این عنوان که مبارزه ایدئولوژیک سیاسی علنی 'وحدت عمل' سازمان را خدشه دار کرده و مغایر با انضباط حزبی حاکم بر احزاب کمونیست جهانی ست با آن مخالفت می ورزیدند.

در مجموع می توانم بگویم شایستگی اقلیت در آن زمان یکی در دفاع از دموکراسی درون تشکیلاتی بود که بیش از هر چیز در ایده ی مبارزه سیاسی- ایدئولوژیک علنی تجلی پیدا می کرد که در هیچ یک از احزاب کمونیست سنتی و بوروکرات پذیرفته نبود و دیگری در رد و مردود اعلام داشتن این باور باز هم باصطلاح 'انترناسیونالیستی' بود که هر مبارزه

ضدامپریالیستی لزوما ترقی خواهانه و انقلابیست. اقلیت با تاکید بر مفهوم عمیق مبارزه ضدامپریالیستی و ارتباط تنگاتنگ آن با آزادی و دموکراسی، و عدالت اجتماعی نشان داد که تضاد جمهوری اسلامی با آمریکا از موضع ارتجاعی ست و بر این موضع درست خود تا به آخر ایستاد. تاریخ به این جهت گیری ها به نحو انکارناپذیری مهر تایید زد.

۵- ایده انشعاب در اقلیت و اکثریت از چه زمانی مطرح شد؟ در مقطع انشعاب موضوعات و اختلافات اصلی چه بود؟ انشعاب چگونه عملی شد؟

ج: ایده ی انشعاب تا آنجا که بیاد دارم زمانی بطور جدی مطرح شد که اکثریت صف اپوزیسیون را ترک کرد و به صف حزب توده و دیگر هواداران رژیم پیوست. به عبارت دیگر انشعاب زمانی چهره نمود که یکی استراتژی اکثریت مبنی بر 'شکوفایی جمهوری اسلامی' و دیگری استراتژی اقلیت که بر پایه ی سرنگونی و مرگ رژیم جمهوری اسلامی مبنی بود، بنحو آشکاری در برابر یکدیگر قرار گرفتند. از همین جا تضاد اقلیت و اکثریت خصلت آنتاگونیستی بخود گرفته و نطفه ی انشعاب بسته شد. از آن پس مسئله دیگر مسئله زمان زایمان و چگونگی آن بود که مطرح بود.

در مقطع انشعاب، محور اصلی اختلاف مبارزه ی سیاسی- ایدئولوژیک علنی و چگونگی آن بود. بعد از آنکه اکثریت بالاخره اصل مبارزه ی علنی بین دو جناح را پذیرفت و قرار شد نظرات دو جناح در نشریه ی کار انتشار یابد، در آستانه چاپ نشریه معلوم شد آنها قصد دارند به رغم توافق قبلی شان نظرات را نه تحت عنوان نظرات 'اکثریت و اقلیت' بلکه با عنوان نظرات 'سازمان و اقلیت' انتشار دهند. اقلیت در پاسخ اعلام کرد که چنانچه اکثریت به توافق صورت گرفته پای بند نباشد، انشعاب را عملی خواهد کرد. در اینجا، بعد از مدت زمان کوتاهی، اکثریت نظر اقلیت را پذیرفت. لکن با این وجود، اقلیت طی انتشار نشریه 'کار' جداگانه ای انشعاب را در سطح جنبش اعلام کرد.

۷- در جناح اقلیت حول نحوه پیشبرد مبارزه با اکثریت و مساله انشعاب چه نظرات و اختلافاتی وجود داشت؟ نظر خود شما چه بود؟

ج: در جناح اقلیت، نه بر سر ضرورت انشعاب بطور کلی که پیرامون شکل، چگونگی و زمان انشعاب بود که اختلاف وجود داشت. مثلا من شخصا در مقطع انشعاب مخالف آن بودم. به دیده ی من، انشعاب در آن هنگام هنوز زودرس بود، ماهیت اختلافات در مقیاس سازمان هنوز کاملا روشن نبود. بسیاری از اعضا و هواداران هیچ نوشته و سندی از اقلیت در دسترس نداشتند، سردرگمی در پیکره سازمان حاکم

همزیستی اقلیت و اکثریت برای درازمدت در یک تشکیلات، نه درست بود و نه اصولاً عملی. بهتر بگویم، به نظر من چنانچه شرایط اقتضا نمی کرد، با قرار گرفتن اکثریت در موضع حمایت از رژیم، اقلیت نباید یک روز هم در کنار اکثریت باقی می ماند. من از این 'شرایط' صحبت کردم و با تاکید بر همین 'شرایط' است که می گویم انشعاب اقلیت در خرداد ماه سال ۵۹ زودرس بود و می شد جلوی انشعاب را تا یکسال دیگر یعنی تا پیش از کشتارهای ۳۰ خرداد سال ۶۰ گرفت. بهرحال انشعاب زودرس عملی شد، اما مهمتر از زودرس بودن آن چگونگی پیشبرد انشعاب و آن رفتارها و شیوه هایی ست که افراد در هنگام بروز اختلافات حاد و جدایی از خود نشان می دهند. متأسفانه از این لحاظ، انشعاب اقلیت و اکثریت نمونه ی خوبی به معنای متمدنانه کلمه در جنبش ما بشمار نمی رود. زیرا این انشعاب نه بر پایه ی دموکراسی و حقوق دموکراتیک که بر اساس اعمال قدرت صورت گرفت، اعمال قدرت اکثریت علیه اقلیت، اکثریت هرگز نمی خواست این را بفهمد و بپذیرد- مگر به ضرب زور- که اقلیت جریانیتست که باید موجودیت اش برسمیت شناخته شود، دارای حقوقی ست که باید محترم شمرده شود و دارای آزادی هایی ست که باید از آن برخوردار باشد، بلکه برعکس سعی می کرد آشکار و مخفی، مستقیم و غیرمستقیم، و با عزل و نصب های جهت دار زیر آب اقلیت را بزند. و آنگاه که در واکنش به شیوه های نادرست و سلطه جویانه اش با تدارک مخفیانه اقلیت برای انشعاب رویرو می شد (مثل ضبط مخفیانه امکانات چاپ و توزیع)، اقلیت را به 'توطئه گری' و اقدامات 'ضد اخلاقی' متهم می کرد. اکثریت معلول را می دید ولی بر علت چشم می بست. اما این منطق، منطق جبر و زور است. کسی که سلطه گر است، به آزادی ها پشت پا می زند و وقتی به حقوق دیگران نمی نهد نمی تواند انتظار واکنش های 'دموکراتیک' داشته باشد. اعمال دیکتاتوری و سلب آزادی لاجرم واکنش های 'توطئه گرانه' را به دنبال دارد و این همه جا صادق است، خواه در سطح یک جامعه، خواه در سطح یک سازمان سیاسی و یا حتی در مقیاس محدودتر روابط میان افراد. بله من امروز که بگذشته نگاه می کنم، ریشه ی اصلی این شکل و شیوه نکوهیده ی انشعاب را در دیکتاتوری که اکثریت بر اقلیت اعمال می کرد می بینم.

ج- بعد از پلنوم و تجدید سازماندهی تحریریه اگر اشتباه نکنم، از اقلیت رفقای شهید منصور اسکندری، قاسم سیدباقری، منوچهر کلانتری و من باقی ماندیم. رفقا حیدر و اکبر (توکل) حاضر به قبول مسئولیت نشده و از تحریریه کناره گیری کردند. طبعاً کناره گیری این رفقا نیروی اقلیت در تحریریه را تضعیف می کرد، اما اختلافات روز به روز گسترش پیدا می کرد و در نتیجه اغلب جلسات تحریریه به تشنج کشیده می شد. تا جایی که بیاد دارم بعد از پلنوم، دو رویداد مهم که اختلافات را حادتر کرد، یکی جنگ دوم گنبد بود و دیگری انقلاب فرهنگی رژیم که به کشتار دانشجویان و بستن دانشگاه ها منجر شد. در جنگ دوم گنبد، جنبش انقلابی و دموکراتیک دهقانان به تحریکات بورژوازی لیبرال و عوامل امپریالیسم نسبت داده می شد و بشکلی سرکوب خلق ترکمن توسط پاسداران توجیه می شد. در مورد انقلاب فرهنگی رژیم هم خط اکثریت عدم مقاومت و تسلیم طلبی در برابر خواسته های رژیم بود. با این وجود در اغلب دانشگاه ها دانشجویان هوادار سازمان که در پیشکام متشکل بودند در مقاومت های دانشجویان در برابر چماقداران حزب اله شرکت کردند و بسیاری از آنان شهید، مجروح، زندانی یا محروم از تحصیل شدند.

۹- چرا وقتی اکثریت به توافق خود برگشت و پذیرفت که عنوان 'سازمان و اقلیت' را با عنوان 'اکثریت و اقلیت' عوض کند، جلوی انشعاب را نگرفتید؟

ج: من در حد توان تلاش کردم، ولی خوب می دانید که یک دست بی صداست. در رهبری اقلیت گوش شنوایی برای استدلالهای من وجود نداشت که هیچ، حتی پذیرفته شدن تمام شروط اقلیت هم نتوانست شور و هیجانات جوشان رفقا را که برای انشعاب بی تابی می کردند فرونشاند. با این توضیح فکر می کنم روشن باشد که چرا جلوی انشعاب را نگرفتیم.

۱۰- امروز که به گذشته نگاه می کنید، این انشعاب را چگونه ارزیابی می کنید؟ آیا می شد جلوی انشعاب را گرفت؟ آیا انشعاب اقدام درستی بود یا نه؟

ج: انشعاب اقلیت و اکثریت بطور کلی از دیدگاه من فی نفسه منفی ولی در عین حال اجتناب ناپذیر بود.

بود و علاوه بر این، در مجموع تناسب قوا بشدت به زیان اقلیت بود. ما علیرغم درستی ستمگیری سیاسی مان، بویژه در سطح کادرها و اعضای موثر سازمان بسیار ضعیف بودیم. تغییر این فاکتورها به زمان احتیاج داشت و گذشت زمان به نفع ما عمل می کرد. تحول واقعیت های جامعه و پراتیک سیاسی در هر گام به حقانیت خط مشی اقلیت گواهی می داد. حضور ما در تشکیلات و پیشبرد مبارزه از درون، امکاناتی را در اختیارمان می گذاشت که انشعاب ما را از آن محدود می کرد. تاکید من خصوصاً بر انتشار نظرات اقلیت در نشریه سراسری سازمان بود که بر بسیاری از تحریفات رایج خط پلان می کشید و به اعضای سازمان اجازه می داد که در جریان برخورد عقاید و نبرد اندیشه ها، خط خود را آگاهانه انتخاب کنند.

و تازه اگر همه این استدلالها را هم کنار بگذاریم، انشعاب در آن مقطع بی معنا بود، چون اکثریت در نهایت به تمام درخواست های اقلیت پاسخ مثبت داده بود و انشعاب دیگر هیچ توجیه قانع کننده ای نداشت. و فقط می توانست به اعتبار اقلیت لطمه بزند. روش اقلیت در انشعاب، به شیوه و رفتار آدمهایی شبیه بود که از مبارزه رودر رو می گریزند و گویی شرط و شروط خود را فقط برای آن مطرح می کنند که پذیرفته نشوند!

۸- چه کسانی از مرکزیت و تحریریه استعفا کردند و تاثیر این اقدام چه بود؟

ج: تا جائیکه بخاطر دارم، رفقا حیدر و اکبر، پس از پلنوم، تحریریه نشریه را تحریم کردند و در سازماندهی جدید آن شرکت نکردند. البته رفیق حیدر قبلاً هم به دلیل اختلاف نظری از هیئت سیاسی سازمان کناره گیری کرده بود، من با این روش بایکوت مخالف بودم و فکر می کردم- و هنوز هم فکر می کنم این شیوه به زیان اقلیت بود و یا دستکم کمکی به پیشبرد مبارزه اقلیت نمی کرد. بعد از کناره گیری این رفقا، ما در تحریریه نشریه کار طبعاً ضعیف تر شدیم، اما اختلاف نظر وصف بندی های بهمان شکل سایر جاها بود و رو به تعمیق داشت.

۸- پس از تغییر سازماندهی هیئت تحریریه نشریه کار در بی پلنوم، اختلاف نظر و وصف بندی ها در هیئت تحریریه بچه نحوی بود؟

مصاحبه با رفیق آزاد

س: کی و چگونه از شکل گیری اقلیت و اکثریت مطلع شدید؟

ج: از کانال رسمی و سازمان هیچوقت، اما همچون دیگران از کانال های غیررسمی و محفلی در جریان این واقعه قرار گرفتم. کمی بیشتر باید توضیح دهم.

در شهرستانی که من در آن فعالیت می کردم، تشکیلات فدایی بشکل خودجوش، متشکل از چند هوادار ساده فدایی، در جریان انقلاب تشکیل شد و پس از ۲۲ بهمن ظرف مدت بسیار کوتاه از یک هسته

۷-۸ نفره به یک تشکیلات وسیع با واحدهای گوناگون، کارگران، بیکاران، دانش‌آموزان، دانشجویان و... تبدیل شد.

در شکل گیری این واحد هیچ از یک رفقای عضو سازمان یا حتی هواداران قدیمی یا نیروی از زندان درآمد حضور نداشت. جمعی محدودی، فاقد هر گونه تجربه سیاسی- تشکیلاتی، در اثر هجوم سیل هواداران فدایی، از روی ناچاری در حالی که فاقد حداقل رابطه با سازمان در تهران بودند، به نام فدایی شروع به کار کردند. حداقل دو ماه پس از شروع کار، در حالی که تشکیلات به سرعت عریض و طویل شده بود ما موفق به برقراری تماس با تهران شویم. بعد از آن هم رابطه بسیار نامنظم و نامرتب بود. تنها رابطه منظم با پخش و توزیع بود که بطور مرتب 'کار' و اعلامیه‌ها را به ما می‌رساند.

از سیاست‌های سازمان ما از طریق نشریه یا اعلامیه‌ها با خبر می‌شدیم. بدین ترتیب روشن است که از ابتدا کسی از رفقای تهران، بخود زحمت چندانی برای در جریان گذاشتن واحدی که به زعم آنها یک واحد هواداری بود، ندهد. ما برای مسائل مهمتر و پیچیده‌تری هابی که روزمره با آن دست به‌گیریان بودیم، ارتباط منظمی نداشتیم چه برسد به این. اما برعکس روابط محفلی بخوبی کار می‌کرد. در بین ما چند رفیقی بودند که به دلایل گوناگون روابطی با برخی از رفقا در تهران داشتند. از طریق این رفقا و برخی شایعات متوجه شدیم که ظاهراً در رهبری سازمان اختلافاتی بروز کرده است. طبعاً تعیین زمان دقیق ناممکن است ولی باید در همان حول و حوش شدت گیری اختلافات باشد.

س- اختلافات بین اقلیت و اکثریت در منطقه محل فعالیت شما چگونه و حول چه مسائلی مطرح گردید؟

ج: همانگونه که گفتیم، خبر اختلافات از کانال روابط محفلی به ما رسید. در رابطه‌ی سازمانی که وجود داشت ما از رفیق رابط، سوال کردیم، پاسخ روشنی دریافت نکردیم. جواب بسیار کلی بود. اختلافات چندان مهمی نیست. همان مسائل قدیمی است، و از این دست. در روابط محفلی به جستجو پرداختیم. طبعاً آنجا هم پاسخ‌ها یک‌جانبه بود. در نهایت پاسخی که ما یافتیم این بود که اختلاف بر سر 'مشی مبارزه مسلحانه' است. جمعی می‌گویند 'مشی مبارزه مسلحانه' باید ادامه پیدا کند و سازمان باید همچنان یک سازمان چریکی باقی بماند. جمع دیگری می‌گفتند که شرایط تغییر کرده است و دیکتاتوری سرنگون شده و اکنون باید به مبارزه سیاسی پرداخت.

س- مبارزه درونی بین اقلیت و اکثریت چه انعکاسی داشت؟ چه جزواتی بدست شما رسید؟

ج: هیچ انعکاسی، مطلقاً هیچ. هیچ جزوه و نوشته‌ای بدست ما نرسید. از کانال روابط محفلی باخبر شدیم، که نوشته‌هایی منتشر شده است. از کانال رابط رسمی خواستار دریافت این جزوات شدیم، پاسخ دادند که جزوات درونی است و در حد رهبری می‌باشد و فعلاً مباحث به حدی نرسیده است که بدست هواداران برسد. نکته جالب اینکه یکی از رفقای ما که با برادر یکی از رفقای رهبری در تهران رفاقتی قدیمی داشت، از کانال وی جزوه‌ای بدست آورد که دست آخر ما هم توانستیم نیم‌نگاهی به آن بیندازیم.

واقعیت این است که سازمان در فاصله کوتاهی بعد از انقلاب به یک سازمان وسیع توده‌ای تبدیل شد ولی این ابعاد نه حاصل کار سازمان یافته یک رهبری متشکل که حاصل نام فدایی و حرکت خودجوش ده‌ها هزار هوادار سازمان چون ما بود. من فکر نمی‌کنم رهبری سازمان خارج از محدوده تشکیلات مرکزی حول وحوش خودش در تهران، عملاً جایی را هدایت تشکیلاتی می‌کرد. این تشکیلات خودجوش بود که خودش خودش را جلو می‌برد و به قول عزیز نسین همچون بچه یتیم بند نافش را خودش می‌برد.

س- صف بندی ما بین رفقا چگونه بود؟

ج: ما صف بندی خاصی بین خودمان نداشتیم. جمعی بودیم که در جریان انقلاب بدور هم جمع شدیم. از سر ناچاری سازماندهی و هدایت گر یک واحد سازمان فدایی شدیم. دانش و آگاهی سیاسی- تئوریک بسیار نازلی داشتیم. در سنین جوانی از حداقل تجربه زندگی برخوردار بودیم. با خواندن چند کتاب جلد سفید. فکر می‌کردیم کمونیست تمام عیار شدیم. اگر یک ساعت می‌خواندیم، ده ساعت می‌دویدیم. در واقع کم خوانده بودیم و بسیار دویده بودیم. در برخورد به مسائل بیشتر به حکم غریزه عمل می‌کردیم تا حکم تئوری. اعتقاد به کار سازمانی و تشکیلاتی و احترام به رهبری سازمان که در واقع احترام به 'فدایی' بود باعث می‌شد تا هر آنجا که حکم رهبری با حکم غریزی ما نمی‌خواند، به حساب بی‌سوادی خودمان می‌گذاشتیم و از حکم رهبری پیروی می‌کردیم. اختلاف اقلیت و اکثریت هم بین ما انعکاس خاصی نداشت. ما از پیش در جریان مباحث نبودیم به حکم غریزه و طبیعت کارمان، طبعاً فعالیت چریکی و ادامه 'مشی مبارزه مسلحانه' برای ما محلی از اعراب نداشت. کسی از ادامه 'مشی مسلحانه' دفاع نمی‌کرد که هیچ، آن را بسیار نادرست ارزیابی می‌کرد. اساساً مسئله ما نبود. ما خود آنقدر مسائل روزمره پاسخ نایافته داشتیم که فرصتی برای پرداختن به این بحث نداشتیم. جزوه و نوشته‌ها بدستمان نمی‌رسید. بحثی هم بطور زنده و فعال منتقل نمی‌شد. در نتیجه باقی می‌ماند برخی بحث‌های محفلی دست‌چندم و بیشتر برخوردهای عاطفی، جمع بسیار اندکی هم در بین ما طرفداران اقلیت بود، بیشتر از آنکه از جایگاه تئوریک طرفدار باشد. بدلیل روابط محفلی خود با برخی

رفقای اقلیت، طرفدار این جناح بود. اینان خود بحثی نداشتند که با ما بکنند خودشان از پیش می‌دانستند که نمی‌توانند ما را قانع کنند، چرا که خودشان قانع که نه، به حکم عاطفه مجاب شده بودند.

س: از انشعاب چگونه باخبر شدید؟

ج: ابتدا از طریق روابط محفلی و سپس از طریق رسمی، نشریه 'کار'. رفقای اقلیت در جمع ما محدود بودند در نتیجه سازماندهی خصوصی نشده بودند و پس از مدتی که از انشعاب گذشت، فکر می‌کنم غالباً به جای دیگری رفتند. همین رفقا بودند که از انشعاب در ابتدا با خبر شدند و ما را نیز در جریان گذاشتند.

س: دلایل و اختلافات انشعاب چگونه به شما منتقل شد؟

ج: گفتیم که خبر انشعاب از کانال رفقای اقلیت رسید. طبعاً دلایل هم در ابتدا همان دلایلی بود که رفقای اقلیت مطرح می‌کردند. سپس نشریه کار رسید و توضیحات رسمی هر دو طرف در نشریه 'ی کار'. خود من هم در همان حول و حوش انشعاب، از آن شهرستان رفتم و نمی‌دانم آیا بعداً رهبری سازمان توضیحی بیشتر از مقالات نشریه کار به آن جمع فعالین داد یا نداد.

س: موضع شما چه بود؟

ج: بگذارید بگویم. موضع من و رفقای که با هم کار می‌کردیم چه بود؟ هیچ. مانی که خیلی مبهم و کلی در جریان اختلافات قرار گرفتیم، بحثی جدی حول آن نکردیم و از انشعاب پس از وقوع حادثه خبردار شدیم، چه موضع خاصی می‌توانستیم داشته باشیم تا سرف از این انشعاب.

در واقع در جمع ما یک حداقل نیروی فعال اقلیتی نبود، در نتیجه ما بدون آنکه در جریان باشیم، حاشیه قرار گرفتیم و اتوماتیک وار اکثریتی شدیم. بدون آنکه خودمان بدانیم چرا، بدون آنکه فرقی در فعالیت‌های روزمره ما بکند. در واقع به فاصله یک روز یک لغت 'اکثریت' به پشت اسم سازمان مان اضافه شد.

امروز که به گذشته نگاه می‌کنم، نمی‌دانم آیا باز هم اگر آن جمع، در بطن ماجرا قرار می‌گرفت، از جریان مباحث مطلع می‌شد و می‌توانست آگاهانه، در حد شناخت خود، تصمیم بگیرد، آیا باز هم روند انشعاب به همان شکل می‌بود، آیا باز هم همان درصد اکثریتی می‌شد یا نه؟ سوالی است که پاسخی برای آن ندارم. ولی حداقل روشن می‌کند که انشعاب زودرس بود.

انشعاب اکثریت - اقلیت تجربه تلخی برای یک جنبش جوان چپ بود.

تلاش برای بهبود روابط با اتحادیه اروپا

کمال خرازی، وزیر جدید امور خارجه جمهوری اسلامی، در مصاحبه ای با یکی از نشریات داخلی اعلام کرد که ایران حاضر است برای بهبود و گسترش روابط با "اتحادیه اروپا" با اعضای این اتحادیه به گفتگو بنشیند. از سوی دیگر، هلموت کهل، صدر اعظم آلمان، در اواخر ماه اوت اعلام داشت که اتحادیه اروپا بایستی، با روی کار آمدن دولت جدید در ایران، روابط خود را با این کشور مورد بررسی دوباره قرار دهد. وزارت امور خارجه فرانسه نیز، ضمن موضعگیری مشابه، اظهار امیدواری کرد که همه سفیران اروپایی به تهران بازگردند. دولت انگلیس نیز، در همین زمینه، موضع مشابهی اتخاذ کرد. در همان حال، سفیر رژیم در آلمان، که به تهران مراجعت کرده است، از دولت های اروپایی خواسته بود که در شرایطی که خاتمی به ریاست جمهوری رسیده است، در جهت بهبود مناسباتشان با تهران تلاش کنند.

این گفتگوها، از طریق رسانه های گروهی، بین مقامات رژیم و مسئولان دولت های اروپایی در شرایطی انجام می گیرد که، طبق تصمیم گیری اجلاس وزاری خارجه کشورهای عضو اتحادیه اروپا، در آوریل گذشته مذاکرات آنها با جمهوری اسلامی در سطح وزیران، تا تغییر مورد نظر آنها در شرایط حاکم، به حالت تعلیق درآمده است. در خواست مذاکره مستقیم با مقامات اروپایی از طرف مسئولان رژیم، در واقع، به معنی درخواست لغو این تصمیم گیری نیز هست. گفته می شود که اجلاس آتی وزاری کشورهای اروپایی، در اوایل ماه سپتامبر، موضوع روابط این اتحادیه با جمهوری اسلامی را نیز مجددا بررسی خواهد کرد.

لازم به یاد آوریست که رفسنجانی، پیش از خاتمه دوره ریاست جمهوری اش، پیشنهاد کرده بود که ابتدا چهارده کشور اروپایی سفیران خود را به تهران بازگردانند و بعدا آلمان اقدام به این کار بکند. این پیشنهاد از سوی اتحادیه اروپا پذیرفته نشده بود.

ترکیب آرای وزرای جدید در مجلس

کابینه پیشنهادی خاتمی از مجلس رژیم رای اعتماد گرفت و تمامی وزرای

معرفی شده از طرف مجلس تایید شدند. لکن ترکیب تعداد آرای اخذ شده برای وزرا ناهمگون بود.

از مجموع ۲۶۶ نماینده ای که در این رای گیری شرکت داشتند، تعداد آرای اخذ شده توسط ۸ نفر از وزیران پیشنهادی بیش از ۲۳۵ رای بود. شش نفر از افراد معرفی شده هم بین ۲۰۰ تا ۲۲۵ رای کسب کردند، در حالی که چهار نفر دیگر از وزرای پیشنهادی بین ۱۷۰ تا ۲۰۰ رای و چهار نفر باقیمانده نیز کمتر از ۱۶۰ رای از نمایندگان مجلس به دست آوردند.

بیشترین تعداد آرا به وزیر جهاد سازندگی، محمد سعیدی کیا، تعلق گرفت. (۲۵۶ رای) و کمترین میزان آرا مربوط به عطاالله مهاجرانی، وزیر جدید ارشاد، بود که ۱۴۴ رای موافق و ۹۶ رای مخالف داشت. تعداد آرا موافق عبدالله نوری، وزیر جدید کشور و یکی دیگر از چهره های مسورد بحث نمایندگان، ۱۵۳ رای موافق و ۸۹ رای مخالف بود.

تایید کابینه پیشنهادی خاتمی در مجلس، به ترتیب فوق، نشان از توافق و مصالحه جناح های عمده حکومتی در این زمینه دارد. باید افزود که ناطق نوری نیز، در انتخابات ریاست مجلس در خرداد ماه گذشته، بیش از ۲۰۰ رای کسب کرده بود.

تداوم اجرای سیاست های اقتصادی

بهرزاد نبوی، از گردانندگان "اتلاف خط امام" طرفدار خاتمی، طی مصاحبه ای با هفته نامه اقتصادی "میهن" اظهار داشت: "سیاست های فعلی را در زمینه اقتصادی که هم اکنون اجرا می شود به نظر من با اصلاحاتی می توان ادامه داد و اجرا کرد. البته این به معنای این نیست که می توانیم شرایط را برگردانیم به قبل از سیاست های تعدیل". وی که قبلا از مخالفان سرسخت سیاست هایی که توسط دولت رفسنجانی اجرا می شد، بود در این مصاحبه تاکید کرد که "این تعدیل فرق دارد با همان تعدیلی که هفت، هشت سال پیش بوده... سیاست های امروز را فکر می کنم با اصلاحاتی می شود پذیرفت و ادامه داد".

نبوی، در همین مصاحبه، در رابطه با همکاری و ائتلاف با گروه "کارگزاران" گفت: "من اعتقاد این است که به طیف های مخالف با انحصار قدرت در جامعه، مخالف استبداد، ... مخالف

دیدگاه های ضدتکثر در جامعه می توانند در کنار هم قرار بگیرند. یعنی به اعتقاد من اینها باید در کنار هم قرار بگیرند. هدف های مشترک خیلی زیادی دارند از جمله نهادینه کردن همین اهداف، و در این فاصله می توانند الزاما در زمینه سیاست های اقتصادی با هم چهار درگیری و تعارض جدی نشوند".

لغو اجازة انتشار "آفتابگردان"

اجازة انتشار روزنامه "آفتابگردان" که توسط کرباسچی شهردار تهران برای کوهکان و نوجوانان منتشر می شد، طبق رای دادگاه و نظر "هیات نظارت بر مطبوعات" لغو گردید. کرباسچی به دنبال این امر به "دیوان عدالت اداری" شکایت برد ولی این "دیوان" هم اعلام کرد که رای صادره قطعی است و او اجازة انتشار "آفتابگردان" را ندارد. قابل توجه است که در کشاکش مبارزات انتخاباتی، اختصاص بیش از ۱۴ میلیون دلار ارز دولتی به این نشریه از طرف "کمیته تخصیص ارز"، سر و صدای زیادی را ایجاد کرد. کرباسچی و دار و دسته ی وی، علاوه بر "همشهری" انتشار چند نشریه دیگر را نیز در دست دارند.

در جریان کشمکش های انتخاباتی چندین روزنامه و مجله از سوی دستجات مختلف حکومتی آغاز به انتشار کردند. اخیرا نیز احمد توکلی، وزیر سابق کار و از گردانندگان پیشین روزنامه "رسالت"، اجازة انتشار روزنامه ای به نام "فردا" را به دست آورده که بزودی منتشر خواهد شد. همچنین عباس سلیمی نمین، مدیر مسئول فعلی "کیهان هوایی" نیز قصد دارد در آینده ای نزدیک روزنامه دیگری را راه بیندازد.

شکایت مهدوی کنی از ایران فردا

به نوشته روزنامه "رسالت"، آیت اله مهدوی کنی به دلیل مندرجات یکی از مقالات مجله "ایران فردا"، در رابطه با انتخابات، علیه مهندس عزت الهه سحابی، مدیر مسئول این ماهنامه شکایت کرده است.

موضوع مورد شکایت مهدوی کنی، ظاهرا اشاره این مجله به دخالت وی در جریان انتخابات ریاست جمهوری و نتایج آن: "نه بزرگ" از جمله نوشته است: "به اینها اکتفا نشد و یکی از نامداران روحانیت، بافتوای درآوردن آقای ناطق

از صندوق به هر قیمت و پذیرش مسئولیت شرعی از گناه، راه دست بردن در آرا را باز نمودند. مردم همه این ها را نیز شاهد بودند و با کمال تعجب می پرسیدند که ایشان دو سال پیش بر سر مخالفت با نامزدی آقای ناطق نوری و تاکید برکنار رفتن روحانیت از امور اجرایی از ریاست روحانیت مبارز کنار رفتند، اکنون چه شده است که این گونه چرخش فرموده اند".

از سوی دیگر در تاریخ پنجم مرداد ماه چند نفر به دفتر نشریه "ایران فردا" حمله کردند و کامپیوتر و آرشیو این نشریه را شکسته و تخریب کرده و پا بفرار گذاشتند. بنا به گفتگوی مسئولان این نشریه با خبرگزاری ها، این افراد که شناسایی شده اند به تحریک یک نشریه وابسته به باندهای رژیم بنام "شلمچه" دست به این اقدام زده اند. قبل از این حمله "ایران فردا" مصاحبه ای با یک پزشک زن را منتشر کرده بود که طی آن به اجباری شدن نماز در ادارات انتقاد شده و آن را مغایر با آزادی در دین قلمداد کرده بود.

نیمی از معلمان کشور زیر خط فقر زندگی می کنند

بر پایه یک گزارش رسمی دولتی، راجع به وضعیت آموزش و پرورش کشور طی هشت سال گذشته، که بخش هایی از آن در دو هفته نامه "امید جوان" منتشر شده است، قریب به نیمی از معلمان کشور زیر "خط فقر زندگی می کنند. (خط فقر، بر اساس آنچه که در لایحه "فقر زدایی" دولت تعریف شده، در آمد ماهانه ای کمتر از ۱۸۴،۳۶۴ ریال است). طبق این گزارش میزان حقوق و مزایای دریافتی حدود ۴۵۲ هزار نفر از معلمان در سال ۱۳۷۵ زیر رقم مذکور بوده است. این تعداد حدود ۴۸ درصد از معلمان کشور را شامل می شود.

از سوی دیگر، گزارشی که سازمان برنامه و بودجه، با همکاری برخی دیگر از نهادهای دولتی، درباره مقایسه ی حقوق و مزایای معلمان با سایر کارکنان دولت تهیه کرده است، حاکی از آنست که در سال ۱۳۷۴، معلمان به طور متوسط ماهانه حدود ۳۰ درصد کمتر از کارکنان سایر وزارتخانه ها دریافت می کرده اند. بر مبنای این گزارش، متوسط حقوق و مزایای معلمان در اسفند ۱۳۷۴، حدود ۲۴۷ هزار ریال در ماه، و در سایر وزارتخانه ها حدود ۳۲۰ هزار ریال بوده است.

انتخابات، تغییر تناسب نیروها و چشم انداز آینده

در پی انتخاب خاتمی بعنوان پنجمین رئیس جمهور رژیم اسلامی سنوالات زیر را با عده ای از رفقا و کادرهای جنبش در میان گذاشتیم. پاسخهای دریافتی از رفقا احمد (عضو کمیته مرکزی سازمان اتحاد فدائیان خلق ایران) و بهزاد کریمی (عضو شورای مرکزی سازمان فدائیان خلق ایران - اکثریت) از نظر خوانندگان میگذرد.

- ۱- با انتخاب خاتمی بنظر شما چه تغییراتی در تناسب نیروها در حاکمیت بوجود آمده است؟
- ۲- چشم انداز درگیری جناحهای حاکم و تغییر و تحول در اوضاع سیاسی ایران را چگونه ارزیابی می کنید؟ بنظر شما چه موضع و سیاستی باید اتخاذ کرد؟
- ۳- پس از انتخابات اخیر چشم انداز مبارزات مردم را چگونه ارزیابی می کنید؟
- ۴- از تجربه انتخابات اخیر ریاست جمهوری اسلامی در رابطه با تاکتیکها در آینده چه درسهایی میتوان گرفت؟

دیدگاه های رفیق احمد

همانطور که می دانید در سیستم حکومت اسلامی، انتخابات در تعیین تناسب نیروها و تقسیم ارکان های قدرت همواره نقشی فرعی و نایابی داشته است و تقسیم قدرت، در اساس، در زد و بندهای درونی جناح های حکومت صورت گرفته است.

برخلاف کشورهای با سیستم متعارف پارلمانی، در این "جمهوری" از همان فردای انقلاب و در اولین همه پرسی آن که می بایست گفته می شد جمهوری اسلامی "آری" یا "نه" تا آستانه ی انتخابات اخیر ریاست جمهوری، که می بایست از میان ۲۲۸ کاندیدایی که امکان و شرایط ثبت نام را داشتند، تنها ۴ نفر و آن هم کسب تکلیف کنندگان از رهبر، مبنای "انتخاب" مردم قرار گیرند، همواره این جناح یا جناح های غالب حکومت بوده اند که قبل از انتخابات، انتخاب خود را کرده اند و حضور مردم به پای صندوقهای رای تنها وسیله ای بوده است جهت مشروعیت بخشیدن به رژیم و رنگ مردمی دادن به آن.

مروری بر تمامی انتخاباتی که در طول حیات ۱۸ ساله ی حکومت اسلامی، انجام گرفته است این واقعیت را بخوبی آشکار می سازد که سناریوی آنها از قبل طوری تنظیم شده است که حاصل جنگ آشکار و پنهان جناح ها و نهایتا کاندیدا و یا کاندیداهای مورد نظر جناح غالب، از صندوق ها بیرون کشیده شود. و

صد البته در این نیز کمترین تردیدی نبوده است که اگر حاصل توافق پشت پرده، از نظر صاحبان اصلی قدرت، زیر علامت سوال رفته است و یا به قول معروف فردی پایش را از کلیم خود بیرون گذاشته است، یک شبه از اریکه ی قدرت به زیر کشیده شود ولو اینکه رئیس جمهور منتخب بیش از یازده میلیون رای بوده باشد، همچون آقای بنی صدر و یا "امید امام و امت" چون آقای منتظری. تدارک انتخابات اخیر نیز از این قاعده مستثنی نبود. مدت ها پیش از برگزاری آن، دستگاه تبلیغاتی، مالی و سرکوب و ارعاب جناح حاکم بکار افتاده بود تا روند قبضه ی کامل قدرت از طرف جناح روحانیت- بازار با انتخاب ناطق نوری به ریاست جمهوری متحقق گردد. برای این جناح تقریباً تردیدی وجود نداشت که با در اختیار داشتن حمایت رهبر، "شورای نگهبان"، اکثریت مجلس، جامعه ی روحانیت مبارزه جامعه ی مدرسین حوزه ی علمیه، اکثریت انجمن جمع، و بالاخره مسئولین سپاه و سایر ارکان های سرکوب، این مقصود بدون مشکل مهی حاصل خواهد شد. در تایید این ارزیابی احتمالاً نیاز به فاکت و شواهد بسیاری نباشد، بعنوان یک نمونه می توان به گفته ی یکی از دبیران جامعه روحانیت مبارز تهران اشاره داشت که در پاسخ روزنامه نگاری که حدود ۲ ماه قبل از انتخابات از احتمال رسیدن کاندیدای آنها، یعنی ناطق نوری بدور دوم و اینکه در چنین صورتی شا با کاندیداهای دیگر وارد ائتلاف می شوید یا نه سوال می کند، وی جوابی بدین مضمون می دهد که سنوالات شما بی مورد است، چرا که آقای ناطق در همان دوره اول برنده ی انتخابات خواهد بود. این باور اکثریت قریب به اتفاق کروه بندی های درون این جناح لااقل تا ۲ ماه قبل از برگزاری انتخابات بود. اگر ارزیابی دیگری در میان آنها وجود می داشت به احتمال قوی علاج واقعه قبل از وقوع صورت می گرفت و چه بسا آقای خاتمی امروز در پست ریاست جمهوری قرار نداشت. اما مداخله مردم برای اولین بار در بازی قدرت جناح های حکومت، و سنگین کردن کفه ی حمایت از خاتمی چنان کوبنده بود که امکان هر گونه تصمیم جز تسلیم را، در آن مقطع، از آنها سلب نمود و به این مأمورین الهی فهناند که دیگر آنها نیستند که می بایست "انتخاب اصلح" را به مردم به نمایندند و اصولاً رای مردم بیانگر بیزارگی مفرط آنها از چنین شیوه ی حکمرانی ست. در هر حال انتخابات دوم خرداد برای اولین بار نه تنها از نشستن کاندیدای جناح مسلط رژیم بر کرسی ریاست جمهوری مانع کرد بلکه منشأ تغییرات عمیقی در تناسب نیروهای حکومت شد، که تا قبل از آن پیش بینی نمی شد. نخستین اثر آن بازداشتن پیشروی جناح خامنه ای- رسالت، برای کسب کامل اهرم های قدرت لااقل در کوتاه مدت است. این انتخابات به نیروهای موسوم به "خط امام" نیز بار دیگر فرصت خواهد داد تا شانس خود را برای شرکت در قدرت بیازمایند. ایشان که در صورت پیروزی ناطق نوری

حیات سیاسی مستقل شان در جامعه نیز به شدت تهدید می شد، امروز می توانند امیدوار باشند -البته نه همچون سال های طلانی گذشته، که تقریباً جناح مسلط رژیم بودند- با دست بازتری در چارچوب رژیم عرض اندام نمایند. اما برنده ی اصلی انتخابات اخیر در سطح حکومت به اعتقاد من جناح "کارگزاران نظام" و به طور ویژه شخص رفسنجانی خواهد بود. این جناح که نه تنها در درگیری درونی رژیم مغلوب رقیب شده بود، بلکه تا چند ماه قبل از انتخابات نقشه روشنی نیز نداشت، در جریان بعدی حوادث در موقعیتی قرار گرفت که شاید برای خودشان نیز خارج از انتظار بود.

رفسنجانی بعنوان یکی از مسئولین طراز اول رژیم که می بایست همچون سایر دست اندرکاران بهای تمامی شکست ها و ناکامی های رژیم را می پرداخت با مهارتی خاص و پراگماتیسمی خودویژه بدون تقابل آشکار با رهبر و ولی فقیه، بدون تضعیف جدی موقعیت خود در میان همقطاران روحانی خود در جامعه روحانیت و مدرسین حوزه ی علمیه و غیره، در صفا جا خوش کرد که حائز آرا بیست میلیونی مردم قلنداد شده است. بدین ترتیب می توان متصور بود که وی اگرچه بدلیل معذوریت های حقوقی ناچار است مدتی از ست ریاست جمهوری کنار بماند، اما همچنان به عنوان مرد قدرتمند رژیم در صحنه باقی خواهد ماند و طبعاً در مصاف های بعدی از جمله با رهبر رژیم از این موقعیت استفاده خواهد کرد. و اما در این تناسب جدید نیرو و فضای سیاسی پس از انتخابات به نظر می رسد ما شاهد کشاکش های حاد

پیش از انتخابات در صف نیروهای رژیم نباشیم. چرا که رای "نه" مردم به کاندیدای جناح مسلط، اگرچه نتیجه ی بلاواسطه و بقول معروف مادی آن حذف ناطق نوری از ریاست جمهوری بود، اما در بطن خود حائز پیامی به کلیت رژیم و ابراز انزجار از عملکرد سیاه نزدیک به دو دهه ی تناسمی کردانندگان حکومت بود و این چیزی نیست که از چشم مسئولین و نظریه پردازان جناح های مختلف آن پنهان بماند. به صدا درآمدن این زنگ خطر، آنها را فرا می خواند تا بیشتر به فصل مشترک های خودشان بیندیشند و برای "حفظ نظام" به چاره جویی برخیزند. از طرف دیگر در نتیجه ی انتخابات اخیر بار دیگر، پس از مرگ خمینی تمامی جناح های حکومت بنوعی در قدرت سیاسی شریک و ذینفع شدند. آقای خاتمی خود از فعالین "مجمع روحانیون مبارز" می باشد که تقریباً از قدرت رانده شده بودند، جناح خامنه ای رسالت اگرچه در انتخابات ریاست جمهوری شکست خورد، اما همچنان نیروی اصلی و تعیین کننده در ساختار سیاسی قدرت است و به هیچ وجه خود را در موضع اقلیت قرار نخواهد داد. جناح کارگزاران نیز همانطور که پیشتر اشاره شد از جمله نیروهای اصلی، بخصوص در دستگاه اجرایی باقی خواهند ماند. در ترکیب جدید قدرت، بطور قطع نه از مخالفت خوانی

گرفت تا به کامیابی برسد اما مطلقا ناکام ماند. این جبهه، هرگز چنین فضااحت بار در جامعه و بطور مشخص در میان نیروها و طرفداران جمهوری اسلامی دچار شکست سیاسی و اخلاقی نشده بود. مهمترین و شفاف ترین نتیجه این انتخابات آن بود که سران این جبهه بی هیچ پرده پوشی خود را تماما با آخوندیسم یکی معرفی کردند. عسکراولادی از مولفه اسلامی که عمده کانون تعیین سیاست برای این جبهه است، پیش از انتخابات آشکارا از لزوم جایگزینی حکومت اسلامی بجای جمهوری اسلامی سخن گفت. کنی، فرد مقتدر پشت صحنه این جبهه مستقیما پا به میدان گذاشت و صریحا گفت که مشروطیت نباید تکرار گردد. یزدی، سردمدار دیگر این جبهه هم که اخیرا لب کلام را بیان کرد و تاکید نمود که در حکومت فقهی، غیر روحانی حق حکومت ندارد. و اینها همه یعنی اینکه مردم بی مردم و حکومت فقهی همه چیز و یعنی، حق مردم باید در دیکه اعمال اراده ی آخوندی ذوب شود. و وقتی هم که سرچماقدار مشهور ا لته کرم موظف شد تا این منویات را به شیوه خود بیان کند، عملیات انتحاری در صورت موفقیت طرف مقابل وعده داده شد و هسو گفت که خاتمی مگر از روی نعرش او بگذرد تا رئیس جمهور شود. اما با انتخاب خاتمی آنهم با بیست میلیون رای، خواب همه این سیاست سازان و مجریان اندیشه بر بایی حاکمیت صدرصد آخوندی پریشان شده و اکنون در موضع دفاعی قرار گرفته اند. آنها در برابر جبهه مقابل که خود را نه تنها در برابر مردم و رای مردم قرار نداده بلکه برعکس به یمن نزدیکی به مردم و بیان پاره ای از خواست های آنان و متکی به نیروی مردم به پیروزی رسید، بازی را باختند. امید این بازندگان در وضع فعلی، در درجه نخست موفقیت ولایت فقیه و ولی امرست. نتیجه این امر آنست که آنها از یکسو خامنه ای را همراه خود به باتلاق شکست کشاندند و هم از این طریق موقعیت او را در برابر جامعه بیشتر تضعیف نمودند ولی در همان حال و از سوی دیگر در خود جبهه فقاقت، برخلاف چند سال قبل که خامنه ای بیشتر وابسته آنها بود اکنون آنها به موقعیت خامنه ای وابسته شده اند.

اما شکست سنگین این جبهه و قرار گرفتن آن کنابیش در موضع دفاعی، نباید این واقعیت را از نظرها دور بدارد که این جبهه هنوز هم مواضع کلیدی بسیاری را در هرم قدرت صاحب است و اهرم های پیرتوان اقتصادی، آیدنولوژیک و سیاسی زیادی را در اختیار دارد. مهمتر از همه، البته اسلامی بودن نظام و حاکمیت ولی فقیه بر امور در این نظام است که تکیه گاه اصلی این جبهه می باشد. ساختار ولایت فقیه، منبع رشد و مایه قوت این نیرو از اسلامی هاست و نه منبع و تکیه گاه هیچ نیروی دیگر اسلامی.

در برابر جبهه اسلامی های سنت کرا، اما جبهه اسلامی های عصری کرا پیروز شد. این جبهه که انتلافی است از اسلامی های عصری کرای راست که عدتتا در وجود جناح کارگزاران سازندگی و بویژه شخص رفسنجانی متبلور می شد و اسلامی های عصری کرای چپ که مجمع روحانیون مبارز، سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی و تشکل های متعدد دانشجویی و

جمله الزامات این مبارزه است که متاسفانه کمترین تلاش پیرامون آنها انجام می گیرد. به نظر می رسد باز کردن بحث در دو عرصه ی الف: مطالباتی که در چارچوب قوانین رژیم قابل تحقق اند، خارج از اینکه، از طرف سران رژیم چه پاسخی بدان داده می شود، و ب: مطالباتی که در چارچوب قانون اساسی رژیم نمی گنجد و تحقق آنها با سرنگونی آن و یا عقب نشینی اساسی در مقابل جنبش قوی مردمی قابل دست یافتن است، بتواند ما را در تدقیق سیاست های خود یاری نماید.

یکی از شاه بیت های وعده ی انتخاباتی آقای خاتمی برقراری حکومت قانون بود. ایشان امروز در موضع قدرت می باشد و هواداران وی در داخل و خارج از حکومت و کشور هم به اراده ی وی در این باره و هم به عملکرد گذشته اش در وزارت ارشاد تکیه می کنند و امیدوارند که آنچه از طرف "امیرکبیر ایران" و "سردار سازندگی" متحقق نگردید، از جانب ایشان دنبال شود. بطور واقعی نیز هر گاه آقای خاتمی بخواهد صرفا در قبال حکومت خود نیز احساس مسنولیت نماید و نه حتی رای مردم، جا دارد که به این وعده ی انتخاباتی خود جامعه ی عمل پوشد. طرح مطالبات مشخص در این باره می تواند در صورت تحقق فضای قابل تحسلی تری در اوضاع سیاسی و فرهنگی جامعه بدنبال داشته باشد و عدم اجرای آنها نمی تواند ملاک واقعی و مستند نسبت به کارنامه ی وی در طی مسنولیتش تلقی گردد. شعارهای تاکتیکی که بتواند به حکومت جمهور مردم رنگ واقعی بخشد ولی قانون اساسی جمهوری اسلامی فاقد آنها است، نیز هر گاه بطور مشخص مطرح شوند می توانند مبارزات و مطالبات قانونی مردم را ارتقا داده و ملاک روشنی جهت مخک زدن برنامه و جهت گیری جریانات مختلف سیاسی باشد.

از جمله ی این شعارها "خلع ید از ولی فقیه" می باشد که وجه اثباتی آن مبارزه جهت برقراری جمهوریتست. باز کردن بحث پیرامون دو محور فوق و سنوال دیگر شما پیرامون چشم انداز مبارزه ی مردم را به موقعیتی دیگر بسپاریم، با تشکر از شما.

دیدگاه های رفیق بهزاد کریمی

۱- در رابطه با تغییرات در تناسب قوا در حاکمیت، مخلص کلام اینست که: در جریان و فرجام انتخابات ریاست جمهوری اسلامی، جبهه سنت کرایان اسلامی شکست سختی خورد، جبهه عصری کرایان اسلامی به پیروزی دست یافت، و مهمتر از همه با دخالت هشیارانه و متضمن مقصود مردم در منازعات درون نظام، تسایل سیاسی و نیروی مردم در شکل رای و بنحو بی سابقه ای در صحنه سیاسی کشور پس از انقلاب بهمین رو نما گردید.

جبهه سنت کرایان اسلامی همه ذخایر بالفعل و بالقوه و همه امکانات علنی و نهان خود را برای تصاحب آخرین اهرم قدرت در میان قوای سه گانه حکومت به کار

های خط امامی ها خبری خواهد بود و نه کارشکنی های پیشین مجلس و شورای نگهبان از اعتبار سابق برخوردار است. در چنین فضایی طبیعتا نیروی "صلح و سازش" از شانس بیشتری برخوردار است. و اتفاقا موقعیت کنونی رفسنجانی به وی این امکان را خواهد داد که در موضع ریاست "مجمع تشخیص مصلحت نظام" ایفا کننده ی این نقش باشد. و اما تغییرات موجود در تناسب نیروهای دستگاه اجرایی جمهوری اسلامی آیا می تواند منشا تغییری جدی در ماهیت رژیم گردد؟

به نظر می رسد پاسخ همه ما به این سنوال منفی باشد. چرا که اولاً جمهوری اسلامی با تمامی قوانین و نهادهای ارتجاعی و ضدهموکراتیک آن همچنان پایرجاست، ثانيا جناح های مختلف این حکومت به توالی در قدرت بوده اند و تا جانیکه به عملکرد آنها، در برخورد به خواست ها و مطالبات اقتصادی، اجتماعی و سیاسی مردم مربوط می شود، تفاوت قابل ملاحظه ای از خود به جای نگذاشته اند برعکس تا جانیکه به سلب آزادی های اولیه مردم، اعمال شکنجه سرکوب، اعدام و تسرور مخالفین و یا مقابله با اعتراضات مردمی است این جناح ها هم نظر بوده اند و بعضا به عنوان برکی برنده در مبارزات درون جناحی خود مورد استفاده قرار می دهند.

تا زمانی که در بر این پاشنه می چرخد و این حکومت پا برجاست، برای نیروهایی که بطور واقعی برای تحقق و تامین حاکمیت مردم، دمکراسی، جدایی دین از دولت، احقاق حقوق خلق ها، کسب آزادی های بی قید و شرط سیاسی، حق تشکل مستقل صنفی، فرهنگی و هنری و لغو تبعیض های جنسی و مذهبی در جامعه تلاش می کنند راهی جز مقابله با آن وجود نخواهد داشت. مبارزه ی نیروهای چپ و دمکرات برای سرنگونی رژیم، چیزی نیست جز تلاش آنها برای تحقق خواست هایی که بطور خلاصه به آن اشاره شد. جمهوری اسلامی تا به امروز به جای تن دادن به این مطالبات، که حق ابتدایی شهروندان هر کشور است، بر دستگاه عریض و طویل سرکوب خود افزوده است و دامنه ی این شبکه تبهکاری را در سراسر کشور و انضا نقاط جهان به منظور قلع و قمع و خفه کردن ندای آزادیخواهان گسترده است. سرنگونی رژیم و برداشتن این مهمترین مانع تامین حاکمیت مردم و کشودن راه توسعه، پیشرفت و دمکراسی در کشور همچنان می بایست در سر لوجه ی اهداف ما قرار داشته باشد.

اما همانطور که همه ی ما واقفیم نه سرنگونی رژیم یک شبه حاصل می شود و نه صرف به زیر کشیدن یک قدرت می تواند تغییر اساسی در جهت حل معضلات یک جامعه بدنبال داشته باشد ابخصوص این دومی را همه ی ما با گوشت و پوست خود لمس کرده ایم.

بنابراین تعیین اهداف تاکتیکی و کوتاه مدت که بتواند، هنگام و همپا با جنبش مردم راه را بر سرنگونی رژیم هموار سازد و همچنین تلاش برای پایه ریزی زمینه های تشکیلات توده ای و ایجاد آلترناتیو قوی و فراگیر از نیروهای آزادیخواه و مردمی که بتواند چشم انداز روشنی در مقابل مردم بکشد، از

کارگری را در بردارد، در انتخابات ریاست جمهوری پیروزی مهمی را نصیب شد. پیروزی آنها فقط این نبود که کاندیدای آنها رئیس جمهور شد بلکه در این بود که در حساس‌ترین و جنجالی‌ترین مصاف دو جبهه طی همه سال‌های پس از انقلاب، پشت حریف را بر خاک مالید. به یک اعتبار، این شرافتمندانه‌ترین نبردی بود که جبهه اسلامی‌های عصری کرا در مبارزه با سنت‌گرایان اسلامی پیروز شد، نبردی که شرافت خود را فقط و فقط مدیون ورود عظیم مردم به میدان منازعات در حکومت بود. بر اثر این پیروزی، اعتبار سیاسی و اخلاقی این جبهه بالا رفته است. این پیروزی، هم برای کارگزاران فرصتی فراهم آورده است تا روایت عصری از اسلام را بجای گره زدن آن با استراتژی رشد مبتنی بر فرمولبندی‌های صندوق بین‌المللی پول و بانک جهانی، با امر توسعه متکی بر منافع مردم و کشور پیوند بزنند، و هم برای عصری‌گرایان اسلامی چپ این فرصت را ایجاد کرده است تا رادیکالیسم پیشین خود را که در سیاست تداوم جنگ، صدور اسلام و کینه ورزی علیه نیروهای عرفی ملی کرا و چپ تجلی یافته بود، در چهره‌ی سازندگی و به روش پلورالیستی ارائه دهند.

مهمترین جنبه مثبت این جبهه از نظر مردم در آنست که از تفسیر و تعبیرهای متحجرانه و مستبدانه از دین فاصله می‌گیرد و بر وزن جمهوریت در برابر ولایت فقیه می‌افزاید، و لذا در مقابله عمومی جامعه بنا بر حکومت فقه، نزدیکی‌هایی با مردم و نیروهای لائیک حاصل می‌کند. توازن قوا در حکومت هم اکنون به سود اینها تغییر کرده است چرا که آنها تا اندازه‌ای به مردم رو کرده‌اند و مردم هم هشیارانه، آنها را در منازعات درون حکومت یاری رساندند. جریان انتخابات ریاست جمهوری نشان داد که اگر پیوندیابی دعوای حکومتی با حضور مردم پاشنه آشیل جبهه سنتی هاست، برعکس چشم‌اسفندیار اسلامی‌های عصری کرا در آنست که اختلافات درون نظام بخواهد دور از اعمال مداخله مردم و جدا از خواست‌های آزادخواهانه و عدالتخواهانه آنان حل و فصل شود.

۲- صرفنظر از رنگارنگی طیف نیروهای متعلق به حکومت و وجود تمایزها، تفاوت‌ها و حتی تضادها در زمینه‌های مختلف، اساسا در درون نیروهای حکومت دو جبهه عمومی شکل گرفته که هر روز هم شفاف‌تر می‌شود: سنت‌گرایان و عصری‌گرایان، در درون هر یکی از این دو جبهه، البته گرایش‌های راست و چپ چه به لحاظ پایگاه اجتماعی و منافع اقتصادی و چه در مواجهه با دنیای غیراسلامی و امر فرهنگ و آزادی‌های سیاسی برای دگراندیشان وجود دارد و کاملا هم بارز است. بعلاوه خود جبهه اسلامی‌های عصری کرا هنوز هم آکنده از افکار سنتی و فقهاتی است. معهذا چشم انداز تحولات در نظام حاکم و ملا سرنوشت آن، دقیقا تابع نبرد بین کهنه و نو در میان اسلامی‌هاست. در واقع در تحلیل نهایی، منازعات درون حکومت خود بازتاب نبرد جامعه عرفی و مدنی با نظام فقهی اگرچه در شکل و شمایل اسلامی است. خط تقسیم نیروها در درون حکومت، انعکاس و لوسو نه چندان رسای آن خط تقسیمی می‌باشد که از بین جامعه معاصر و

حکومت دین‌سالار می‌گذرد.

سنت‌گرایان اسلامی، عینیت اقتصادی خود را از تیمچه‌های بازار سنتی و کاراکتر فکری خود را از حجره‌های فقه‌های شیعه می‌گیرند. زمان نشان داده است که مناسب‌ترین نیروی سیاسی این نیرو، حکومت ولایت فقیه بوده و نظام ولایت فقیه بود که به این نیروی اجتماعی-سیاسی امکان داد تا به مقام نیروی حکومتی فرا برود و همه امکانات خود را هم حول آن جمع کند. حاکمیت فقهی بنحو قانونمند خدمتگزار جریان فکری حجتیه و ماب از اجتماعی-طبقاتی آن، روحانیت-بازار سنتی است. مشکل اصلی کشور و مانع عمده دموکراسی، توسعه و عدالت اجتماعی در ایران، همانا حاکمیت دینی آنهاست که در شکل ولایت فقیه است و نه بر خلاف آنچه که بخش عمده‌ای از نیروهای اسلامی چپ هنوز هم و از آن بدتر و تأسف‌برانگیزتر برخی‌ها در خارج از حکومت چنین می‌پندارند که گویا مهم، مضمون اجتماعی ولایت فقیه است و نه خود ولایت فقیه.

اسلامی‌های سنتی در ادامه منازعات حکومتی، هر چه بیشتر ولایت فقیه را سپر خواهند کرد، هر چه بیشتر علیه جامعه مدنی و حکومت لائیک به ستیز برخوانند خاست و هر چه فزونی‌تر به مقابله با جمهوریت و مردم رو خواهند آورد. آنان جز رکاب زدن در مسیر ولایت فقیه راه دیگری پیش رو ندارند. نتیجه اینکه، آنان از یکسو به مقاومت‌ها و کورگه خود در برابر هر گونه نوجویی و تحول ادامه خواهند داد و از سوی دیگر هر چه بیشتر در میان مردم منزوی‌تر خواهند شد. صحنه سیاسی کشور در آینده شاهد انواع موش‌دوانی‌های اینها در ارکان‌های حکومتی علیه اسلامی‌های عصری کرا و ناظر اقسام توطئه‌های آنها علیه مردم و نیروهای دموکرات و مترقی خواهد بود.

اسلامی‌های تحول طلب - صرفنظر از میزان تحول خواهی آنها و نیز جهت گیری‌های اجتماعی‌شان- در نقطه نوگرایی و در موضوع مقابله با سنت‌گرایان بهم رسیده‌اند و تصور نمی‌رود که به سادگی و به زودی از هم دور شوند. طبعاً سخن بر سر این یا آن تجربه و انشعاب در میان این جبهه نیست که البته در چنین دوره‌ی گذار طولانی و سخت برای نیروهای این جبهه، امری طبیعی و قابل پیش‌بینی است. سخن اما از آن روند عمومی در جامعه است که تا دل حکومت نقب زده و آن را زیر تأثیر نیرومند خود گرفته است. نیروهای عصری‌گرای اسلامی، اکنون چند سالی است که درست مسیر عکس سیر پیش از انقلاب بهمن را طی می‌کنند، در آن سال‌ها نیروهای اسلامی در مقابله با دیکتاتوری و مدرنیسم وابسته شاه به برپایی حکومت اسلامی رو آوردند و ستاره درآمیزی‌ها تنها سیاست که حکومت با مذهب رو به اقبال گذاشت، اما اکنون پیشروترین اندیشمندان اسلامی، بخش وسیعی از کادرهای جوان و تحصیل‌کرده مسلمان و قسما کروهای اسلامی مبارز در دوران رژیم پهلوی، از دخالت بیش از اندازه دین در امر حکومت و حتی حاکمیت دینی دور می‌شوند. به هیچ رو تصادفی نیست که سنتی‌های اسلامی، در حال حاضر بیش از همه از رویزیونیسم اسلامی در خشم هستند و

خطرناکترین دشمنان خود را همانا در میان همین اسلامی‌های عصری‌گرای موجود در درون و حاشیه نظام می‌بینند.

نتیجه اینکه، اختلافات در درون رژیم اسلامی همچنان ادامه خواهد یافت و همچنان حدت و صراحت بیشتری به خود خواهد گرفت. منشا تداوم بحران در نظام دینی و حکومت فقهی، از آنجاست که پروتستانیسم اسلامی در شرایطی روبه نضج و گسترش است که کاتولیسیسم اسلامی حکومت را در دست دارد. این تناقض در نظام اسلامی و این تضاد بین صف بندی‌های آن، مسیر نه هوار و ساده که راه بس پر پیچ و خمی را پیش رو دارد. اما، در هر حال تضادی است رو به رشد و وقته ناپذیر. چه خاتمی در برنامه‌های خود موفق شود و چه ناکام بماند، و چه ناکامی او در اشکال مختلف عقب‌نشینی و سازش‌ها و ماساژات‌ها با فقه‌مداران، یا استعفا و حذف از طریق توطئه سیاسی و یا فیزیکی صورت گیرد، این نظام ولایت فقیه و حاکمیت دینی است که باز بیشتر آسیب خواهد دید. روشن است که دامنه و عمق اختلافات البته با پارامترهای فراوانی مشروط می‌شود، اما هیچ نیرویی و هیچ معجزه و حادثه‌ای قادر به علاج بحران نظام یا فروکش دادن اختلافات درون آن نمی‌باشد.

از این رو سیاست صحیح در قبال وضع موجود و روند تحولات سیاسی در کشور، بر پایه همین واقعیات هم باید اتخاذ شود. نیروی چپ و دموکرات که باید در جامعه پیش‌تاز مبارزه برای نوجویی و نوگرایی باشد، بهیچ رو نمی‌تواند به مبارزه جاری بین نیروهای اسلامی حاکم بر سر کهنه و نو- البته با همه محدودیت‌هایی که این نو دارد و با همه درآمیختگی‌هایش با کهنه- بی‌تفاوت بماند. مبارزه نیروی دموکراسی و عدالتخواهی با نظام حاکم، نمی‌تواند تماما در مبارزه بین بخش وسیعی از مردم و اپوزیسیون چپ و ملی ترقیخواه با نظام حاکم خلاصه شود. این مبارزه، بخشا در درون نظام هم جریان دارد و اتفاقا در حال حاضر جنبه فعال و نافذ مبارزه هم است. جبهه چپ و دموکراسی قطعا نباید خود را در اختلافات درون نظام حل کند و بهیچ رو نباید از پایگاه اجتماعی خود و از گرایشات فکری و سیاسی همین پایگاه دور شود، ولی در همان حال نهایت بی‌مسئولیتی جنبش چپ خواهد بود هر آینه نخواهد و نتواند در اختلافات درون نظام مداخله کند. دخالت ما با مرز روشن احتراز از انحلال طلبی و از دست دادن هویت اجتماعی و سیاسی خودمان و عدم دخالت ما با مرز منزله طلبی و انفعال سیاسی مشروط می‌شود. این، بهیچ رو درست نیست که کمان بریم دخالت ما در امر افشای جبهه اسلامی‌های سنت کرا که حامل‌خشن‌ترین نوع سرکوب آزادی‌ها و عوامل بیشترین غارت و استثمار مردم هستند، به کفایت می‌رسد. خیرا ما باید از جناح چپ جبهه سیاسی خود که همانا استقرار جمهوریت بدون حاکمیت دینی در کشور و برقراری آزادی‌ها و دموکراسی است، ضرورتا و قاطعانه از جنبه‌های آزادی‌خواهانه، مترقی و عدالت‌جویانه اسلامی‌های عصری کرا پشتیبانی کنیم و در عین نشان دادن جهات ارتجاعی و غیردموکراتیک در اندیشه‌ها و

جایی برای اتخاذ این یا آن تاکتیک سیاسی منعطف در این یا آن مقطع مشخص سیاسی باقی نمی‌گذارد. برای این مشی، تاکتیک عقب نشاندن رژیم در این یا آن برهه، و نیز وادار کردن آن به انجام این یا آن اصلاح معسین، عدول از استراتژی و آرمان و در غلطیدن به جبهه ارتجاع است! این مشی، لزوماً خود را از ورود به اتحادها و ائتلاف‌های سیاسی متنوع و کوتاه مدت محروم می‌کند و در تاثیرگذاری بر روندهای سیاسی جاری ناتوان می‌ماند، بهمین دلیل هم مفسر و تحلیل‌گر وقایع سیاسی رخ داده می‌شود - تازه اگر منصفانه و درست تحلیل کند که البته در اکثر مواقع چنین نیست - نه اینکه به سهم خود شرکت‌کننده در تغییرات، بیم از راست روی، بهیچوجه نمی‌تواند و نباید توجیه‌کننده چپ روی باشد. در مورد آن بخش از چپ که در جریان انتخابات اخیر موضع تحریم آن را اتخاذ کردند، درس می‌تواند آن باشد که بخشی از آن باید در خط مشی خود بازبینی کند و بخش دیگری هم باید در خط مشی خود بر پاره‌ای اشکالات متدیک غلبه نماید و آن را تکامل بخشد. به دیگر سخن، اشتباه در آن نبود که چرا چپ، مردم را به رای دادن به آقای خاتمی دعوت نکرد، بلکه اشتباه در آن بود که نتوانست به گونه درست با مخالفت مردم با ناطق نوری و ولی فقیه همراهی کند. و خطا در آن است که سطح مبارزات مردم و امکانات مبارزه مردم را درست ارزیابی نمی‌کنیم.

مشکل دوم هم ما، در عین حال اینست که مشخصاً از صحنه مبارزات سیاسی و فعل و انفعالات سیاسی روز در کشور دور هستیم. این حقیقتی است که متأسفانه بخش عظیمی از اپوزیسیون آزادپخواه در خارج از کشور به سز می‌برد و بدلیل سیاست سرکوب و پیگرد رژیم از صحنه مستقیم مبارزات مردم فاصله دارد. بر این مشکل و معضل طبعاً نمی‌توان بیکیاره غلبه کرد و در شرایط استبداد حاکم هم انتظار آن نیست که ما در سیای اپوزیسیون و بنحو متشکل در داخل کشور حضور داشته باشیم، اما با این همه، راه‌های متعددی برای پیوندیابی با جنبش داخل کشور وجود دارد که هر گاه نوع نگرش سیاسی ما به امر استراتژی و تاکتیک مانع از ندیدن وی توجیهی به آنها نباشد، و هر گاه ما قدرت تشخیص متدها و همسوهای خود در داخل کشور را چه در میان نیروهای ملی و چه در درون جبهه اسلامی‌های عصری گرا داشته باشیم، آنگاه این راه‌ها قابل دسترس خواهند بود. خدمت به استراتژی مبارزه برای آزادی و دموکراسی، عدالت اجتماعی و سوسیالیسم از همین راه‌ها و کوره راه‌ها ممکن است.

نظام، باور به اعمال نیرو از طریق خود و بی‌واسطه، و تشکل برای خود و حول خواسته‌های خود، در ابعاد بی‌سابقه‌ای بارور شده است، و هر گاه این پدیده نتواند در اشکال قانونی و علنی سربرآورد، در اشکال دیگری بروز خواهد کرد. در میان نیروهای درون و حاشیه نظام هم انشقاق به چنان مرحله‌ای رسیده است که هر گاه اصل تخریب در میان آنها به قاعده بازی بدل نشود، دعوای آنان لزوماً در اشکال مطلقاً غیرقابل مهار برای سران حکومت بروز خواهد کرد. اگر سردمداران رژیم زمانی حزب جمهوری اسلامی را بی‌آنکه به امر حزبیت معتقد باشند و بر عکس بیعت با رهبری برای آنها کافی بود، راه انداختند تا فقط و فقط احزاب اپوزیسیون را درهم بکوبند که بعد هم با انجام رسالت خود تعطیل شد، اکنون اما، حزبیت به باور و عمل بخش بزرگی از نیروهای نظام از هر دو جبهه بدل شده است.

بنابراین، بسیج نیرو حول آزادی احزاب و تشکل‌ها در حال حاضر، بیش از هر زمان دیگر به یک امر و خواست مرکزی تبدیل شده است. خواست عمومی از آقای خاتمی در وهله نخست همین خواست باید باشد. ایشان وامدار مردم هستند و اولین قسط را هم باید با همین آزادی احزاب و تشکل‌ها بپردازند. به آقای خاتمی باید مکرراً گفت که هر گاه بخواهد دستاورد پیروزی شرافتمندانه اش در انتخابات را حفظ کند و به همان‌ها عمل کند که گفته، جز تکیه بر مردم راه دیگری ندارد. تکیه بر مردم هم، یعنی احترام به آگاهی مردم، و یعنی اینکه مردم در صحنه باشند و نیروی خود را بنحو متشکل دانا فعال نگهدارند.

۴- و اما درباره‌ی درس‌آموزی از تجربه انتخابات اخیر ریاست جمهوری در رابطه با تاکتیک‌ها. تصور می‌کنم پاره‌ای از مطالب در این زمینه را در پاسخ به پرسش دوم شما مطرح کرده‌ام. ولی آنچه که اکنون اضافه می‌کنم اینست که: اولاً، تاکتیک امر منعطفی است و باید نهایت انعطاف را در آن داشت و ثانیاً، تاکتیک سیاسی در مبارزه‌ی مردمی، دقیقاً باید با سطح مبارزه مردم، میزان آمادگی آنها و حد امکانات موجود اتخاذ شود.

در جریان انتخابات، بخش عظیمی از اپوزیسیون در زمینه اتخاذ تاکتیک در قبال انتخابات ریاست جمهوری اسلامی‌ته انعطاف لازم را از خود نشان داد و نه به روانشناسی مردم توجه کرد. اولی، به نظر من یک اشکال متدیک است که بخش مهمی از چپ هنوز هم نتوانسته است در خودآگاهی و شخصیت سیاسی خود بر آن غلبه کند. در واقع، آرمان، همان استراتژی سیاسی نیست و استراتژی هم، تاکتیک نمی‌باشد. بین آرمان، برنامه، استراتژی و مشی و تاکتیک هم پیوندی‌ها و در عین حال استقلال نسبی‌ها وجود دارد. به ویژه موضوع تاکتیک بسیار متنوع و کاملاً امر روز است. اشکال کار بعضی از نیروهای چپ بخصوص در اینست که نه مجری اصل "سرسخت در استراتژی، منعطف در تاکتیک" که حامل روش آرمان استراتژی هستند و بهمین دلیل هم در قبال روندهای سیاسی جاری فاقد انعطاف در تاکتیک می‌باشند. مشی سیاسی تغییر یکباره رژیم حاکم از طریق انقلاب،

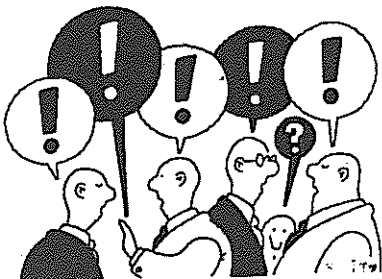
رفتارهای آنان، از آنها دعوت کنیم که نگاهشان به بیست میلیون رای باشد و به همان وعده‌های داده شده در جریان مبارزات انتخاباتی عمل نمایند. مخالفت ما با حاکمیت دینی و استبدادی که یک پرنسیب پایدار است، در مقطع کنونی از کانال مخالفت ما با امر ولایت فقیه و الزامات آن می‌گذرد. اگر صاحبان اصلی رژیم ولایت فقیه، می‌کوشند تا دوگانگی جمهوریت و ولایت فقیه را به نفع دومی حل کنند، چرا صاحبان اصلی انقلاب هم در بیرون نظام و هم در درون و حاشیه نظام نخواهند و نتوانند همین دوگانگی را به نفع اولی حل نمایند تا راه برای تحولات دموکراتیک و عدالتخواهانه آتی گشوده شود؟

۲- درباره‌ی چشم‌انداز مبارزات مردم، در یک سربزنگاه تاریخی و با بهره‌گیری از شکاف در قدرت حاکم، اعمال اراده کرده‌اند و اراده‌ی خود را بر کرسی نشانده‌اند. مردم به پیروزی دست یافته‌اند و پیروزی هم اتکا به نفس را همراه دارد.

روشن است که مردم که به زندگی در شرایط استبداد و کرانی ادامه می‌دهند، به انحصار گوناگون علیه زور و غارت اعتراض خواهند کرد. مردم، ساکت نیستند و ساکت هم نخواهند نشست. ما باز هم شاهد حرکات مردم از اعتراض‌های آرام در محل کار و زندگی تا اعتصابات و شورش‌های محلی و یا برآمدهای سیاسی در اشکال متنوع خواهیم بود. سخن اما بر سر اینست که چگونه می‌توان این اعتراضات را به مبارزه سیاسی ارتقا داد. موضوع اصلی هم، همانا امر سازمانیابی مردم در انواع تشکل‌هاست. سازمان‌یافتگی مردم، نقطه ضعف بزرگ جنبش اعتراضی مردم است. جبهه ارتجاع که خود مانع اصلی امر تشکل و تخریب حتی در چارچوب قانون اساسی جمهوری اسلامی بوده و هست، با تکیه بر همین واقعیت است که می‌کوشد تا از هر گونه تشکل و تخریب جلوگیری کند.

مشکل، نبود نیروی عمل و حرکت در میدان نیست و مشکل، بی‌باوری به قدرت خود در میان مردم نیست. در حافظه تاریخی نسل‌های پیش از انقلاب این خاطره بزرگ تاریخی پابرجاست که می‌توان به نیروی اقدام جمعی و به اتکا خیزش سیاسی یک رژیم دیکتاتور هر اندازه هم مقتدر را به زیر کشید. و اکنون در حافظه تاریخی مردم ما، یک خاطره‌ی تابناک دیگری هم ثبت شده است و آن اینکه می‌توان با یک حرکت سیاسی جمعی و هشیارانه، یک رژیم دیکتاتور را درست در همانجا که قصد پرش به جلو داشت، بنحو درخشانی به عقب هول داد و اجرای برنامه‌های انحصارطلبی و دیکتاتوری بیشتر او را سستون کرد. این خاطره بزرگ جزو حافظه تاریخی نسل جوان پس از انقلاب بهمین شده است. در این انتخابات، میلیون‌ها جوان ایرانی یک شبه راه چندین سال سیاست را پیمودند. زنان نیز هم خود درگ کردند و هم به قدرتداران فهاندند که در عرصه اجتماعی و سیاسی چه نیروی عظیمی را می‌توانند اعمال کنند.

پس مشکل در امر تشکل‌یابی است. اما از سوی دیگر آزادی احزاب و تشکل‌ها هیچگاه در کشور ما به اندازه امروز نیرو و پایگاه نداشته است. در بیرون از



«ایگارش» امروزه روسیه

معامله در خفا انجام گرفت و شرکت های نفت به قیمت ۲ میلیون دلار به عضو ۳۲ ساله ی سابق سازمان جوانان حزب کمونیست فروخته شد. بانک تحت کنترل میخائیل خودورکوفسکی به نام 'مناتپ' به دولت یلتسین برای جبران کسری بودجه ۱۶۸ میلیون دلار قرض داد و در مقابل اواخر سال گذشته نزدیک به ۸۰ درصد سهام شرکتی های نفتی 'یوکوس' به این بانک داده شد. متخصصین می گویند ارزش این سهام در ۵ سال آینده به ۱۰ میلیارد دلار خواهد رسید. خودورکوفسکی یکی از چند سرمایه دار بزرگ روسیه است که تقریباً کنترل تمامی منابع اقتصادی روسیه را در دست دارند. در تاریخ کمتر رخ داده که چنین تعداد اندکی به این میزان ثروت و نفوذ سیاسی دست یابند. بانکداران و تجار همگی دندان خود را برای کنترل انرژی، مواد معدنی و وسایل ارتباط جمعی یعنی ابزار قدرت در شوروی سابق تیز کرده اند. این عده را امروزه 'ایگارش' می نامند. پانزده سال گذشته 'بوریس برژوفسکی' رئیس گروه صنعتی 'لوگوفاز' در مصاحبه ای اعلام داشت که او و شش نفر دیگر از بانکداران و تجار کنترل ۵۰ درصد اقتصاد روسیه را در دست دارند. اگرچه این ادعا اغراق است ولی واقعیت نشان می دهد که امروزه سران گروه های صنعتی - مالی در روسیه به طور بی سابقه ای ثروتمند و در روسیه ذی نفوذاند. جای تعجب نیست که این عده همواره مورد مخالفت قرار می گیرند. این عده و بخصوص 'برژوفسکی' و 'ولادیمیر پوتانین' بانکدار سی و شش ساله که دارای مشاغل بالای دولتی نیز هستند همواره هدف خوبی برای مخالفین دولت یلتسین بوده اند. شایعات بسیاری درباره ی فساد مالی و شک و تردیدهای فراوان درباره ی منبع ثروت اینان همواره بر سر زبان هاست. کارگران و فقرا و معدنیچیان که سه شنبه گذشته به مقر دولت در 'که مه روف' حمله برانداز این عده متفرند. روشنفکران روسیه در مقابله با این عده دست بسته اند و یلتسین نیز با حمایت از آنان در واقع از منافع خود حمایت می کند. نوکیسه ها هزینه های تبلیغاتی وی در ریاست جمهوری و بیماری او را پرداخت کرده اند. اما مشکل اقتصادی روسیه در آن

است که هیچکدام از این تجار و بانکها سرمایه گذاری نکرده و در نتیجه کار و منفعت در جامعه ایجاد نمی گردد. 'بلاسی' می گوید تا امروز بانکها نخواستند اند درباره ی پول خود ریسک کنند. آنها از اقتصادی که باز نپرداختن قروض در آن همه گیر است خسته شده اند. 'رم ویاخیرف' گرداننده ی 'گاز پروم' بزرگترین مونوپل گاز در مصاحبه ای با نیویوریک قول داد که تغییرات وسیعی در ساختار شرکت ایجاد خواهد کرد. احتمالاً این تغییرات شامل اخراج کارگران و صرفه جویی در هزینه ها خواهد شد، عملی که با مخالفت اتحادیه های کارگری مواجه است.

ولادیمیر پوتانین که در دولت شغل مهم معاون نخست وزیر در سیاست های اقتصادی را به عهده دارد، بر توانایی های مدیران رده ی بالای روسیه اصرار می ورزد. او می گوید مدیران قدمهای لازم هر چند که دردناک باشند را بخواهند داشت. بطور مثال وی اشاره می کند به سیاست های بانک تحت کنترل خودش. این بانک، 'یون اکسیم بانک' ۵۱ درصد سهام (یعنی حدود ۱۷۰ میلیون دلار) را در برابر پرداخت وام بدست آورده است. 'نورلیسک' که در کنار قطب شمال قرار دارد بزرگترین تولیدکننده ی سنگ آهن در دنیا است اما امروزه نه می تواند از عهده پرداخت دستمزد کارگران خود برآید و نه توان پرداخت مالیات به دولت را دارد. در عوض آنها سعی دارند با استفاده از نفوذ سیاسی، دولت محلی را وادار به پرداخت هزینه هایی مثل بهداشت، آموزش و غیره که تا قبل از این به عهده شرکت بوده است بنمایند. مخالفین وی در دوما می گویند این درسی است که روسیه در مقابله با منافع ایگارش ها خواهد آموخت.

مخالفین یلتسین در وسایل ارتباط جمعی راهی نمی یابند. 'برژوفسکی' و 'ولادیمیر کوسنسک' در این عرصه از قدرت بسیار برخوردارند. 'برژوفسکی' بخشی از نگاه 'ORT' که بیشتر سهام آن هنوز در دست دولت است و از پربیننده ترین کانال های تلویزیونی است را داراست و 'کوسینسکی' علاوه بر روزنامه ی 'امروز' و هفته نامه ی 'Itogi' که با همکاری نیویوریک چاپ می شود صاحب شبکه 'NTV' یعنی سومین شبکه بزرگ تلویزیونی روسیه نیز هست. 'برژوفسکی' در مصاحبه ای با نیویوریک 'لید' را 'یک دوکل یا پینوشه یا هیتلر دیگر' خواند. پیام او روشن بود: 'لید' عنصر خطرناکی است و

همگی باید از اربابان مطبوعاتی متشکر باشند که او را از عرصه ی وسایل ارتباط جمعی دور نگاه داشته اند. 'کوسنسکی' که به شهردار محبوب مسکو یعنی 'یوری لوزکف' نزدیک است نیز همین نظر را دارد. او در جمع دوستان گفته است که در صورت روی کار آمدن 'لید' روسیه را ترک خواهد کرد. اما سیاست در روسیه مثل دیگر جاها همیشه یک جور نبوده است.

بحران ترکیه، ارتش و حزب اسلامی

هنوز چند صبحی از استعفا ی دولت اربکان نگذشته است که دولت جدید درصدد ممنوعیت فعالیت حزب او برآمده و تمامی تدارکات لازم را برای انجام چنین کاری نیز فراهم نموده است. دادستان کل، از دادگاه قانون اساسی خواسته است که براساس اسناد ارائه شده، که عمدتاً از گفته ها، سخنان فعالین حزب رفاه و برنامه ی آن برگرفته شده است، این حزب را بعنوان مرکز فعالیت ضد سکولار از فعالیت قانونی محروم نماید. مفهوم چنین حکمی، که صدور آن بعید نیست، چیزی نخواهد بود، جز ممنوعیت قوی ترین فراکسیون مجلس ملی ترکیه و وادار نمودن حزب رفاه به فعالیت غیرقانونی. همانطور که بحران دولتی در ترکیه، با کنار گذاشتن اربکان از راس دولت، حل نشده است، با ممنوع نمودن حزب رفاه نیز، حل نخواهد شد. پیروزی حزب رفاه در آخرین انتخابات و تبدیل شدن آن به قوی ترین فراکسیون مجلس، خود حاصل یحرائی بود که ریشه در فساد دستگاه حاکمه و حضور همیشگی ارتش در صحنه ی سیاسی این کشور دارد. بی ثباتی وضعیت اقتصادی، بی کفایتی احزاب سنتی، ادامه ی جنگ در کردستان و در پرتو آن گسترش جو اختناق و ترور در کل کشور، فعال مایشانی ارتش، در تمامی عرصه های حیات سیاسی و اجتماعی ترکیه، شرایطی را بوجود آورده است که مردم را به سوی احزابی مثل حزب رفاه که با عوامفریبی و استفاده از احساسات مذهبی مردم، در تلاش ارائه چهره ی متفاوتی از خود، نسبت به دیگر احزاب ترکیه است، می کشاند. برکناری حزب رفاه از قدرت که زیر فشار ژنرال های ارتش صورت گرفت، حتی نه فقط زمینه چینی که برچیدن بساط آن نیز، بحران فعلی در ترکیه را

حل نخواهد کرد، بلکه برعکس، زمینه ی برآمد مجدد حزب اسلامی رفاه را در هر قالب دیگری، هر چه بیشتر تقویت خواهد نمود و بعنوان نیروی مقابله با قدرت ارتش در سیاست ترکیه، فارغ از ادعاهای سکولار ارتش، هر چه بیشتر در میان توده مردم ریشه خواهد دواند.

برکناری اربکان و نیز پیرونده سازی برای حزب او، مهر و نشان ارتش را با خود همراه داشته و دارد، بخصوص واگذاری تشکیل دولت به یلماز، که تانسو چیلر، آن را یک 'کودتا' نامید، در واقع نیز، وجوه مختلف کودتای آرام و مجدد ارتش در ترکیه بودند.

شکی نیست که هم خود حزب رفاه یک حزب مرتجع و هم برنامه آن، یک برنامه ارتجاعی است. تلاش برای درهم آمیزی مذهب و دولت، تلاشی برای بازگرداندن جامعه به عقب و به جایی است که جمهوری اسلامی جامعه ما را به آن سوق داده است. اما راه مقابله با این قبیل تلاش ها، بسیج مردم برای دفاع از یک جامعه ی آزاد و بدور از تنگ نظری های عقب مانده و قرون وسطایی است. ارتش ترکیه در این زمینه، نیروی است که مردم، بارها حاکمیت سیاه آن را بعد از کودتاهای مختلف و خونین تجربه کرده اند. ارتش ترکیه، به همین دلیل نیز نه نیروی یک جامعه آزاد، که خود خطری برای هر کونه تلاش برای ایجاد چنین جامعه ای است. فساد داخلی احزاب سنتی ترکیه نیز، در حقیقت در تسلیب بی قید و شرط آن ها به اراده ی ارتش، در اساسی ترین مسائل جامعه ریشه دارد.

حل بحران فعلی در ترکیه، نه فقط در کرو افشای حزب اسلامی رفاه، که قبل از همه، کنار گذاشتن ارتش از سیاست در ترکیه قرار دارد. چنین کامی، امکان انتخاب راه حل های دموکراتیک برای حل معضلات در ترکیه را بیش از پیش فراهم خواهد نمود، راه حل هایی که بخودی خود، زمینه های رشد احزابی مثل حزب رفاه را از میان برخواهند داشت.



از میان نامه های رسیده

جلوگیری از توهم پراکنی

خدمت دوستان 'اتحاد کار'

دوستان، ضمن سلام و احوالپرسی می خواستم مراتب خوشوقتی و خوشحالی خود را از بابت آخرین بحث و تبادل نظرها در سازمان در مورد مسئله انتخابات و رای اکثریت کمیته مرکزی اعلام دارم. شاید نوشتن نامه آن هم فقط بخاطر چنین مسئله ای بنظر غیرعادی بیاید ولی واقعیت این است که نشریات سازمان ها و احزاب جریان انتخابات اخیر را طوری بزرگ کرده اند که آدم فکر می کند شاید همین فردا پس فرداست که رژیم متلاشی شود. اما هیچ تجزیه و تحلیل عینی از شرایط چنین حرکتی که خود حتی در گذشته مانده است، بطور دقیق بگویم مربوط به گذشته است را ارائه نمی دهند. بنده با قطعنامه ی پلنوم کمیته ی مرکزی پیرامون انتخابات کاملا همسو و همفکرم و مقاله کاملا قانع کننده و مستدل رفیق اسد استثنایی در قاعده ی انتخابات در رژیم اسلامی، بیان منسجم افکار و عقاید و اندیشه های من در مورد انتخابات ریاست جمهوری است در رژیم فقها، برخلاف رفیق مصطفی مدنی که در شماره ی قبل به مسائلی از قبیل امتناع و غیره اشاره کرده بود، رفیق اسد این استثنا را بدرستی تشخیص داده و ما را از توهم هم در مورد حکومت و هم در مورد قدرت مردم برحذر می دارد.

دوستانی که در کمیته مرکزی سوال: تحریم مورد نظر ما یا شرکت در آن (انتخابات) برای نفی جناح حاکم، کدامیک؟ را مطرح می سازند در نظر نمی گیرند که علی رغم میل و علی رغم هر اندیشه ای که در ذهن ماست حمایت از یک جناح حکومت بر علیه دیگری در واقع رسمیت بخشیدن به همان جناح حکومت و در نتیجه قبول بخشی از حکومت فقهاست و هر توجیه یا توضیحی که سازمان در بین اعضا خود برای این حمایت بتراشد جوابگوی تخم توهمی که این حمایت ما می تواند در بین مردم نسبت به جناحی از حکومت باشد نخواهد بود. به عبارت دیگر حمایت جناحی از حکومت در مقابل جناحی دیگر خود تخم توهمی است که در ذهن مردم کاشته می شود حال چه از طرف ما چه از طرف بابک امیرخسروی.

با تشکر و قدردانی 'هادی قاراچای'

۱۹۹۷/۷/۲۵

" جای یک هفته نامه چپ کاملا خالیست "

خدمت دوستان 'اتحاد فدائیان'

سلام دوستان، امیدوارم خوب و خوش هستید. موفق و موید. باور بفرمائید در این چند ماهی که آلمان هستم شاید به اندازه تمام عمرم حرص و عذاب کشیده ام البته عوامل متعددی داشته که بعضی رفع و رجوع شده و بعضی هنوز پابرجاست. آنهایی که رفع و رجوع شده احتیاج به نوشتن ندارد، خدمتتان از بقیه بگویم.

وضعیت احزاب و سازمان های چپ در خارج از کشور بیش از هر چیزی دلمشغولی و باعث ناراحتی من است. زمانی که در ایران بودم و یا جمهوری آذربایجان بودم گاه کداری نشریه ای بدستم می رسید، تصور می کردم که هر چه باشد کمونیست ها هم کار می کنند، تلاش می کنند ولی من بعلمت شرایط سیاسی خودم در جریان امر نیستم ولی حالا که اینجا هستم یعنی کشور آلمان همه ی امیدهایم را بر باد رفته می بینم. کار ما شده انتشار یک ماهنامه با عنوان ارکان مرکزی حزب یا سازمان و بعدش هم انتشار چند اعلامیه در رابطه با مسائل روزمره و جاری. واقعا قابل تامل است که کسانی که در آن شرایط سخت جمهوری اسلامی جان برکف مبارزه کرده اند، اینجا حالتی پاسیو، ساکت و بی خیال دارند، همه ی موارد ذکر شده وقتی برجسته تر می شود که سازمان مجاهدین خلق را درست در نقطه مقابل خودمان البته از لحاظ فعالیت می بینم. اعضای این سازمان شب تا صبح جلو هر هایمی که

ایرانی در آن وجود دارد ایستاده اند تا با آنها ارتباط برقرار کنند. نیت آنها برای من اهمیتی ندارد می دانم چه می خواهند و بعد از ارتباط چه خواهند کرد. ولی مسئله ی اصلی فعالیت است که ما نمی کنیم و آنها می کنند. و از این فعالیت شبانه روزی حداکثر استفاده را هم می کنند. تصور بفرمائید که بعد از ۳ سال دادگاه میکنونوس قرار بود رای خودش را صادر کند از آقایان چپ احدى وجود نداشت. علتش چیست؟ مگر در برلین کمونیست ایرانی وجود ندارد؟ مگر شما با سایر احزاب چپ که اعلامیه ی مشترک می دهید نمی توانستید حداقل، حداقل شاخه ی برلین هر چهار سازمان را جمع و جور کنید و جلو دادگاه بفرستید؟ این همه کم کاری و بی مسئولیتی را آیا کسی هست که جواب بدهد؟ و در خلا احزاب و سازمان های چپ مجاهدین با آن شورای کذائی تنها آئرناتوی جمهوری اسلامی معرفی می شود همه ی افرادی مثل من که با امکانات مجاهدین به آنجا رفته بودیم، در عین مخالفتمان، حقیقتی تلخ بود که باید می پذیرفتیم. فکر می کنم ما زیاد فکر می کنیم و عمل را همیشه به دیگران می سپاریم. ولی امیدوارم اینبار سکان انقلاب را در دستی تحویل مجاهدین نداده باشیم. انقلاب ناکزیر است و ما ناآماده نه در داخل و نه در خارج، چه خواهیم کرد؟ با این حرکت لاک پشتی به کجا خواهیم رسید؟ بر کدام موج انقلاب سوار خواهیم شد؟

دوستان عزیز!

از این همه چرند و پرند فقط یک چیز را می خواستم برسانم، لزوم فعالیت بیشتر و فقط به یک مورد قابل عمل اشاره کردم، کار روی پناهجویان ایرانی که هر روز خیل آنها عظیم تر می شود. و فکر می کنم جای یک هفته نامه ی چپ کاملا خالیست. اتحاد شما با سایر اپوزیسیون چپ در دادن اعلامیه ی مشترک بسیار پسندیده است و فکر می کنم با کمی فعالیت بیشتر با کمی تحمل بیشتر همدیگر بتوان یک هفته نامه ی خوب منتشر کرد که هواداران و اعضای خارج از کشور را احتیاجی به خواندن نیمروز و ایران زمین اینگونه نشریات نباشد، البته گستاخی بنده را خواهید بخشید.

دوستدارتان 'هدایت هادی'

بقیه از صفحه ۳

آغاز سال تحصیلی و ...

کمبود شدید امکانات و تسهیلات آموزشی تقریباً در تمامی زمینه ها، از معلم و کلاس و مدرسه گرفته تا کتاب و آزمایشگاه و وسایل ورزشی، همچنان گریبانگیر نظام آموزشی کشور است. شرایط گذران زندگی معلمان (که همراه با کادر اداری آموزش و پرورش قریب به یک میلیون نفر، یعنی بزرگترین بخش کارکنان دولت، را در بر می گیرند) امروز به طور بی سابقه ای دشوار و اسفبار شده است، چنان که گروه هایی از آنها ناچار می شوند به اضافه کاری زیاد و یا انجام کارهای غیر آموزشی خرد پا و موقتی نیز تن در دهند که این هم، علاوه بر عوامل دیگر، به افت کیفیت آموزشی منجر می شود.

جامعه ما از منابع و امکانات کافی برای پاسخگویی به نیازها و تامین آموزش و پرورش نو باوگان و جوانان، در سطح جوامع مشابه برخوردار است. لکن جمهوری اسلامی از تخصیص امکانات ضروری و اتخاذ و اجرای سیاستها و برنامه های جامع و منطقی در این عرصه نیز سر باز زده است. طی سالهای گذشته، و از جمله طی ۹ سال وزارت محمد علی نجفی (که در کابینه خاتمی به معاونت رئیس جمهوری و ریاست سازمان برنامه و بودجه منصوب شده است) صحبتها و طرحهای زیادی راجع به 'تغییر' و 'بهبود' عملکرد دستگاه آموزش و پرورش عنوان شده اما، چنان که واقعیت های ملموس نشان می دهند، وخامت اوضاع و نابسامانی ها بازهم بیشتر شده است.

برگزاری مراسم یادمان کشتار زندانیان سیاسی

شماره ۴۲

مهر ماه ۱۳۷۶

اکتبر ۱۹۹۷

ETEHAD KAR
OCTOBRE 1997
VOL 4. NO. 42

به دعوت انجمن دفاع از زندانیان سیاسی و عقیدتی ایران مراسم یادبود جانباختگان فاجعه ملی قتل عام زندانیان سیاسی توسط رژیم جمهوری اسلامی در سال ۱۳۶۷، روز جمعه ۵ سپتامبر دریاژس برگزار شد. در این مراسم که بیش از دویست نفر از هم میهنان شرکت داشتند، پس از ارائه گزارشی از عملکرد رژیم در زمینه اعدام، ترور و شکنجه در زندان ها، قطعه هایی منتخب از کتاب های خاطرات زندانیان سیاسی در رابطه با کشتار زندانیان در سال ۱۳۶۷ خوانده شد. سپس برنامه موسیقی توسط رفیق مصطفی و همراهان ایشان اجرا گردید. شاعر معاصر آقای لک نیز قطعاتی از اشعار خود را در این مراسم قرائت کرد.

کانون دموکراتیک ایرانیان مقیم سوئیس، به مناسبت سالگرد کشتار زندانیان سیاسی، در شهریورماه گذشته اعلامیه ای منتشر کرده است ذیلا درج می شود:

دهمین سال فاجعه کشتار جمعی زندانیان سیاسی در ایران

نه سال پیش در تابستان سال ۱۳۶۷، رژیم دیکتاتوری جمهوری اسلامی دست به یکی از وحشیانه ترین جنایات سیاسی تاریخ معاصر بشری زد و هزاران زندانی سیاسی و مبارز آزادیخواه و آزاد اندیش میهنان را به جوخه های مرگ سپرد. امروز پس از گذشت این فاجعه تاریخی همچنان ترور مخالفان سیاسی در داخل و خارج از کشور، دستگیری، آزار، شکنجه و اعدام دیگر آزادیخواهان در کشورمان ادامه دارد، بطوری که از دوم تیرماه زندانیان سیاسی اکثر زندان های جمهوری اسلامی دست به اعتصاب غذای نامحدود زدند و خواستار تشکیل یک کمیته بین المللی برای بازرسی زندان ها و نظارت بر وضعیت زندانیان سیاسی شدند، که تاکنون شش تن از این عزیزان جان خود را از دست داده اند. در دهمین سالگرد بزرگداشت این انسان های راه آزادی، سر تعظیم فرود می آوریم و یادشان را گرامی می داریم و خواهان آزادی کلیه زندانیان سیاسی و از جمله آزادی فوری و بی قید و شرط فرج سرکوهی می باشیم. درود فراوان به تمامی زندانیان سیاسی ایران مرگ بر رژیم استبدادی جمهوری اسلامی

بها معادل:

۳مارک آلمان

۱۰فرانک فرانسه

نامه های خود را به آدرسهای زیر،
از یکی از کشورهای خارج برای ما
پست کنید

آدرس آلمان:

POSTFACH 150106
10663 BERLIN
GERMANY

آدرس اطریش:

POSTFACH 359
A 1060 WIEN
AUSTRIA

آدرس فرانسه:

HABIB K BP 162
94005 CRETEIL
CEDEX FRANCE

آدرس نروژ:

POST BOKS 6505
RODELO KKA
0501 OSLO 5
NORWAY

آدرس کانادا:

(E.F.K.I.)
P.O. BOX 38555
LOWER LANSDALE RPO
NORTH VANCOUVER B.C.
V7L 4T7
CANADA

شماره فاکس سازمان
49-2241310217

پیام به شرکت کنندگان در گردهمایی یادمان قتل عام زندانیان سیاسی ایران در سال ۱۳۶۷

گرامی باد یاد جانباختگان فاجعه ملی کشتار زندانیان سیاسی ایران

جمهوری اسلامی چه به لحاظ بنیان های نظری خود که بر پایه یکی از ارتجاعی ترین گرایشات فکری اسلامی یعنی "ولایت مطلقه فقیه" بنا نهاده شده و چه به لحاظ الزامات سیاسی تداوم حیات خود که ابتدایی ترین پیوندها و اعتماد توده ای را از دست داده، قادر به تحمل هیچ نیروی سیاسی مخالف و دگر اندیش نیست.

فاجعه قتل عام زندانیان سیاسی در تابستان ۱۳۶۷ هر چند بارزترین نماد چهره جنون و جنایت حاکمان اسلامی ایران است، اما خط سیاه جنایات رنگارنگ رژیم اسلامی به درازای تاریخ موجودیت اوست. سرکوب وحشیانه جنبش اعتراضی کارگران نفت، توطئه دستگیری فرج سرکوهی، فشارهای فزاینده ای که بتازگی رژیم در زندانها ایجاد کرده و اعتصاب غذای قهرمانانه اخیر زندانیان سیاسی برای دفاع از حقوق اولیه شان که تاکنون منجر به مرگ تعدادی از آنان گردیده، گوشه ای از روند مداوم جنایات آیت الله های حاکم بر میهن ماست. شرط نخست برای آنکه در میهن ما زندانی سیاسی و عقیدتی نداشته باشیم، حذف دستگاه حاکمه ایران در کلیت خود از قدرت سیاسی است.

اما دیکتاتوری حاکم بر ایران همانند همه هم مسلکان دیکتاتور خود در جهان تنها زبان زور می فهمد. افشاگری از جنایات رژیم توسط نیروهای ساکن خارج در صورتیکه قادر باشد طیف وسیعی از ایرانیان خارج کشور را بسیج نموده و از این طریق افکار عمومی جهان را نسبت به اوضاع ایران حساس نماید. خصوصا در شرایط کنونی که رژیم بنا به الزامات اقتصادی و سیاسی خود قادر نیست نسبت به افکار جهانی بی تفاوت بماند. از عوامل موثر فشار بر رژیم و وادار نمودن او به عقب نشینی است.

مسئله زندانیان سیاسی و عقیدتی که مهم ترین وجه مسئله آزادی در ایران است برای همه هم میهنان آزاده ما از حساسیت لازم برخوردار است. با بکارگیری مکانیزمهای منتطف و فراگیر بمنظور مشارکت آزاد و وسیع ایرانیان مقیم خارج در انجمن های دفاع از زندانیان سیاسی و عقیدتی می توان و باید از این پتانسیل گسترده در امر دفاع از آزادی زندانیان سیاسی و عقیدتی و وادار کردن رژیم به عقب نشینی مدد گرفت.

سرنگون باد رژیم جمهوری اسلامی ایران
۵ سپتامبر ۱۹۹۷ ۱۴ شهریور ۱۳۷۶

گرامی باد یاد جانباختگان راه آزادی
سازمان اتحاد فدائیان خلق ایران - فرانسه